

امرولی

از: ولی امر مسلمین

به: دانشجویان بسیجی

موضوع: شرح وظایف، نقشه ی راه و تکالیف شرعی

بسیج دانشجویی درآیینہ رهنمودهای امام خمینہ (ره) و مقام معظم رهبری

(مجموع بیانات و پیامهای امام و آقا به بسیج دانشجویی)

هر مسئول بسیجی که این جزوه را نخواند...

بسیج دانشجویی دانشگاه گیلان



مقدمه:

بسیج دانشجویی که به تعبیر دقیق رهبر معظم انقلاب (مد ظله العالی) یکی از ارزنده ترین یادگارهای امام راحل عظیم الشان میباشد، از آنجائیکه در حساس ترین بخش کشور عهده دار ترویج فرهنگ و تفکر بسیج است و از آن جهت که با نخبگان و اندیشمندان حال و آینده کشور سروکار دارد، رسالتهای ویژه ای یافته و جایگاهی ممتاز را احراز نموده است که این امر انتظارات و مطالبات فراوانی را از سوی مخاطبان و فرهیختگان و متولیان امر ایجاد می نماید.

بسیج دانشجویی در جهت تبیین وعینیت بخشیدن به آرمانهای بلند انقلاب اسلامی و در پاسخگویی به انتظارات و مطالبات موجود، رسالت و وظیفه ای سنگین را مبتنی بر رویکردها، عرصه ها و جهت گیریهای روز و با بهره گیری از فرمایشات حضرت امام خمینی(ره) و منویات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) برای خود ترسیم نموده است. دانشگاه به عنوان مرکز سعادت و شقاوت این ملت نیاز به تحول در تمام شئون داشته و اساساً تحقق دانشگاه اسلامی محتاج حرکتی هوشمندانه، هدفمدار و پرتلاش است، تحولی که با تحقق آن نیازهای امروز و آینده جامعه اسلامی از هر نظر برآورده خواهد شد. با عنایت به انتظارات به حق و شایسته ای که از مجموعه بسیج و بسیج دانشجویی در راستای تکلیف الهی اش وجود دارد، مرکز مطالعات راهبردی بسیج دانشجویی دانشگاه گیلان بر آن شد تا با گردآوری پیامها و فرمایشات حضرت امام(ره) و رهبر معظم انقلاب نقشه راه این مأموریت خطیر را به دانشجویان بسیجی عرضه کند. این جزوه مجموعه پیامها و فرمایشات حضرت امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری(مدظله العالی) پیرامون بسیج دانشجویی می باشد. امید است این گام نیز در استمرار حرکتهای گذشته، پرتیر بوده و مقدمه ای گردد تا همگان از برکات این شجره طیبه بهره مند شوند و زمینه انجام خدمات بزرگتر فراهم آید. انشاءالله این تلاش اندک برای دانشجویان ارجمند مفید واقع شده و مورد رضای حضرت حق قرار گیرد.

فهرست بیانات و پیامها

- ۱- پیام تاریخی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر ضرورت تشکیل بسیج دانشجو و طلبه - ۱۳۶۷/۹/۲
- ۲- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولین بسیج دانشجویی - سال ۱۳۷۴
- ۳- چکیده عرایض نماینده بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران در حضور مقام معظم رهبری - ۱۳۷۶/۱۱/۱۱
- ۴- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی - ۱۳۷۶/۱۱/۱۱
- ۵- بخشی از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران - ۱۳۷۷/۲/۲۲
- ۶- پیام مقام معظم رهبری به مناسبت پنجمین گردهمایی بسیج دانشجویی ۷۷/۷/۱۵
- ۷- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان شرکت کننده در اردوی آموزشی-پرورشی بسیج دانشجویی - ۱۳۷۸/۶/۱۳
- ۸- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با شرکت کنندگان در نهمین نشست سالانه بسیج دانشجویی - سال ۱۳۷۹
- ۹- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش پژوهان دوره ششم طرح ولایت - تابستان ۱۳۸۰
- ۱۰- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و دانش آموزان بسیجی(طرح ولایت) - ۱۳۸۱/۰۵/۱۷
- ۱۱- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار استادان و دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۲/۳/۱۸
- ۱۲- بیانات مقام معظم رهبری در جمع هزاران نفر از دانشجویان و دانش آموزان طرح ولایت - ۱۳۸۳/۵/۱۷
- ۱۳- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۴/۳/۵
- ۱۴- پیام مقام معظم رهبری خطاب به همایش مسئولین بسیج دانشجویی - ۱۳۸۵/۶/۱
- ۱۵- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۶/۲/۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

تشکیل بسیج در نظام جمهوری اسلامی ایران یقیناً از برکات و الطاف جلیه خداوند تعالی بود که بر ملت عزیز و انقلاب اسلامی ایران ارزانی شد. در حوادث گوناگون پس از پیروزی انقلاب خصوصاً جنگ بودند نهادها و گروههای فراوانی که با ایثار و خلوص و فداکاری و شهادت طلبی، کشور انقلاب را بیمه کردند ولی حقیقتاً اگر بخواهیم مصداق کاملی از ایثار و خلوص و فداکاری و عشق به ذات مقدس حق و اسلام را ارائه دهیم، چه کسی سزاوارتر از بسیج و بسیجیان خواهند بود؟ بسیج شجره طیبه و درخت تناور و پرثمری است که شکوفه های آن بوی بهار وصل و طراوت یقین و حدیث عشق می دهد. بسیج مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است که پیروانش بر گلدسته های رفیع آن، اذان شهادت و رشادت سر داده اند. بسیج میقات پابرهنگان و معراج اندیشه پاک اسلامی است که تربیت یافتگان آن، نام و نشان در گمنامی و بی نشانی گرفته اند. بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکل آن را همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده اند. من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می خورم و از خدا می خواهم تا با بسیجیانم محشور گردانند، چرا که در این دنیا افتخارم این است که خود یک بسیجی ام. من مجدداً به همه ملت بزرگوار ایران و مسئولین عرض می کنم چه در جنگ و چه در صلح بزرگترین ساده اندیشی این است که تصور کنیم جهانخواران خصوصاً آمریکا و شوروی از ما و اسلام عزیز دست برداشته اند؛ لحظه ای نباید از کید دشمنان غافل بمانیم، در نهاد و سرشت آمریکا و شوروی کینه و دشمنی با اسلام ناب محمدی (ص) موج می زند. باید برای شکستن امواج طوفانها و فتنه ها و جلوگیری از سیل آفتها به سلاح پولادین صبر و ایمان مسلح شویم. ملتی که در خط اسلام ناب محمدی (ص) و مخالف با استکبار و پول پرستی و تحجرگرایی و مقدس نمایی است، باید همه افرادش بسیجی باشند و فنون نظامی و دفاعی لازم را بدانند چرا که در هنگامه خطر، ملتی سربلند و جاوید است که اکثریت آن آمادگی لازم رزمی را داشته باشد. خلاصه کلام اگر بر کشوری ندای دلنشین تفکر بسیجی طنین انداز شد، چشم طمع دشمنان و جهانخواران از آن دور خواهد گردید والا هر لحظه باید منتظر حادثه باشیم.

بسیج باید مثل گذشته، با قدرت و اطمینان خاطر به کار خود ادامه دهد. امروز یکی از ضروری ترین تشکلهای بسیج دانشجو و طلبه است. طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید با تمام توان خود در مراکزشان از انقلاب و اسلام دفاع کنند و فرزندان بسیجی ام در این دو مرکز، پاسدار اصول تعبیر ناپذیر «نه شرقی و نه غربی» باشند. امروز دانشگاه و حوزه از هر محلی بیشتر به اتحاد و یگانگی احتیاج دارند. فرزندان انقلاب به هیچ وجه نگذارند ایادی آمریکا و شوروی در آن دو محل حساس نفوذ کنند. تنها با بسیج است که این مهم انجام می پذیرد و مسائل اعتقادی بسیجیان به عهده این دو پایگاه علمی است. حوزه علمیه و دانشگاه باید چهارچوبهای اصیل اسلام ناب محمدی (ص) را در اختیار تمامی اعضای بسیج قرار دهند. باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است، چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست. شما در جنگ تحمیلی نشان دادید که با مدیریت صحیح و خوب می توان اسلام را فاتح جهان نمود. شما باید بدانید که کارتان به پایان نرسیده است.

انقلاب اسلامی در جهان نیازمند فداکاریهای شماس است. مسئولین تنها به پشتوانه شماس است که می توانند به تمامی تشنگان حقیقت و صداقت اثبات کنند که بدون آمریکا و شوروی می شود به زندگی مسالمت آمیز توأم با صلح و آزادی رسید. حضور شما در صحنه ها موجب می شود که ریشه ضد انقلاب در تمامی ابعاد از بیخ و بن قطع گردد. من دست یکایک شما پیشگامان رهایی را می بوسم و می دانم که اگر مسئولین نظام اسلامی از شما غافل شوند، به آتش دوزخ الهی خواهند سوخت. بار دیگر تأکید می کنم غفلت از ایجاد ارتش بیست میلیونی، سقوط در دام دو ابر قدرت جهانی را به دنبال خواهد داشت. من از تمامی بسیجیان خصوصاً از فرماندهان عزیز آن تشکر می کنم و از دعای خیر برای این فرزندان باوفای اسلام غفلت نخواهم نمود. خداوند شهدای عزیز و گمنام بسیج را به نعمت همجواری اهل بیت - علیهم السلام - متنعم و جانبازان عزیز را شفا و اسرا و مفقودین عزیز را سالمآبه اوطانشان بازگرداند و هر روز بر عظمت و شوکت این نهاد مقدس و مردمی که پیروان اسلام عزیز و حضرت بقیه الله الأعظم - ارواحنا لمقدمه الفداء - هستند بیفزاید.

والسلام علیکم و رحمۃ الله - ۶۷/۹/۲ - روح الله الموسوی الخمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر چه بحمدالله پرچم مبارک بسیج بر فراز سر همه قشرهای جامعه یا اغلب قشرهای جامعه به اهتزاز درآمده است و این لباس مقدس بر قامت جوانان بسیاری و مردان و زنان بی شماری پوشیده شده و به آن شکوه و عظمت بخشیده است، اما شاید بشود گفت که هیچ قشری به قدر قشر جوان دانشجو شایسته قرار گرفتن در زیر این پرچم مبارک نیست، چه دانشجویان دانشگاهها و چه دانشجویان حوزه های علمیه.

شاید بشود گفت هیچ اندامی متناسب تر با این لباس با شوکت همچون اندام دانشجویان نیست، چرا؟

چون بسیج در ذات خود، در باطن خود یک حرکت در عین حال عاطفی و منطقی است. هم احساسی است هم عقلایی. احساسی است زیرا در آن شور عشق و احساس فداکاری از هر احساس دیگری آشکارتر است و منطقی و عقلایی است زیرا به تشخیص هر عقل سلیم تنها نیرویی که می تواند مرزهای یک کشور را حراست کند و عزت یک ملت را حفظ کند نیروی مردمی است. نیروی مردمی حتی اگر قدم هم به میدان نگذارد سایه اش باید بر سر نیروهای نظامی باشد تا نیروی نظامی بتواند بجنگد. مگر می شود بی مردم، از یک کشور، از یک حقیقت و از یک ملت دفاع کرد این هم منطق. برای کدام یک از کارهای زندگی، ما منطقی به این استحکام داریم؟ پس منطق بسیج دوشادوش احساس است. عقل بسیج بازو به بازوی عاطفه است هر چیزی که صفتش این باشد، مال جوانان هوشمند است. جوان، محور همه خوبیهای است که خداوند متعال در وجود انسان قرار داده است. جوانی، بزرگترین نعمتهاست، بی خود نیست که خدای متعال در روز قیامت نمی گذارد هیچ بنده ای قدم از قدم بردارد مگر اینکه چند سؤال از او می کند، یکی از آنها این است سرمایه جوانی را چگونه و کجا خرج کردی؟ اینکه خدا سؤال می کند، بخاطر ارزش این است، چون محور و مرکز همه خوبیهاست، مصب همه خوبیها در وجود شماست. با جوانی می توانید به اوج نیکی ها پرواز کنید. می توانید بالاترین قدرتهای معنوی را مثل قدرتهای مادی با جوانی بدست آورید و جوان با این ثروت عظیم بدنبال چیزی می گردد که در عین حال اندیشه و خرد او و نیز عاطفه و احساس او را سیراب کند و پاسخگو باشد، البته اگر جوان اندیشمندی باشد که دانشجویان این جور اند.

از روز اول بسیج دانشجویی یک جایگاه کاملاً منطقی و حساب شده و دارای استدلالی را داشته است. جوانان عزیز! پسرها، دخترها! دانشجویها! این کشور مال شماست. فردای این کشور در دستان شماست. اگر شما در یک نظامی زندگی می کردید که جسم بیمار ناتوان حقیر یک ملت و یک کشور را به شما تحویل می داد تا شما آن را اداره کنید، هر جایش را که بخواهید اداره کنید شما احساس سرشکستگی می کردید. باید هم می کردید. در دوران رژیمهای فاسد هیچ استدلالی پشت سر آن رژیم ها نبود. هیچ استدلالی. چرا باید این آقا بر یک ملت حکومت کند؟ به چه دلیل؟ هیچ دلیلی نداشت، دلیلش این بود که چون قلدر و دیکتاتور و بند و بست چی و تسلیم در مقابل قدرت فائقه آن روز «انگلیس» بوده است. پس باید در این کشور سر کار بیاید و بر بقیه احاد این ملت حکومت کند. هیچ دلیل دیگری نداشت که کشور وابسته بود، دولت فاسد بود، آدمها به شدت حقیر بودند. از لحاظ معنوی، فکر، سواد، معرفت، آرمانهای انسانی از این جهات به کلی تهی دست بودند هیچ احساس عزتی و شخصیتی بر آنها نبود که وادارشان کند در مقابل تحمیل قدرتهای بیگانه بایستند. اگر یک روزی هم از زیر بار یک قدرت می خواستند خودشان را نجات دهند بایستی به زیر بار یک قدرت دیگری می رفتند. مثل یک انسان بی ریشه، یک آدم بی بزرگتر و به شدت وابسته که زیر دامن این و آن می گردد تا سایه سری برای خودش پیدا کند، این جور بودند. آن روزی که از زیر بار انگلیسیها می خواستند خودشان را نجات دهند آن هم به خاطر اینکه منافع خودشان دیگر درست تأمین نمی شد، زیر بار آلمان هیتلری رفتند. ببینید چقدر ننگه؟ دو تا دولت، سه تا دولت، پنج تا دولت در آن طرف دنیا دارند با هم می جنگند، همدیگر را می درند، یک نفری این طرف دنیا در رأس یک ملتی خودش را مجبور ببیند که یا باید دست این را ببوسد، یا باید به پای آن بیفتد و یکی از آنها را انتخاب بکند.

باز در دوران دیگری وقتی از زیر بار انگلیسیها بیرون آمدند که دست آمریکاییها پشت گردنشان بود و دامن آمریکاییها آماده بود روی سرشان بیفتد، این ننگ نیست؟ در آن چنین کشوری، در آن چنین نظامی، در زیر قدرت آن چنان دولتی، انسان احساس ننگ می کند، هیچ احساس افتخاری نمی کند، مملکتی که آنها به جوانها تحویل می دهند، یک مملکت بیمار، یک مملکت بی افتخار، یک ملت مغلوب، یک دولت حقیر است. اما امروز جوان ایرانی در کشوری زندگی می کند که هیچ قدرتی از قدرتهای بزرگ دنیا، چه قدرتهای سیاسی، مثل این دولتهای بزرگ، چه قدرتهای اقتصادی، مثل کمپانیها، کارتلها و تراستهای عظیم بین المللی و فراملیتی و هیچ قدرت نظامی، به او کوچکترین تحمیلی نمی تواند بکند و کمترین حرف زوری به او نمی تواند بزند. (تکبیر حضار) در میان ملتی شجاع، ملتی که در یک تجربه بسیار پررنج اما پرافتخاری از خودش دفاع کرده، در میان چنین ملتی شما زندگی می کنید. شاید در میان شما هستند کسانی که وقتی جنگ تمام شد، هنوز سنشان آنقدری نبود که بتوانند در جبهه های جنگ بصورت فعالی شرکت کنند، البته بسیاری

از شما هم در جبهه جنگ بودید و آن را با وجودتان لمس کردید اما این را جوان امروز و نسلهای پی‌درپی جوان در این کشور هرگز از یاد نمی‌برند که در میان ملتی و در میان خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که اینها توانسته‌اند یک روزی در یک تجربه ۸ ساله در مقابل همدستی همه قدرتهای بزرگ آن روز دنیا بایستند و مقاومت کنند و مانع از کامیابی آنها بشوند. این خیلی چیزی بزرگی است، خیلی افتخار دارد. در میان یک چنین ملتی، در میان یک چنین کشوری، در میان مسئولینی که خودشان را از مردم می‌دانند، افتخار می‌کنند که مردمی‌اند، سعی‌شان این است که به مردم هرچه نزدیک‌تر باشند، از متن مردم و بطن گروه‌ها و اجتماعات مردم هم خارج شده‌اند، زندگی می‌کنید، آن هم با آرمانهای بزرگ، با آرزوی نجات بشر، با آرزوی سعادت کامل ایران، با آرزوی تشکیل یک ایران صد در صد خوشبخت و سعادتمند و مسئول. ایرانی که در آن هر انسانی می‌تواند هم در دنیا و هم آخرت خودش را تأمین کند. یعنی زندگی آرمانی برای هر آدم هوشمند و اندیشمند، یک چنین جایی زندگی می‌کنید، در فضای این چنین کشوری دارید تنفس می‌کنید آن روزی که ان‌شاءالله این دوران تحصیل را به پایان ببرید و آماه خدمت در این نظام مقدس بشوید این چنین کشوری را تحویل خواهید گرفت. حالا چی؟ یکی از اساسی‌ترین وظایف هر جوانی در این دوران جوانی و دانشجویی و درس‌خوانی و هر کار دیگری که در این دوران جوانی مشغول باشد چیست؟ اینکه این روحیه دفاع، مسئولیت، احساس تکلیف در مقابل این کشور و در مقابل این آرمانها را در خودش زنده نگه دارد و بسیج برای شما این است. آماده باشید، همیشه از این کشور دفاع کنید. ممکن است برای این کشور و این ملت تا سالهای متمادی هیچ تجربه و حادثه نظامی دیگر پیش نیاید، احتمالش هم زیاد است که پیش نیاید، زیرا دشمن بعید است که جرأت کند باز همان ناکامیهای تلخ گذشته خودش را برای خودش تکرار کند. علی‌القاعده هیچ دشمنی جرأت نمی‌کند. اما شما باید آماده باشید، شما باید آماه باشید.

بسیج یعنی آمادگی، بسیج یعنی احساس تکلیف در همه لحظات، بسیج یعنی حضور در همه میدانهایی که از انسان در آن میدان یک کاری می‌طلبند، فرقی هم بین مرد و زن نیست، البته کارها ممکن است مختلف باشد. توانها مختلف باشد اما مسئولیت یکی است. تکلیف یکی است. یک روز در دانشگاه، یک روز در جبهه، یک روز در خیابان، یک روز در محیط کار در مقابل دشمنی که از خارج ممکن است حمله کند، یک روز در مقابل آن که روحیه مردمی را بخواهد از بین ببرد، یک روز در مقابل یک خائن، یک روز در مقابل ستون پنجم دشمن، هر روزی در یک میدانی. آن میدانی که این نظام آن را آراسته و برای خود جهاد در آن را واجب دانسته و تکلیف الهی، ما را به آنجا دعوت کرده است. خوشا به حالتان، خوشا به حالتان، خوشا به حالتان که جوانیتان را در زیر سایه اسلام و با آرمانهای بلند دارید می‌گذرانید خوشا به حالتان. حسین بن علی(ع) در دعای عرفه یکی از بزرگترین نعمتهای خدا را که شکر می‌کند این است که می‌گوید: «خدایا تو را شکر می‌کنم که من را در دوران باطل به دنیا نیاوردی. در دولت حق به دنیا آوردی.» شما هم همان جورید. ما از امتیاز شما برخوردار نبودیم شما در دولت حق دارید زندگی کنید. جوانیتان را، در زیر سایه اسلام، در زیر پرچم قرآن زندگی می‌کنید، با آقایان حسین بن علی(ع) در این جهت شریکید. این نعمتها را شکر بکنید، قدر بدانید، مغتنم بشمارید، شکر آنها را بگذارید، و نیروی خودتان را برای خدا و در راه خدا و برای این کشور و برای آرمانها ارزشهای والا قرار بدهید. ان‌شاءالله خدا هم در همه قدمها به شما کمک خواهد کرد. ان‌شاءالله موفق باشید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت رهبر عزیز و عزیز بهتر از جانمان سلام عرض می‌کنیم و عرض تشکر داریم از محبتی که فرمودید و فرزندان خویش را مورد لطف قرار دادید، گرچه واقفیم که زبان الکن و کلام کمتر از آن است که بتواند آنچه در قلیمان می‌گذرد و شور و شغف درونی ما را به رشته سخن در آورد. ابتدا عید سعید فطر را تبریک عرض می‌کنیم و توفیق دیدار حضرتعالی را برای این جمع تکمیل کننده کاستی‌های حتمی‌مان در ماه مبارک رمضان می‌دانیم و از این جهت شکر می‌مضاعف را به درگاه خداوند متعال داریم. به استحضار می‌رسانم برادران و خواهران حاضر مسئولین بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌باشند؛ دو دانشگاهی که به عنوان ستون فقرات و محور آموزش عالی کشور و وزارت بهداشت و درمان می‌باشند و از همین منظر تکلیف خود را سنگین تر احساس می‌کنیم.

همانگونه که مستحضرید بسیج دانشجویی با پیام نورانی حضرت امام خمینی (ره) در سال ۶۷ با سه خواسته مهم و اساسی «دفاع از اصل نه شرقی و نه غربی، تأمین نیازهای طالبان اسلام ناب و ایجاد سازماندهی نیروهای مسلمان» پی‌ریزی گشت و در سال ۶۸ حضرتعالی با آن موافقت فرمودید و آنرا لازم و ضروری خواندید. از سال ۷۰ که این شجره طیبه در دانشگاه‌ها حضور جدی یافت، در کمترین زمان شاهد شکوفایی و رشد کمی بسیار مطلوب آن بودیم و خدمات شایانی را از آن مشاهده کردیم. و از این رهگذر است که تاکنون بسیج دانشجویی شایسته و ایده‌آل شکل نگرفته و ضرورت پویایی این گوهر گرانسنگ و ایجاد یک تشکل دانشجویی ولایی محض صد چندان می‌نماید.

عرایض را در سه بخش خلاصه می‌نمایم، ابتدا دیدگاه خودمان را راجع به بسیج دانشجویی و دایره فعالیت‌های آن عرض می‌کنیم سپس نظراتمان درباره مسایل داخلی و خارجی را بیان می‌داریم و در آخر به مشکلات بسیج دانشجویی جهت رسیدن به جایگاه ایده‌آل آن می‌پردازیم. ما با عنایت به خصوصیت‌های دانشجوی مسلمان، بسیج دانشجویی را محدود به دانشگاه نمی‌دانیم؛ بلکه آن را جریانی می‌بینیم که از دانشگاه آغاز می‌گردد و در جامعه پیگیری شده و به روشن شدن و شفاف گردیدن فضای اجتماع کمک می‌کند. لذا وظایف ما در چند بخش قرار می‌گیرد، به عنوان وظیفه اولی در دانشگاه خود را موظف می‌دانیم کلیه عزیزان دانشگاهی را مخاطب خود قرار دهیم، نه عده‌ای محدود را و از جنبه‌ای دیگر بر خلاف سایر تشکلهای که همگی برادران عزیز ما هستند و وظیفه خویش را کار سیاسی آن هم از نوع انتقادی می‌دانند، ما خود را مکلف به حضور در تمامی میدان‌هایی که نفعی عاید انقلاب و یا ضرری از آن رفع می‌گردد، دانسته و به طور مشخص بر این باوریم که باید به این موارد بپردازیم.

۱- کمک به ارتقاء و تعمیق روحیه دینی دانشجویان، در همین راستا حضوری جدی در مسجد دانشگاه تهران داریم. جایگاهی که بحمدالله بارها از سوی حضرتعالی مورد توجه قرار گرفته است.

۲- بالابردن تحلیل و بینش سیاسی و اجتماعی دانشگاهیان و ایجاد بستر مناسبی جهت ظهور و بروز آنها.

۳- زنده نگهداشتن روحیه آرمانخواهی و ایجاد جریانی منطقی، معتدل و مقتدر.

۴- استفاده از ابزارهای نوین و علمی جهت نشان دادن چهره منور اسلام.

۵- کمک به ایجاد جو صفا و صمیمیت بین نیروهای خودی و همکاری با آنها.

۶- سازماندهی نیروهای مسلمان و دادن آموزش‌های لازم و بکارگیری در مواقع ضروری.

۷- ایجاد بستر لازم جهت جهادی علمی و شایسته.

۸- ایجاد زمینه فعالیت‌های فوق برنامه و نهایتاً استفاده ارزشی از آن.

برای ورود به اجتماع هم قائل به دو گونه حرکت هستیم، حرکتی که بصورت یک جریان زلال فضای جامعه را شفاف می‌نماید، یکی در ارتباط با پیکره اجتماع و دیگر درباره نخبگان. در این دو جهت برنامه ریزی نموده‌ایم. درباره حرکت عمومی معتقدیم که باید در مساجد و دبیرستانها حضور یابیم و ارتباطی منطقی با این دو جایگاه بویژه دبیرستانها داشته باشیم و از این رهگذر به ارتقاء آگاهیها و دانسته‌ها و روحیات دانش‌آموزان عزیز بپردازیم.

در جهت تضارت و تعامل آراء نخبگان هم بر خود لازم می‌دانیم با جریانات سیاسی اجتماع و مسئولین محترم ارتباطی تنگاتنگ داشته باشیم. از نظرات آنان آگاه شویم، دیدگاههایمان را به آنان بگوییم و نهایتاً با اطلاعات بیشتر در صحنه‌های مختلف حضوری یابیم. علاوه بر آن با حضور در فرهنگسراها مخاطبان جدید برای خود پیدا نمائیم و در این رابطه جلسات متعددی نیز با مسئولین محترم فرهنگسراها داشته‌ایم.

در بیان دیدگاهها باید به اجمال به عرض برسانیم که ما همه عزت خود را از اسلام دانسته و ملت عزیز خود را صاحب این توفیق می‌دانیم که با پیروای صادقانه از امام(ره) و حضرتعالی امروز احیاگر اسلام ناب باشند. به شدت ارزشگرا هستیم و در رأس همه ارزشها ولایت فقیه، این بزرگترین یادگار و میراث حضرت امام(ره) را می‌دانیم که کوچکترین خدشه‌ای را بر آن بر نمی‌تابیم.

ما خود را وامدار هیچ گروهی نمی‌دانیم و در تقسیم‌بندی خطوط، قایل به اصولگرا و غیر اصولگرا هستیم و صراط ترسیمی از سوی حضرتعالی که به حق نماد اسلام ناب می‌باشد را پیروی و مقبولیت دیگران را به میزان همسویی با این جریان زلال می‌دانیم.

ما درونی کردن نظام و دشمن تراشی داخلی را یکی از خطرات بزرگ انقلاب می‌دانیم و قائلیم که همه جناحها و گروهها با تمسک به سه اصل مهم اسلام، رهبری و اتحاد ملت باید همزیستی سازنده‌ای داشته باشند. در خارج تقابل با غرب را فراتر از ظواهر، تقابلی میان تفکر الهی خویش با تفکر اومانیستی غرب می‌دانیم و لذاست که همزیستی با آن به ویژه شیطان بزرگ آمریکا را ناممکن دانسته و خود را موظف به گسترش روحیه استکبار ستیزی در دانشگاه و دفاع از مظلومان عالم و پشتیبانی جدی نهضت‌های اسلامی می‌دانیم.

در قسمت پایانی به عرض می‌رسانم که جهت رسیدن به بسیج دانشجویی مطلوب باید علاوه بر تحول بنیادین و محور قرار گرفتن دانشجو، مشکلات بیرونی ما نیز مرتفع گردد، مشکلات دو بخش است، قسمتی به خارج از سپاه و بخشی به سپاه مربوط می‌گردد.

اما مشکلات خارجی عبارتند از:

الف) مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در ارتباط با لزوم خروج کارهای اداری و آموزشی بسیج از محیط دانشگاه که قدری مبهم بوده و جا را برای برخورد مغرضین با این تشکل ارزشمند باز گذاشته است.

ب) دیدگاه نهاد نمایندگی که بسیج دانشجویی را تشکل ندانسته و با نهاد خواندن آن، آنرا جزء هیئات و دستجات مردمی تقسیم‌بندی می‌نماید.

در همین ارتباط در نشست چند روزه تشکلهای در کرج، بسیج دانشجویی را دعوت نکرده، به عوض کسانی را دعوت کردند که بعضی از آنها، از تعداد انگشتان دست بیشتر عضو ندارند ولی آنجا به عنوان یک تشکل بر علیه ولایت صحبت‌هایی را کردند. اما در بخش مشکلات داخلی خودمان که موانع اصلی اینجاست باید به عرض برسانم دو دیدگاه در ارتباط با بسیج دانشجویی در سپاه هست، دیدگاه اول بسیج دانشجویی را مثل اقشار و با همان چارت و سازماندهی می‌داند فی‌المثل همان سازماندهی گردانهای عاشورا را از ما طلب می‌نماید و به شدت معتقد به سلسله مراتب است و تصمیم‌گیری خارج از ضابطه دانشجویان را قبول ندارند و بیشتر حضور در مراسمات را خواهان است.

اما گروه دوم بسیجیان را خواصی با این مشخصات که خوب می‌فهمند، به موقع می‌فهمند و سپس جان برکف در میدان عمل حضور بهم می‌رسانند می‌داند و بسیج دانشجویی را بخشی از خواص این امت و هنر سپاه را بسترسازی، همفکری و ایجاد سازمان جهت پویایی جهت‌دار دانشجو دانسته و نقش دانشجویان را نقش محوری می‌شمارد.

در ارتباط با حضور در کارهای سیاسی و اجتماعی گرچه هر دو تفکر فوق معتقدند که نباید خطی عمل کنند، اما گروه اول حدود کار سیاسی را برای ما در حد کلی‌گویی و آن‌هم زمانی که حضرتعالی در صحنه آمده باشید و باز آن هم وقتی که از آنان اجازه گرفته باشیم می‌داند ولی دیگری کار سیاسی و فعالیت اجتماعی را جهت ایجاد یک جریان صحیح اجتماعی با عنایت به ویژگیهای یک دانشجوی مسلمان بسیجی (خدامحوری، دینمداری، ولایت‌پذیری، آرمانخواهی، وامدار نبودن و مجهز به علم و اهل عمل بودن و...) وظیفه این تشکل دانسته و نقش خطیر آن را در شفاف سازی فضای اجتماع مهم می‌شمارد. خود را موظف به توجه به روحیات دانشجویان می‌داند و وظیفه خودش را ایجاد زمینه حضور درمندان و هوشیارانه آنان در عرصه‌های مختلف می‌شمرد. لذا روشن است که از دیدگاه اول نفع چندانی عاید نمی‌شود ولی از نگرش دوم است که حماسه‌هایی همچون ۱۳ آبان شکل می‌گیرد.

مشکل دیگر میزان مشارکت دانشجو و نحوه آن است که بواسطه ضیق وقت از پرداختن به آن می‌گذرم. آنچه که عرض کردم اعتقاداتمان بود که احساس می‌کردیم باید عرضه بداریم و مشتاقانه منتظریم که حضرتعالی با فرمایشاتتان ما را سیراب نمایید.

در خاتمه امیدواریم دعا بفرمایید ما که بارها در دوران جهاد اصغر تا مرز شهادت پیش رفتیم و خداوند عزیز توفیق وصالش را نصیب ما نکرد، ان شاء الله همگی از شهدای دوران جهاد اکبر باشیم.

والسلام علیک و رحمة الله و بركات

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران ۷۶/۱۱/۱

بسم الله الرحمن الرحيم

برادرمان بسیار حرفهای خوبی بیان کردند، از اینکه الحمدلله شما جوانان خوب و مؤمن در دانشگاه هستيد و حضور دارید، من خیلی خوشحالم. این کارهایی را هم که گفتید دارید می کنید و کرده اید، همه خوب است.

عنوان «بسیج دانشجویی» از دو بخش تشکیل شده است که هر کدام از این بخش، نقلها و داستانها دارد، و به دنبال خودش تکالیفی بر دوش انسان می گذارد. یکی کلمه «بسیج» است، یکی کلمه «دانشجو» است. وقتی می گوئیم «بسیج» معنایش این است که مجموعه ای مورد نظر است که در عرصه مجاهدت انقلابی حضور پیدا کرده و حضور دارد؛ غایب نیستند آماده اند. بسیج شدن نیرو معنایش این است دیگر، وقتی می گوئیم نیروها را بسیج کرده ایم، یعنی چه؟ یعنی به اینها آمادگی لازم برای حضور در میدان کار، میدان مبارزه و مجاهدتی که مورد نظر است، داده ایم.

پس در کلمه «بسیج»، معنای حضور و آمادگی - آن هم در حد فداکاری - هست. در جنگ هم وقتی می گفتیم «بسیج»، آن معنایی که به ذهن ما متبادر می شد، عبارت بود از زبده و عصاره ای از بهترین نیروهای کشور و جامعه، بسیج، نیرویی که این وظیفه را بر حسب حدود و خط کشیهای رایج اداری و قشری، بر عهده اش گذاشته اند؛ اما داوطلبانه وارد میدان شده و دارد ابزار آمادگی می کند و حضور خودش را اعلام می کند که اینجا حاضرم.

عین همین معنا در بسیج دانشجویی، یا در بسیجهای قشری، قهراً وجود دارد. بنابراین کلمه بسیج، حامل یک چنین معنای عالی و فاخر و اهتمام برانگیز است.

کلمه دانشجو هم باز همین طور، از لحاظ بار معنایی، از جهت دیگری حامل معنای خیلی جالب توجه و مهمی است. دانشجو یعنی جوان طالب علمی که آینده در دست اوست. این خصوصیات در کلمه دانشجو هست. دانشجو یعنی جوان، چون دانشجویی، قهراً مربوط به دوران جوانی است. طالب علم بودن و جستجوی دانش هم در کلمه دانشجو هست. چون فرض این است که آینده کشور، به سمت اداره علمی کشور پیش می رود، و هر کشور و هر جامعه ای که علم و فهم محاسبه دقیق در همه شئون آن دخالت داشته باشد، وضعیتش بهتر است. بنابراین دانشجو یعنی کسی که ناظر به آینده و متعلق به آینده است، آینده هم متعلق به اوست. ببینید، این عناوین و مفاهیمی که در کلمه دانشجو گنجانده شده، خیلی مهم است. به همین دلیل فوراً اینجا استفاده کنیم، اگر دانشجو از لحاظ جهت گیری فکری و سیاسی دچار انحراف باشد، مصیبت بزرگی خواهد بود. درست است؟

اگر هدف دانشجو این باشد که درس بخوانم، برای اینکه زندگی شخصی خودم را - مثلاً آباد کنم - بقیه هر چه شد بشود، خطر خیلی بزرگی است. اگر جهت زندگی دانشجو این باشد که به مسائل جامعه و آنچه که می گذرد، بی اهمیت، بی علاقه و بی مبالا باشد، مصیبت خیلی بزرگی است.

کسی که بناست فردا امور مملکت در دست او باشد، این قدر نسبت به مسایل جامعه و سرنوشت مردم بی اعتنا باشد، خیلی نگران کننده است. از این نگران کننده تر این است که بی تفاوت نیست - حساس است - منتها حساسیت منفی - یعنی درست علاقه مند به این است که بخشی از مردم جامعه فرضاً در یک زلزله نابود بشوند! حال زلزله، یک مثال واضح، و یک نوع آفت جسمانی و مادی است، از این بدتر آفت معنوی است که کسی به آن توجه نمی کند. مثلاً دلش بخواهد که مردم، غرق در شهوات بشوند، دلش بخواهد که مردم غرق در بی ایمانی بشوند، خودش هم اصلاً این طور باشد و به این سمت بتازد!

ببینید مسأله دانشجو چه قدر حساس می شود! اگر ما معنای دانشجو و مفاهیمی که منطبق و مندرج در عنوان دانشجو است، به دقت مورد ملاحظه قرار بدهیم، باید نسبت به سرنوشت قشر دانشجو خیلی حساس بشویم، هر که هستیم، چه خودمان دانشجو باشیم، چه استاد، چه از مسئولان آموزش عالی کشور، چه از مسئولان کشور و چه آدمی معمولی باشیم که داریم در خیابان راه می رویم، اگر بدانیم دانشجو یعنی چه، باید نسبت به سرنوشت دانشجو خیلی حساس باشیم.

خوشبختانه بنده شخصاً این حساسیت را از قبل از انقلاب داشتم لذا بخش عمده‌ای از عمر من با دانشجویها گذشته است. در دوره پیش از انقلاب هم، مسجدی که در مشهد می‌رفتم، مرکز دانشجویها بود. بعد از انقلاب هم در آن برهه اول انقلاب، یعنی قبل از مسأله انقلاب فرهنگی و آن قضایا که در واقع دانشگاه، ستاد جنگهای نامنظم نیروهای ضدانقلاب شده بود بنده در دانشگاه، رفت و آمد دایمی داشتم.

شماها در برهه اول انقلاب، در دانشگاهها نبودید، آن وقت کوچک بودید، وقت دانشجویی شماها نبوده است. من آن زمان، هر هفته به این مسجد می‌آمدم، نماز می‌خواندم، سخنرانی می‌کردم و پاسخ به سؤالات می‌دادم. حتی روزی از روزها در همین دانشگاه تهران، دانشجویهای عضو آن احزاب غیرقانونی، که الحمدالله اسمهای خیلی از آنها از یاد همه، از جمله از یاد بنده رفته است بنا داشتند که نیروهای انقلابی را در دانشگاه، تار و مار کنند، واقعاً در این دانشگاه تهران، وحشت تمام فضا را گرفته بود! من اتفاقاً پیش از ظهر، کاری داشتم چون آن وقت سال ۵۸، کارهای زیادی بر دوش من بود آن کار را انجام دادم و ظهر که شد، طرف دانشگاه آمدم، دو سه نفر از بچه‌های سپاه که با من بودند بعنوان محافظ بودند گفتند: به دانشگاه نروید امروز دانشگاه خطرناک است، گفتیم نه اتفاقاً امروز هم باید به دانشگاه برویم وقتش امروز است به دانشگاه تهران آمدم هیچ کس نبود در مسجد دانشگاه شاید چهار، پنج نفر بودند. دقیقاً یادم نیست چند نفر، تعداد خیلی کمی بودند، آنها هم به من گفتند که آقا زودتر از این جا بروید، خطرناک است. اگر آن گروهها من را می‌شناختند - از دور که می‌شناختند، می‌دانستند من فلانیم واقعاً برای من خطرهای جدی هم داشت. آنها ترسیدند و ما را از دانشگاه، بیرون بردند! غرض، من از دانشگاه جدا نشدم بعد هم دوران ریاست جمهوری، با آن همه گرفتاری که داشتم، گاهی به دانشگاه می‌آمدم. آن وقتها را ممکن است بعضی از شماها یادتان باشد. به دانشگاه تهران و دانشگاههای تهران، رفت و آمد می‌کردم، سخنرانی و پاسخ به سؤالات داشتم. حالا هم انشاءالله خواهیم آمد. به هر حال این چند سالی که فاصله شده است، من خودم هیچ وقت راضی نبودم که به دانشگاه نیایم. انشاءالله برنامه‌ریزی می‌کنم و بازهم به دانشگاههای مختلف از جمله دانشگاه تهران می‌آیم، یعنی من نمی‌توانم رابطه‌ام را با قشر جوان قطع کنم، به خاطر همین اهمیتی که از نظر من دارد.

بنابراین بسیج دانشجویی، یعنی دو عنوان که با هم ترکیب، و شما شده‌اید. این ادعای خیلی بزرگی است! شما با همه نجابت و خوبی که دارید و من هم واقعاً دوستان دارم، اما ادعایتان خیلی بزرگ است بسیج دانشجویی یعنی این عنوانی که در کلمه بسیج هست، خیلی مهم است، عنوانی هم که در کلمه دانشجو هست، آن هم خیلی مهم است، البته فرقی این است که در کلمه بسیج، حقیقتاً بسیج شدن خیلی مهم است ولی در کلمه دانشجو، حقیقتاً «دانشجو شدن» مهم نیست. چون بالاخره کسی که به دانشگاه رفت و درس خواند دانشجو می‌شود، در این جا عمل کردن به وظایف دانشجویی، کما هو حقّه خیلی مهم است.

به نظر من از همین جا پاسخ بعضی سؤالات شما روشن شد، معلوم است که یک مشت جوان دانشجو که در دانشگاه، ادعای این دارند که بسیجی‌اند و می‌خواهند به وظایف دانشجویی عمل کنند، کار سیاسی آنها هیچ حد و حدودی ندارد. البته بله شما نباید به عنوان یک حزب شوید، اگر شما یک حزب و تشکیلات در کنار تشکیلاتهای دیگر شدید بقیه تشکیلاتهای دیگر رقیب شما می‌شوند. در حالی که طبیعت بسیج، این است که رقیب هیچ تشکیلاتی، مگر تشکیلات ضد انقلاب نیست، بلکه بقیه تشکیلاتها را در زیر بالهای خودش می‌گیرد. بسیج این طوری است دیگر، کما اینکه در دوره دفاع مقدس، از اول انقلاب، همواره بسیج، آن مجموعه‌ای بود که همه افراد و جناحها و گروههای مختلف را زیر بالهای خود می‌گرفت.

شما طوری حرکت نکنید که بتوانید همه را زیر بالهای خودتان بگیرید. البته چه کسی زیر بال شما خواهد آمد؟ آن که اصول شما را قبول کند. شما نباید از اصولتان تخطی کنید. باید اصول خودتان را با همه دقتهایش حفظ کنید والا آنوقت کلمه بسیج دیگر صدق نمی‌کند چیز دیگری خواهد شد. اگر می‌خواهید بسیج به معنای حقیقی کلمه باشد، باید از آن اصول و مبانی انقلابی و دینی و ایمانی خودتان، با دقت تمام محافظت کنید و بر آن پافشاری کنید.

البته در عین حال از لحاظ جهت‌گیری سیاسی و از لحاظ موضع‌گیری گروهی، هر کس با هر گرایشی که بخواهد زیر بال شما بیاید با شما کار کند و در ثواب شما شریک بشود، باید شما بگویید که عیبی ندارد. البته نه اینکه حتماً عضو شما بشود چون لایذ عضویت باید شرایطی داشته باشد. قاعدتاً اینها را خودتان بهتر از من می‌دانید چون در میدان عمل آن کار هستید عضویت ممکن است شرایطی داشته باشد، ولی همکاری نداشته باشد همکاری هم ممکن است درجاتی داشته باشد و هلم جرا.

بنابراین من محدودیتی برای یک مجموعه نمی‌بینم مگر محدودیتهایی که فکر و مبانی و مواضع دینی و ایمانی و سیاسی شما برای شما ترسیم می‌کنند؛ جز اینها من محدودیتی برای کار فکری یا سیاسی نمی‌یابم. ببینید عزیزان من، جوان یک گرفتاری مهم دارد؛ جوان مجموعه‌ای از زیباییها، درخشندگیها، خوبیها، استعدادها و امکانات است؛ که هر چه به طرف پیری می‌رود، این استعدادها و امکانات، مرتب به سمت نازیبایی کم می‌شود حتی از لحاظ معنوی هر چه که پیش می‌روید، فعالیتهايتان بیشتر می‌شود؛ اما استعدادها

و امکانات مرتب کم می‌شود! استعداد چیز خیلی مهمی است. امکانات چیز خیلی مهمی است. استعداد یعنی توان و توان خیلی مهم است. با همه این چیزهای مثبت و جالب و درخشان در وجود جوان، جوان یک گرفتاری بزرگ دارد و آن، عدم ثبات است. احتمال تزلزل، هر چه سن بالاتر می‌رود، این حالات کمتر می‌شود التفات می‌کنید؟ این گرفتاری را حواستان باشد؛ این گرفتاری را در خودتان و در دیگران علاج کنید. کاری کنید که ثبات در عقیده داشته باشید.

ببینید شما در دعاها، چقدر «ثبات یقین» می‌خوانید؟! در دعای سحر روز جمعه: «و هب لی ثبات یقین و محض الاخلاص» در دعای ماه رمضان می‌خوانید: «اللهم انی اسئلك ایماناً لا اجل له دون لقاءک»؛ من از تو ایمانی می‌خواهم که تا هنگام لقای تو هیچ پایانی ندارد - هست تا وقتی تو را ملاقات کنم «اچینی ما احييتنی علیه»؛ تا وقتی من را زنده نگه می‌داری، این ایمان را برای من نگه دار. «و توفنی اذا توفیتنی علیه»؛ وقتی جان مرا می‌گیری «توفی»؛ یعنی گرفتن جان بر ایمان، جان من را بگیر. «و ابعثنی اذا بعثتنی علیه»؛ حتی قیامت، وقتی من را برمی‌انگیزی، با این ایمان برانگیز. این دعاست! امام، آنچه را که از خدا می‌خواهد در دعای ابوحمره، آن هم در دعاها پر حال و پر شور نشان دهنده این است که این، یک نیاز حتمی است؛ توجه می‌کنید؟

جوان ثبات لازم دارد و این ثبات هم به خودی خود به دست نمی‌آید. باید آن را پیدا کرد. جوان دائم در معرض تزلزل قرار می‌گیرد؛ البته همه جوانها اینطور نیستند. نمی‌خواهم بگویم که هر جوانی اینگونه است. به هر حال این استعداد تزلزل هم مثل بقیه استعدادها در جوان هست؛ که این به یک معنا استعداد خوبی نیست. البته به یک معنا هم خوب است؛ چون خود این هم یک تحول است. از همین هم می‌توان استفاده کرد، مرتب می‌شود بهتر شد و بالا رفت؛ اما باید مواظب باشید که این، وسیله لغزش، دور افتادن از راه و دور افتادن از خدا نشود، و به غلطیدن در آن پرتگاهایی که انسان باید از آنها پرهیز کند، منتهی نشود.

شما، جوانان دانشگاه را که با آنها کار می‌کنید، با این دید نگاه کنید، چگونه می‌شود جلوی آنها گرفت؟ با شفاف شدن و عمیق شدن ایمان، هر چه می‌توانید، سعی کنید ایمانتان را عمیق و شفاف بکنید؛ این کار دشواری هم نیست، کار خیلی آسان است، به یک معنا آسانترین کارهاست. چرا؟ چون آن چیزی که شما به آن ایمان پیدا کرده‌اید، هم از جنبه دینی و هم از جنبه سیاسی، قویترین، مستحکمترین، قابل اعتمادترین و درخورترین، برای عشق ورزیدن است. هم تفکر انقلابی ما که خوشبختانه تفکر سیاسی ماست اینطور است، هم تفکر دینی اینگونه است.

تفکر دینی ما، ارتباط با خدا، ارتباط با منبع قدرت، منبع زیبایی و منبع وجود است. هر چه این ارتباط بیشتر باشد، بهتر است. هر چه این ایمان قوی‌تر و این استدلالها، استدلالهای محکم باشد، بهتر است. خوشبختانه امروز، اساتید بزرگی هستند. حالا به آقای محمدی عراقی و بعضی از برادران دیگر اشاره کردید؛ خوشبختانه اینها فضلا و افراد برجسته هستند؛ اینها خوبند. از اینها می‌توانید حداکثر استفاده را بکنید. در قم بزرگان و اساتیدی مثل آقای مصباح و دیگران هستند؛ هر چه می‌توانید، از آنها استفاده کنید. آنان برای شما از لحاظ فکری، خیلی منبع و منشأ خیر و برکتند.

تفکر شما از لحاظ سیاسی هم، آن تفکری است که تمام جهاز تبلیغاتی ضد انقلاب، برای آن بسیج شده‌است؛ آنها هم در مقابل بسیج شما، در جهت باطل، بسیجند! بسیج شده‌اند برای اینکه این تفکر این جهت‌گیری را بکوبند، از چشم ملت‌ها بپندازند، از ذهن ملت‌ها پاک کنند؛ و تا حالا با این همه تبلیغات نتوانسته‌اند! صدای ما در کوه‌های بین تهران و مازندران، از رادیو درست پخش نمی‌شود؛ ولی صدای آنها در هر کوره ده ما، با صد زبان می‌آید. همه جا، و خیلی جاهای دیگر دنیا.

در عین حال شما نگاه کنید، امروز در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام، وقتی که نام امام آورده می‌شود، نام انقلاب و نام ملت ایران آورده می‌شود، با تجلیل و با عظمت به آن نگاه می‌کنند.

این تفکر انقلابی شما این تفکر سیاسی که شما انتخاب کرده‌اید - راه استقلال یک ملت، راه شرف و راه عزت یک ملت - اینها چیز خوبی است؛ شما نقطه ضعفی ندارید. می‌توانید این ایمان را در جوانهایی که با شما هستند، مستحکم، قوی و شفاف کنید؛ این کار را بکنید. اشاره من به این نکته است که خوشبختانه خود شما اشاره کردید؛ گفتید که مجموعه تشکیلات بسیج دانشجویی، از لحاظ کیفی پیشرفتی نداشته است. حتماً این را علاج کنید و کار کنید.

چون دانشگاه، مرکز جوانهاست، و جوان هم مجموعه‌ای از استعدادهاست - که از جمله، استعداد پیش رفتن و پذیرش است - دشمن هم از همین نقطه استفاده می‌کند. کار شما خیلی هم دشوار نیست؛ اگر بتوانید همین جوانهایی را که در دانشگاه بی‌تفاوتند، خیلی هم هستند، و فقط آمده‌اند تا درس بخوانند - بعضی هم همراه با این درس خواندن، حتی یک مقدار انحرافات و خطاهای معمولی بشری دارند - در تیررس فکری خودتان در زمینه دین و سیاست - هر دو - قرار بدهید، به نظر من شما دانشگاه را فتح خواهید کرد.

قدرت و سنگینی کفه، متعلق به طرفی است که شما در آن قرار دارید؛ این را بدانید - البته انشاءالله هم می‌دانید - هیچ دغدغه‌ای نداشته باشید. اگر حضور شما در دانشگاه، حضور فعال، خردمندانه، متکی به استقلال، و البته همراه با شرایط دانشجویی باشد که از جمله‌اش درس خواندن و پیشرفت کردن در کار تحقیق و درس است، هیچ مخاطبی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به جهتی که شما می‌خواهید و به سمتی که شما دارید، گرایش پیدا خواهد کرد - مگر کسانی که دچار مرض و بیماری هستند.

این اشتباهاتی که گاهی در دانشگاه مشاهده می‌شود - بعضی از این مجموعه‌ها از لحاظ سیاسی، اشتباهاتی دارند - غالباً چیزهایی است که از بیرون دانشگاه به آنها تلقین شده است. این را توجه داشته باشید، مربوط به خود جماعت دانشجوی نیست؛ اشکالاتی است که از بیرون، بر مجموعه‌های گوناگون، تلقین و تحمیل کرده‌اند. اینها از خود فضای دانشجویی بر نمی‌خیزد.

در آن جاها صفا و رو کردن به حقیقت و معنویت وجود دارد؛ از این استفاده کنید. مسجد را گرامی بدارید، مسجد، خیلی خوب است. اجتماعات آن را - که به وجود می‌آورید - با افراد خردمند و عمیق و فاضل، زینت بدهید.

البته من نپرسیدم - شماها هم گفتید - که الآن تعداد بسیج دانشجویی، دختر و پسر - در دانشگاه تهران چقدرند و در کل دانشگاهها چه قدرند. آماری دارید؟ چهار هزار نفر خیلی خوب است؛ تعداد بالایی است.

حالا ببینید این اعضا که زیادند، کسانی هستند که به صورت داوطلب آمده‌اند و عضو بسیج شده‌اند؛ این خیلی خوب است. پس از طرف آنها، شوق و کشش و جاذبه و علاقه هست؛ مرکزی لازم بوده است که اینها را حفظ و جذب کند، کیفیت بدهد و پیش ببرد. اگر نقصی بوده، از آنجاست. پس شوق در دانشجو هست، باید این را خیلی مغتنم بشماریم. چیز بسیار خوبی است، از این استقبال بکنید. خیال می‌کنم برادران دفتر نمایندگی هم همان اخلاصی را که ما به جوانهای خوب و مؤمن داریم حتماً آنها هم دارند؛ شکی نداشته باشید. آنها هم قاعداً شماها را خیلی دوست می‌دارند؛ همچنان که بنده شماها را دوست می‌دارم. انشاء... موفق و مؤید باشید و در این مسائل جاری کشور و مسائل مربوط به امور سیاسی - همواره فکر کنید. تشخیص درست را از طریق صحیح خودش به دست بیاورید و بر آن پا بفشارید. آن چیز صحیح، این است. اگر انسان، دچار بعضی از کج فهمی‌ها نشود آنچه را خدای متعال از انسان طبق تشخیص آدم خواسته، انجام بدهد، خدا هم کمک خواهد کرد؛ یعنی هیچ دغدغه‌ای از این جهت وجود ندارد، خدای متعال کمک می‌کند. در قرآن، چند جا وعده صریح داده شده است که اگر خدا را یاری کردید، خدای متعال شما را یاری می‌کند. «ان تنصروا الله ينصركم» «و لينصرن الله من ينصره» در قرآن چیزی از این صریحتر! انسان از خدای متعال چه می‌خواهد؟ صریح و با تأکید قطعاً صریح و با تأکید. قطعاً «لينصرن الله» یعنی دقیقاً، قطعاً خدای متعال کسی که او را یاری می‌کند، یاری می‌کند. یاری خدا یعنی چه؟ یاری خدا یعنی این که انسان به دنبال این باشد که راه همواری بکند، و رهروان آن راه را زیاد بکند، و کمک بکند به مردم که در این راه، حرکت بکنند، این، یاری خداست دیگر. خدا هم یاری خواهد کرد؛ تا حالا هم یاری کرده است. شما خیال نکنید که چنانچه این اخلاصها و این نیت‌های خوب نبود، ممکن بود وضع کشور، اینطور که هست، باشد. افسوس که شماها به منابع خبری دسترسی ندارید؛ و قستان هم واقعاً ایجاب نمی‌کند - شاید لزومی هم ندارد که شماها این قدر در معرض اخبار گوناگون دنیا باشید؛ یعنی از کارهایتان می‌مانید - لیکن ما در جریان هستیم. اگر بدانید که وضع کنونی ایران برای دشمنان قدرتمند، چقدر نگران کننده و ناراحت کننده است!

همین وضع سیاسی کشور، همین ثباتی که وجود دارد، همین جهتگیری صحیح به سمت هدف‌های الهی که امروز در این کشور وجود دارد محسوس است؛ برای آنها خیلی نگران کننده است.

دیگران به صورتهای مختلف، خیلی تحلیل می‌کنند و تحلیل می‌کردند خیال می‌کردند بعد از همه این حرف‌ها و جار و جنجال‌ها و دعاواها و - به خیال خودشان - موفقیت‌ها و خوشحالی‌هایی که کردند و کف‌هایی که زدند، روز قدس ملاحظه کردید که چه اتفاقی افتاد؟ اینها خیلی مهم است.

واقعاً اگر کسی اینها را از دور نگاه کند، عظمت و اهمیتش را احساس خواهد کرد. ما در قضایا هستیم، گاهی افراد، کمتر احساس می‌کنند، این خیلی مهم است، کار خداست، خدای متعال دارد به ما کمک می‌کند و این کمک، انشاء... حالا حالاها ادامه خواهد داشت. اراده الهی بر این قرار گرفته که از این ملت و از این راه و از این هدف‌ها، حمایت و دفاع کند؛ علت آن هم این است که خوشبختانه در این جهتگیری در این راه، عده زیاد و قابل توجهی هستند که دارند با اخلاص، برای رضای خدا کار می‌کنند و دارند خدا را نصرت می‌کنند. خدای متعال هم وعده کرده است. خدای متعال (صدق القائلین) و (وفی العاهدین) است؛ عهد کرده است، دارد به عهد خودش وفا می‌کند، دارد به ما نصرت می‌دهد. این مشکلات و نابسامانی‌ها و گرفتاری‌هایی که شما می‌بینید البته شما در دنیا زندگی می‌کنید در هر جا از قبیل اینها و امثال اینها و بدتر از اینها، در بخش‌های مختلف هست، البته مشکلات همه جا مثل هم نیست؛ چون آدم، گاهی گرفتاری‌های خودش را که می‌بیند و از دور به جاهای دیگر نگاه می‌کند، نمی‌فهمد که آنها هم گرفتاری

دارند، خیال می‌کند که این مشکلات، مخصوص ماست. نه، البته یک مقداری هست که باید برطرف بشود؛ شکی نیست. انشاء... شماها روی کار بیائید بقایای این گرفتاریها را برطرف کنید. در آینده‌ای نه چندان دور شماها می‌آیید، و انشاء... امور مملکت را به عهده خواهید گرفت. اینها درست خواهد شد؛ شکی نیست.

این گرفتاریهایی که هست، چیز مهمی نیست؛ اینها طبیعت بد عمل کردن‌هایی است که گوشه و کنار، ماها خودمان داریم. آن چیزی که طبیعت لطف خداست، خیلی بارزتر و خیلی واضحتر است؛ و چیزهای عجیبی مشاهده می‌شود. انشاء... بعد از این هم الطاف الهی خواهد بود و خدا کمک خواهد کرد. شما قرص و محکم و ایستاده و پابرجا، بدون اندک انحطاط و تنزلی از اصول و باورهای اصلی خودتان، در دانشگاه باشید. شما جای مهمی را انتخاب کرده اید. سنگر بسیار مهمی است. هر کدام هم که از دانشگاه بیرون می‌آیید، حتماً کسانی را جای خودتان تربیت بکنید و نگه دارید. بخصوص، کاملاً بروید اطراف دانشجویهای سال اول که وارد می‌شوند؛ آنها را توجیه و حمایت کنید، تا انشاء... این راه را ادامه بدهند. خدای متعال هم به این کارها کمک خواهد کرد. انشاء... موفق و مؤید باشید.

بخشی از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران - ۱۳۷۷/۲/۲۲

سؤال (۱) بعضی از افراد با ایراد شبهه‌هایی نظیر نظامی بودن، نسبت به حضور بسیج یا بسیج دانشجویی در دانشگاهها اشکال کرده‌اند و محدودیتهایی را اعمال می‌کنند. نظر جنابعالی چیست؟

نه، بسیج لزوماً یک سازمان نظامی نیست، یعنی حتماً سازمان نظامی نیست. بسیج یعنی مردم. من هم ممکن است عضو بسیج باشم؛ اما نظامی نیستم. در دانشگاه، در کارخانجات، در حوزه علمیه، در ادارات، همه جا بسیجی هست. بسیج، یک سازمان نظامی نیست. دانشجویان هم بسیجی بودنشان هیچ اشکالی ندارد؛ بلکه بلاشک یک ارزش است. همه هم بسیجی باشند، عیبی ندارد.

سؤال (۲) علی رغم این که تمامی اعضای بسیج دانشجو هستند و با اختیار و علاقه در بسیج ثبت نام کرده‌اند، اما مسئولان دانشگاهها نسبت به این گروه سخت‌گیری می‌کنند.

نه، من فکر نمی‌کنم که مناسب باشد نسبت به بسیج سخت‌گیری بشود. البته من حالا چند و چون این قضیه را نمی‌دانم؛ باید بعداً از رئیس محترم دانشگاه سؤال کنم، بینم چنین چیزی اصلاً هست یا نه. در این مملکت کسی با بسیج بد نیست. بسیج اینقدر به این کشور خدمت کرده، که کسی نمی‌تواند در مفید بودن آن - بلکه ضرورت آن - تردید کند. بسیج یادگار امام است.

پیام مقام معظم رهبری به مناسبت پنجمین گردهمایی بسیج دانشجویی - ۱۳۷۷/۷/۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیزان، بسیج دانشجویی یکی از ارزنده‌ترین یادگارهای امام راحل بزرگوار ما است. آن روزی که آن حکیم فرزانه، یکی از ضروری‌ترین تشکلهای را بسیج دانشجو و طلبه اعلام کرد، کمتر کسی به اهمیت حضور این مجموعه‌ی ارزشمند در دانشگاه و کشور واقف بود، و امروز که دانشگاه و همه‌ی عرصه‌های زندگی، صحنه‌ی زورآزمایی فرهنگی - سیاسی - تبلیغاتی استکبار و صهیونیسم با انقلاب و نظام اسلامی است، روشن‌بینی امام بزرگوار ما از همیشه آشکارتر گردیده است. در صحنه‌ای که دشمن با ابزار فرهنگی و تکیه بر سلاح تبلیغ، مزورانه به میدان می‌آید، چه کسی شایسته‌تر از دانشجو و طلبه است که در صفوف مقدم این دفاع مقدس قرار بگیرد و با تکیه بر ایمان صادقانه و منطق قوی و عمل صالح خود، دشمن را مغلوب و رسوا کند.

آری، بسیج مدرسه‌ی عشق است، و در همه‌ی میدانهای دشوار، فقط حضور عاشقانه و مخلصانه است که می‌تواند پرچم حق و عدل و راستی و ایمان را به اهتزاز در آورد و جنود شیطان را منهزم سازد.

دانشجوی بسیجی، آن عنصر نورانی و پاک نهادی است که در حال فراگرفتن دانش و آماده‌سازی علمی و فکری خود برای شرکت در پیشرفت مادی ملت و کشورش چراغ ایمان و هدایت را نیز در دل خود و در محیط دانشگاه فروزان می‌کند و فضا را با صلاح و صفا و نورانیت خود، نورانی می‌سازد. دانشجوی بسیجی کسی است که دشمن کمین گرفته را از یاد نمی‌برد و غافلانه، خود و دانشگاه و کشورش را به دست تناول دشمن نمی‌سپرد. دانشجوی بسیجی، جوانی خود را مغتنم می‌شمرد و از لحظه‌های گرانبهای آن برای خودسازی علمی و فکری و روحی بهره می‌گیرد. دانشجوی بسیجی، پیکار فرهنگی و فکری و عقلانی را نیز مانند حضور در میدانهای جنگ، با تکیه بر هوشمندی و تلاش و توکل به پیش می‌برد و خود را در همه حال، سرباز اسلام و انقلاب و فرزند خمینی کبیر می‌شمرد. بسیج دانشجویی در عین آن که یک تشکل نظم‌یافته و برخوردار از سازماندهی است، نه در جناحهای سیاسی، هضم و حل می‌شود و نه خود را رقیب سازمانهای دانشجویی متعارف می‌شمرد. هر دانشجویی با هر سلیقه‌ی سیاسی، اگر پایبند به ارزشهای

انقلاب و آماده‌ی حضور در عرصه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی و سیاسی با استکبار و ایادی آشکار و نقابدار آن است، می‌تواند در خیل بسیجیان دانشگاه و عضوی از بسیج دانشجویی باشد.

عزیزان، سلاح شما ایمان صادقانه و منطق مستحکم و عزم پولادین است. نباید تصور کرد که بسیج دانشجویی حتی در دورانی که کشور در حال جنگ مسلحانه نیست، یک مجموعه‌ی نظامی است. سازمان بسیج در دوران حاضر باید کانون رشد و اشاعه‌ی تفکر بسیجی باشد و تفکر بسیجی ترکیبی است از ایمان عمیق، تلاش مخلصانه، هشیاری در شناخت دشمن، گذشت و ایثار در برابر دوست، ایستادگی و مقاومت شجاعانه و خستگی‌ناپذیر... و این است آن حقیقت والایی که امام بزرگوار ما به خاطر آن، بسیجی بودن را افتخار خود می‌دانست.

امروز دانشگاه، بیش از همیشه به بسیج دانشجویی و بسیج دانشجویان در صراط مستقیم انقلاب نیازمند است و تشکل بسیج دانشجویی، بیش از همیشه به خودسازی و هوشمندی و پایداری.

امید است همگی، مشمول تفضلات الهی و منظور نظر حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) باشید.

سید علی خامنه‌ای ۷۷/۷/۱۴

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان بسیجی (طرح ولایت) - ۱۳۷۸/۰۶/۱۳

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اجتماع شما فرزندان عزیز؛ جوانان، پسران و دختران مؤمن و انقلابی و با بصیرت در این ساعت و در این‌جا، برای من فوز بزرگی است. برای هر اجتماعی این مهم است که جوانان آن اجتماع و آن کشور، چگونه فکر کنند، چگونه عمل و چگونه احساس کنند. نسل جوان برای هر کشوری در اصل تعیین کننده است. حتی اگر کشورهایی در اوج پیشرفت مادی و علمی و صنعتی و اقتصادی و ثروتهای گوناگون باشند، اگر نتوانند نسل جوان خودشان را درست اداره کنند و نسل جوان از دست آنها برود، مطمئناً باید در انتظار آینده‌ی سختی باشند.

این اتفاق است که امروز در دنیای غرب - بخصوص در بعضی از کشورهای غربی - رخ می‌دهد. البته این قسم توفانهای اجتماعی و تاریخی بتدریج خودش را نشان می‌دهد. آدمهای ناهوشمند تا آن اواخر هم نمی‌فهمند چه شد؛ به طریق اولی آدمهای خودخواه و خودپرست و سودطلب و به فکر جیب خود هم یا نمی‌فهمند، یا اگر هم بفهمند، برایشان اهمیت ندارد؛ اما آدمهای تیزبین و دلسوز در هر جامعه‌ای این خطر را حس می‌کنند که ببینند نسل جوانشان از دست می‌رود. الان این اتفاق افتاده است؛ یعنی دلسوزان و هوشمندان در همان جوامع غربی که عرض کردم، احساس کرده‌اند که برای آنها چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد. جوانانشان به میزان بسیار زیادی دچار بلاهای اجتماعی مثل اعتیاد و از این قبیل هستند. تعداد بسیار زیادشان دچار هیجانهای گمراه کننده‌اند که منجر به قتل و دزدی و غارت و جنایت و شهوترانیهای بسیار زشت می‌شود. تعداد زیادی هم دچار بی‌تفاوتی‌اند؛ در انتخاباتها و در مسائل جمعی شرکت نمی‌کنند. وقتی از آنها سؤال می‌پرسند که چرا شرکت نمی‌کنید، می‌گویند برایمان اهمیتی ندارد - حالت بی‌تفاوتی - اینها نشانه‌های زوال است.

حالا فلان نظریه‌پردازان صهیونیسم بنشینند و در مجلات پرتیراژ جهانی خود بنویسند که به‌رحال ما امروز یا فردا مالک جهانیم. اینها را نوشتند! متفکران سیاسی آمریکایی صریحاً این را می‌گویند که بشریت چه بخواهد، چه نخواهد، سرنوشت دنیا امروز و فردا در دست ماست؛ حق ما هم هست! این را می‌نویسند و من خودم این را دیدم. خوب؛ بگویند. واقعیت غیر از این را نشان می‌دهد؛ چون ابزار پیشرفت، بیش از همه چیز، سلامت عزم و اراده‌ی انسانی و داشتن یک هدف جمعی است، تا همه به آن هدف توجّه کنند، آن را قلباً بپذیرند و با قدرت به سمت آن هدف حرکت کنند.

این کار از همه‌ی افراد جامعه متوقع است، اما عمده‌ترین عامل این حرکت جمعی در هر جامعه، جوانان هستند. ببینید؛ نسل جوان این قدر اهمیت دارد. در کشور خودمان به برکت انقلاب، به برکت ایمان اسلامی و به برکت همین رابطه‌های قلبی میان دل‌های پاک و نورانی با خدا و با هر چیزی که احساس می‌کنند رنگ خدایی دارد، نسل جوان ممتازی شکل گرفته است. رابطه، خیلی مهم است و این رابطه از قبل از انقلاب تا شروع انقلاب و از اوّل پیروزی تا امروز هست.

قبل از انقلاب، همه‌ی عوامل در جهت عکس این قضیه بود؛ یعنی جوانان به سمت فساد و بی‌تفاوتی سوق داده می‌شدند. اصلاً بنا و سیاست، این بود. این بنا را هم حکومت وابسته‌ی ایران نگذاشته بود؛ چون آنها اصلاً به این برنامه‌ریزیهای دقیق و بلند مدت و انسانی

توجه نداشتند. بنا را دیگران گذاشته بودند! برای خارجیهایی که می‌خواهند یک مملکت را درست در اختیار گیرند، این مهم است که نسل جوان آن مملکت چگونه باشد. اگر نسل جوان، بی تفاوت و بی‌اعتنا به مصالح کشور و سرنوشت کشور باشد، برای آنها خیلی بهتر است. آنها سوق می‌دادند؛ عوامل در جهت عکس تدبیر و عزم و خلوص و صفا و حرکت جوانان بود. اما یک عامل فوق‌العاده پیدا شد. آن عامل، فریاد امام بود؛ فریاد امام نه به عنوان یک شخص. حسن بزرگ امام این بود که خود را به عنوان یک شخص، مطرح نکرد و برای خودش هم در مسائل مربوط به اسلام و مسلمین، عنوان شخصی قائل نشد. امام به عنوان یک انسان حل شده در اسلام و یک انسان دل داده به معارف الهی مطرح بود. او از بن دندان و از صمیم قلب، این معارف را پذیرفته بود و جزو جانش شده بود. او حاکمیت خدا را بر زندگی انسان قبول کرده بود؛ کمالین که در زندگی شخصی خودش حاکمیت خدا را حقیقتاً پذیرفته بود؛ عبد خدا و مطیع خدا بود.

حاکمیت الهی از این‌جا شروع می‌شود: اول دلمان را بندهی خدا کنیم؛ خدا را بر دل و بر وجودمان حاکم نماییم و بعد در سمت ایجاد حاکمیت «الله» بر کل فضای زندگی جامعه و کشور، حرکت کنیم، تا بعد به دنیا برسیم. انسانهایی با این خصوصیت می‌توانند کار کنند و پیش بروند و امام، حقیقتاً در این میدان، امام و رهبر الهی بود؛ لذا فریادی که او سرداد، فریاد اسلام و فریاد خدا بود و به برکت نام و راه خدا، با دلها رابطه برقرار کرد و دلها را در قبضه گرفت. همیشه همین‌طور است که وقتی پای یک امر الهی به میان آمد، بافته‌های طاغوتی به خودی خود کنار زده می‌شوند. مهم این است که آن امر الهی، آن عزم و آن اقدام الهی، قدم به میدان بگذارد: «فاذا دخلتموه فانکم غالبون» [مائده: ۲۳]. کنار که بنشیند، هیچ اثری ندارد. بزرگترین انسانها، بالاترین تقدسها و دانشها، وقتی وارد میدان نشود و کنار بنشیند، همه‌ی امواج از روی سر او رد خواهد شد و عقب می‌ماند؛ اما وقتی که آن چنان ایمان و عزمی، آن چنان دانش و دل پر نور و با صفایی وارد میدان شد، آن وقت: «سحر با معجزه پهلوی نزنند، دل خوش دار». هر سحری با آمدن معجزه، باطل می‌شود. وقتی عصای موسی وسط آمد، «ما جئتم به السحر» [یونس: ۸۱]؛ آن چیزی که شما به میدان آورده‌اید، جادو و فریب است؛ حقیقت نیست. حقیقت، عصای موسی است که وقتی وارد شد، همه‌ی آن سحرها مثل سایه‌ای که در مقابل فروزش یک چراغ از بین می‌رود، از بین رفتند.

امام این کار را کرد؛ لذا دلها جذب شد. بعضی تعجب می‌کنند و در تحلیل این پدیده مانده‌اند که چطور شد در آن نظام فاسد و باطل که همه‌ی عوامل فرهنگی، جوانان را به سمت فساد سوق می‌داد، ناگهان جوانان جلو آمدند و این انقلاب عظیم، راه افتاد! علت، این است. این تحلیل جامعه شناختی و روان شناختی کاملاً واضحی هم دارد. امام با مرکبی وارد این میدان شد که هر که بر آن مرکب، سوار باشد، می‌تواند همه‌ی خفتگان سالم را بیدار کند.

نسل جوان مؤمن شکل گرفت؛ بعد امتحان جنگ پیش آمد. امتحان جنگ مثل کوره‌ای که شمشیر را آبدیده می‌کند، جوانان را آبدیده کرد. این نسل، بخصوص آنهایی که به میدان رفتند و حتی آنهایی هم که توفیق رفتن به جبهه را پیدا نکردند، آبدیده شدند. البته نه آنهایی که عمداً پشت کردند؛ آنها بعکس! آنهایی که از روی ترس و ضعف و عناد و تن‌پروری پشت کردند، آبدیده نشدند. معمولاً امتحان، دو طرف دارد؛ یک طرف را قبول و یک طرف را رفرزه می‌کند. آنها رفرزه شدند؛ اما کسانی که از روی اعراض نبود، بلکه پیش نیامد، توفیق پیدا نکردند، یا توانایی آن را پیدا نکردند - اشکال سنی، یا اشکال کاری داشتند - اما دلشان با جبهه بود، حتی آنها هم آبدیده شدند؛ یعنی در حقیقت، اکثریت ملت ایران. جنگ، حقیقتاً کوره‌ای بود که جوانان و بقیه‌ی مردم را آبدیده کرد. از همان وقت، برنامه‌های دشمن هم شروع شد.

ببینید؛ شما جوانان عزیز در آن سالهایی که من اشاره می‌کنم - سالهای ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ - در میدان نبودید. بعضی خیلی کوچک بودید، بعضی هم به‌هرحال در میدان نبودید. قضیه، این‌طور بود که وقتی امام یک اشاره می‌کرد، سیل داوطلبان جبهه به سمت پایگاهها و پادگانها سرازیر می‌شد. بعضی هم بی‌اجازه به طرف جبهه می‌رفتند که البته نیروهای نظامی، اینها را می‌گرفتند، سازماندهی می‌کردند، به آنها آموزشهایی می‌دادند و از اینها در جبهه استفاده می‌شد. همینها گره بسیاری از مشکلات را باز می‌کرد؛ یعنی در دوران جنگ، ما کمتر وقتی دچار کمبود نیروی انسانی شدیم. از لحاظ تجهیزات، مشکل خیلی بود؛ اما از لحاظ نیروی انسانی نه؛ چون همیشه آماده بودند. دشمن چه می‌گفت؟ دشمن واقعیت را می‌دید؛ لذا درمانده بود. آنها وقتی که جنگ را طراحی و حمله‌ی نظامی به انقلاب را برنامه‌ریزی می‌کردند، فقط روی نیروهای سازمانی ارتش حساب کرده بودند؛ فکر سپاه و بسیج و فکر نیروهای عظیم انسانی را نکرده بودند و چون با آن مواجه می‌شدند، برنامه‌شان غلط از آب درمی‌آمد. باید با این کار به مبارزه می‌پرداختند؛ پس شروع به تبلیغات می‌کردند. از جمله حرفهایی که در دوران جنگ، بارها و بارها علیه نظام و انقلاب و امام گفته شد، این بود که ایران از امواج انسانی استفاده می‌کند. ما در جواب می‌گفتیم بله؛ ما از امواج انسانی استفاده می‌کنیم؛ منتها امواج انسانی آگاه و مؤمن. بله، ما از نیروی عشق و ایمان استفاده می‌کنیم. نگران بودند؛ لذا برنامه‌ریزی را شروع کردند، برای این که نسل جوان را از این حرکت عظیم بگیرند.

عزیزان من! این انقلاب، پدیده‌ی بسیار عظیمی است. مسأله‌ی این انقلاب، حتی به تشکیل نظام جمهوری اسلامی، محدود نمی‌شود. این انقلاب، تاریخ را عوض کرده و یک راه جدید در مقابل بشر به‌وجود آورده است - چه برسد به ملت‌های اسلامی - این انقلاب، حادثه‌ی بی‌سابقه‌ای است. من یک وقت تاریخ انقلابها را مقایسه‌ای کوتاه کردم - میان این انقلاب و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی سابق و انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹؛ دویست و چند سال قبل - اینها با هم خیلی تفاوت دارد. اصلاً این انقلاب از نوع آن انقلابها نیست؛ پدیده‌ی عجیبی است. سیاستمداران باهوش صهیونیست دنیا دیده‌ی پاردم ساییده‌ی رند، فهمیدند که این انقلاب، انقلاب عظیمی است و باید با آن مقابله کنند. آنها با این نیت، برنامه‌ریزی می‌کنند. آنها درواقع از این حرکت عظیم در سطح تاریخ واهمه دارند؛ لذا برنامه‌ریزیهای بلند مدت می‌کنند، برای این که بتوانند ملت و در درجه‌ی اول جوانان را - که جوانان امروز، در واقع همه‌ی جمعیت فرداست - از این انقلاب، جدا کنند.

اهمیت کار شما و این «طرح ولایت» و این زحمات حقیقتاً ارجمندی که برای این گونه کارها کشیده می‌شود، در این جاست. شما با آگاهی، وارد عرصه‌ی حیات اجتماعی خودتان در دوران جوانی می‌شوید. این معرفتها، این آگاهیها - آشنایی با مبانی دین و مبانی فرهنگ محکم و استوار دینی - چیز خیلی عظیمی است؛ و به نظر من این طرح بایستی فراگیر شود. این گونه طرحها آن قدر مفید و خوب و سازنده است که هرچه درباره‌ی آن سرمایه‌گذاری شود، به نظر من زیاد نیست. دنیای اروپا، دنیای مسلط امروز - که عمدتاً همان دنیای غرب و من تبعش هستند - مهمترین خلأ را دارند و آن، خلأ یک فکر، یک اندیشه‌ی راهنما و به اصطلاح متداول، یک ایدئولوژی است که متکی به یک فکر صحیح و یک تلقی درست از عالم وجود باشد. مهمترین خلأ آنها نداشتن این است؛ لذا مرتب سعی می‌کنند ایدئولوژیهای دروغی، درست و تزریق کنند. یک علت عمده‌ای که از این انقلاب می‌ترسند، همین است که این انقلاب، یک تفکر صحیح درست تعریف شده‌ی متکی بر یک جهان بینی صحیح و یک تلقی مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. براساس این مجموعه، هر کسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند. زندگی، هدفدار و مبارزه نیز هدفدار می‌شود. در مبنا و تفکر اسلامی، هدف حیات انسان، رسیدن به درجات کمال است؛ کمال معنوی که حتماً آراستگی مادی را با خودش دارد؛ یعنی به تعبیر رایج، آخرتی که از دنیا عبور می‌کند. ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، یک جامعه‌ی صالح، یک کشور پیشرو و معنوی، درعین حال دارای قدرتهای والای مادی، با جهتگیری معنوی، با اخلاق انسانی و با احساس حقیقی انسانیت.

ببینید چه هدف والا و زیبایی است! غریبه‌ها این را ندارند. همه‌ی این تمدنی که آنها روی هم سوار کرده‌اند و این مسابقه‌ای که وجود دارد، براساس فردپرستی و سودپرستی شخصی استوار است؛ لذا در این مسابقه، در یک جا پیشرفتهایی به‌دست می‌آورند، اما در چند جای دیگر، دچار اختلال می‌شوند. این اختلالهای اخلاقی، این خلأهای فکری، این اختلالات عصبی جوانان و این آشفتگی و بی‌هدفی جوانان ناشی از آن سودپرستی و خودپرستی و شخص پرستی است. در نظام اسلامی، این گونه نیست. تفکر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری می‌کند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد. امروز باید جوان ما این گونه باشد. البته دشمن، خوش نمی‌آید. دشمن هر جا چنین چیزهایی را مشاهده کند، هر طور بتواند با آن مبارزه می‌کند.

امروز بحمدالله نظام اسلامی ما مفتخر است که شخصیت‌های برجسته‌ی علمی و معنوی در آن حضور دارند؛ مثل همین شخصیت عزیز و عظیم - جناب آقای مصباح - که بحمدالله این کار هم از برکات ایشان است. من ایشان را نزدیک به چهل سال است می‌شناسم و به ایشان ارادت قلبی دارم؛ فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب نظر در مسائل اساسی اسلام. اگر خدای متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مثل مرحوم علامه‌ی طباطبایی، یا مرحوم شهید مطهری استفاده کند، بحمدالله این شخصیت عزیز و عظیم، خلأ آن عزیزان را در زمان ما پر می‌کنند. من حقیقتاً خدا را حمد و شکر می‌کنم که جامعه‌ی ما و بخصوص نسل جوان ما به ایشان خیلی علاقه دارند. بنده از هر جا که کسب خبر کردم - در سرتاسر کشور - اطلاع یافتم که نسل جوان ما به ایشان شدیداً علاقه‌مند و معتقد و قدردان است. این هم نعمت بزرگ خدا و دلیل سلامت این کار است. وقتی انسان با روح و با هدف خدایی وارد میدان شد، همین طور می‌شود. امیدوارم ان شاءالله این کار در حد عالی، نتایج و ثمرات خودش را به بار بیاورد و شما جوانان عزیز - هم پسران، هم دختران، هم دانشجویان و هم دانش‌آموزان - این آگاهی‌هایی را که به‌دست آوردید، معلوماتی که کسب کردید و کتابهایی را که فراگرفتید، استمرار ببخشید و رابطه‌ی خود را با این مرکز، ادامه دهید. ان شاءالله این کار هم باید روزبه‌روز به همین صورت قوی و خوب، توسعه پیدا کند و کسانی که دست‌اندرکار مسائل فرهنگی هستند، مغتنم بشمارند، قدر بدانند و از آن استقبال کنند. شما هم ان شاءالله هر کدامتان در محیط خودتان مثل چراغی فروزان، مایه‌ی هدایت دیگران شوید و دیگران را با افکار عالی‌ه‌ی اسلامی آشنا کنید. من از برادران عزیز سپاه و بسیج و همه‌ی دست‌اندرکاران این کار که هر کدام به نحوی دخالت داشتند، صمیمانه تشکر می‌کنم. امیدوارم خدای متعال از همه قبول کند و توفیقات خودش را بر شما ارزانی بدارد و ان شاءالله دعای حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه شامل حال همه‌ی شما باشد.

والسلام علیکم رحمه‌الله و برکاته

در دانشجوی بسیجی دو امتیاز وجود دارد؛ همان دو حقیقتی که این دو کلمه از آن خبر می‌دهد؛ دانشجو بودن و بسیجی بودن. البته هر یک از این دو مفهوم در بطن خود ارزشهای مترادفی را داراست؛ هم دانشجو بودن و هم بسیجی بودن امتیاز است؛ اما جمع این دو با هم، فقط حاصل جمع دو عدد نیست؛ چیزی بیشتر از آن است. گاهی صدنفر انسان کاری را می‌توانند انجام بدهند که یک صدم آنرا یک نفر نمی‌تواند انجام بدهد؛ این خاصیت جمع و مجتمع شدن است. گاهی دو خصوصیت در کسی جمع می‌شود که آثاری در او بوجود می‌آورد که پنجاه درصد آن آثار را یکی از آن دو خصوصیت نمی‌تواند تأمین کند؛ جمع شدن آنها دارای این اثر است.

دانشجو بودن یک ارزش است و - همانطور که گفتیم - در بطن خودش ارزشهای مترادفی دارد؛ جوانی، در راه علم بودن، آزاد اندیشی، مدیر آینده کشوری شدن، انگیزه متعالی و آرمانگرایی در دانشجو وجود دارد. نمی‌گویم همه دانشجویها اینطورند؛ اما این خصوصیت دانشجویی است. مثل اینکه ما می‌گوئیم روحانی کسی است که دارای این خصوصیات است؛ علم دارد، دین دارد، تقوا دارد، تبلیغ دارد؛ نه اینکه هر کس روحانی است، حتماً این خصوصیات را دارد، ممکن است کسی هم این ویژگیها را نداشته باشد؛ اما معنای این واژه و این مفهوم اینهاست. خصوصیات دانشجویی، خصوصیات خیلی ارزشمندی است؛ جوان باشی، اهل علم باشی، آزاد اندیش باشی، آرمانگرا باشی، شاد باشی، در صحنه باشی؛ همه اینها خصوصیات است که در زیر عنوان دانشجو نهفته است.

بسیجی هم یک مفهوم دیگر است و در دل آن هم ارزشهای مترادفی وجود دارد. بسیجی بودن، یعنی فعال بودن، در میدان عمل رفتن، تن به حادثه دادن، خالص بودن، برای اهداف متعالی کارکردن و نه فقط آن اهداف را تحسین کردن؛ بعضی‌ها می‌نشینند و برای یک انسان شیرین کار یا قهرمان کف می‌زنند؛ اما یک نفر خودش آن قهرمانی را انجام می‌بخشد؛ اینها با هم فرق دارند. در دوران جنگ خیلی‌ها بودند که وقتی شنیدند یک مشت جوان زیر چشم دشمن رودخانه ارون را طی کرده‌اند و رفته‌اند سرزمین آن طرف را گرفته‌اند، خیلی خوششان آمد و از شدت هیجان، موهای بدنشان راست شد؛ اما خودشان حاضر نبودند برای نماز صبحشان هم که شده، بروند زیر شیر آب سرد وضو بگیرند یا غسل کنند؛ اینها با هم فرق دارند بسیجی آن کسی است که در میدان عمل وارد می‌شود، تن به حادثه و موج می‌دهد، سرما و گرما را تحمل می‌کند و از لذتهای شیرین زیر دندان هر انسان - چه برسد به جوان - به راحتی چشم می‌پوشد. لعنت خدا بر آن کسانی که سعی کردند نام زیبای متعالی بسیجی را از لوح ذهن جامعه ما پاک کنند؛ هر چند نتوانستند و نخواهند هم توانست؛ اما آنها ملعنت خودشان را کرده‌اند. در سرمای ۲۵ درجه زیر صفر اگر به یک انسان معمولی می‌گفتند بالای فلان کوه یک گنج است، برو آنرا بردار و مال خودت باشد، حاضر نبود آن راه را طی کند؛ اما بسیجی برای رسیدن به خط مقدم مقابله با دشمن متجاوز، جان خودش را کف دست گرفت و این راه را طی کرد. جوانهایی که جنگ را درک نکرده‌اند به خاطر گردش هم که شده، یک وقت بروند بلندیهای غرب کشور را - بخصوص در فصل زمستان - از نزدیک ببینند. بسیجیهای شما در این راهها رفتند و جانشان را کف دست گرفتند. در تابستان هم همینطور تلاش می‌کردند. در عملیات رمضان با لبهای تشنه و کبدیهای تفتیده، در میدانهای دشوار زیر آتش و روی مین دشمن حرکت کردند، برای اینکه بتوانند جلوی تجاوز دشمن را بگیرند.

بسیجی، آرمانگرا و با اخلاص و با گذشت و در هر میدانی تن به کار بده است؛ یک روز میدان جنگ است، به آن کار تن در می‌دهد؛ یک روز هم میدان سیاست و میدان علم و تحقیق و پژوهش و نوآوری است؛ بسیجی هر جا وارد می‌شود، اینگونه عمل می‌کند. خیلی از این پیشرفتهایی که امروز فلان نشریه نظامی بین المللی وابسته به آمریکاییها با نگرانی از آن یاد می‌کند و می‌گوید ایران به فلان سلاح دست یافته یا دارد دست پیدا می‌کند، توسط همین بسیجی‌ها حاصل شده است.

اینها تصور نمی‌کردند که ایران بتواند جز نام این وسایل را بشنود؛ و اگر سلاح حاضر و آماده‌ای را هم یک وقت با پول گزاف به ایران می‌فروختند، حاضر نبودند طرز اتصال و یا تعویض قطعات را به ما یاد بدهند. در حال حاضر همین آدمها می‌بینند که ایران، بدون نقشه و بدون راهنمایی خارجی، به این سلاحهای پیشرفته دست پیدا کرده‌است؛ خیلی از اینها را همین بسیجیها ساخته‌اند. از خوشبختی‌های انقلاب اسلامی این بود که همیشه این انبوه مترادف احساسات خردمندان و آگاهانه دانشجویی را با خودش داشته است. امروز ممکن است شما نگاه کنید و چهار نفر دانشجو را ببینید که در دانشگاه یا در اردویی حرفی بزنند که با خواسته‌های ملت و اهداف انقلاب منافات دارد، آن روزها هم این طور قضایا وجود داشت. در همین دانشگاه تهران کسانی بودند که قضیه را از این هم بالاتر بردند؛ ۳ و مسلسل وارد دانشگاه کردند و در آن جا سنگر بندی نمودند. اگر کسی از خیابان ضلع غربی دانشگاه تهران عبور

می‌کرد، تابلوهای متعددی را می‌دید که متعلق به فلان حزب و فلان سازمان و فلان گروه بود؛ همان اسم‌های من درآوردی و خلق الساعه که پشت سر آنها دستهای پلید و خون آلود و کثیف دشمنانی که قابل شناسایی بودند، وجود داشت؛ اما در آن روز و امروز بدنه دانشجویی با اسلام و انقلاب و آرمانها همراه بوده است؛ چون خاصیت دانشجویی، آرمانگرایی است. شما باور نکنید که یک نفر در موضع دانشجویی، طرفدار سلطه آمریکا، طرفدار بازگشت اربابان آمریکایی و طرفدار استفاده نامشروع غارتگران و کارتل دارها و تراست‌های بین‌المللی از منافع ایرانی باشد. اگر دیدید دانشجویی این حرف را می‌زند، بدانید از منشأ دانشجویی نیست؛ چیز دیگری پشت آن است؛ تعجب نباید کرد. بنده همیشه از سالها پیش این را به دوستان می‌گفتم که عده‌ای ضدانقلاب و عده‌ای عقده‌دار و عده‌ای دشمن شخص امام بودند - امام یک عده دشمن شخصی داشت؛ اصلاً از روی حسادت یا هر چیز دیگر با ایشان بد بودند - عده‌ای دشمن اساس اسلام بودند؛ عده‌ای دشمن قطع رابطه با آمریکا بودند؛ با هیجان عظیم مردم و با جریان مواج این رودخانه خروشان، اینها مرتب به زاویه و حاشیه رانده شدند. بچه‌های اینها کجایند؟ آیا بچه‌هاشان دود شدند و به هوا رفتند؟ یا درس خواندند و دانشجو شدند؟ اگر دانشجو شده‌اند، کجا درس می‌خوانند؟ اینها در گوشه و کنار پیدا می‌شوند؛ بنابراین شما چه توقعی دارید؟ البته خیلی از بچه‌های آنها هم در مقابل عظمت انقلاب زانو زدند؛ بسیاری از بچه‌های آنها هم گاهی آفت جان و دل ناپاک و وسوسه‌گر پدرها و مادرها شدند. بنده دانشجویان پاک و پاکیزه‌ای را می‌شناسم که پدران‌شان به آن پاکی و پاکیزگی نبوده‌اند؛ لیکن کسانی هم با انگیزه‌های گوناگون هستند که بچه‌هایشان در گوشه و کنار دانشگاه‌ها ممکن است چهار نفر را تحت تأثیر قرار بدهند؛ این را نباید موضع دانشجوی ایرانی به حساب آورد.

انقلاب این اقبال را داشته که همیشه از حمایت دانشجو برخوردار بوده‌است. در مسئله جنگ، در قضیه لانه جاسوسی، در هر وقتی که امام یک آه دردمندانه می‌کشید و دل مردم به تلاطم می‌آمد، اولین کسانی که عکس‌العمل نشان می‌دادند و به خیابانها می‌آمدند یا در دانشگاه‌ها اجتماع می‌کردند، دانشجوها بودند؛ این حادثه بزرگی است. شما ببینید در رژیم‌های وابسته، فاسد و نابرخوردار از ارزشهای انسانی، جدیدترین، نقدترین، پسر و صداترین مخالفان‌شان چه کسانی هستند؛ دانشجوها. همین دانشجوها در آن کشورها وسیله‌ای هستند که دستگاههای استکباری از آنها برای کنترل رژیمهای مرتبط با خود استفاده می‌کنند. مثلاً اگر دیدند سران آن رژیمها مقداری دارند سرپیچی می‌کنند، یک مشت دانشجو را به جان‌شان می‌اندازند؛ زمینه هم آماده است؛ این زمینه در ایران بعد از انقلاب هیچ وقت آماده نبوده‌است؛ چرا؟ چون دانشجو با همان چیزهایی که می‌خواست و او را به هیجان می‌آورد - همان آرمانها، همان عدالت اجتماعی، همان رفع تبعیض، همان اعتلای علمی، همان ایستادگی و عزت و استقامت در مقابل دشمنان و فرعونهای جهانخوار؛ که همه اینها شعارهای عملی و زبانی نظام جمهوری اسلامی است - همیشه همراه بوه است. دشمنان، این نقطه را هدف گرفته‌اند و دارند روی آن کار می‌کنند.

یکی از هدفهای بسیاری از مطبوعات وابسته همین بوده است، که بتوانند بدنه دانشجویی و فضای دانشگاهی را از همراهی و همگانی با نظام مقدس جمهوری اسلامی و آرمانهای آن جدا کنند. شما اگر بردارید همین روزنامه‌ها را - که خوشبختانه با همت دستگاه قضایی، این دستها و سرانگشتهای مفسد کنار زده شدند - مروری بکنید، خواهید دید که مخاطب بسیاری از اینها محیطهای دانشجویی است؛ برای اینکه اثر بگذارند و بتوانند موجی علیه نظام اسلامی بوجود آورند در چنین شرایطی، وقتی که دشمن متوجه دانشگاهها است و از طرق مختلف هم وارد می‌شود، دانشجوی بسیجی - با همان تعریفی که از دانشجوی بسیجی داریم - وظایفی را احساس می‌کند. برادرمان در اینجا مطالب درستی را در زمینه مسائل دانشگاه و دانشجویان و تشکلهای دانشجویی بیان کردند که مورد تأیید بنده است. مهم اینست که جوانان دانشجوی بسیجی - چه دخترها، چه پسرها - احساس کنند که یک مسئولیت بزرگ و تاریخی متوجه آنهاست.

امروز دشمن انقلاب و اسلام و ملت ایران - که بعضی‌ها از اینکه به دشمن اشاره شود و یاد او در ذهنها زنده گردد، به شدت حساسند! - گمان می‌کنند که می‌توانند دور موتور حرکت انقلاب اسلامی را کند کنند، یا آنرا خاموش کنند، یا در کار آن اختلال کنند؛ خیلی هم خرج می‌کنند، خیلی هم کار می‌کنند و طراحانش مرتب مشغول برنامه‌ریزی‌اند. همه این چیزهایی که عرض می‌کنم ثبت شده است، گمان نیست البته آدم حدس هم می‌زند. بنده مکرر حدس زده‌ام و بر زبان هم آورده‌ام؛ لیکن بعد از اظهارات بعضی از عناصر آمریکایی و صهیونیست، اسناد و شواهد صحت همین حدسها به دست آمده و معلوم شده است که واقعاً همین طور است. شواهد از طریق مختلف بدست می‌آید؛ عمدتاً از راههای فرهنگی است. در کنارش از راه ایجاد اخلاهای اقتصادی است؛ در کنارش از راه ایجاد نامنی است؛ در کنارش از راه سست کردن عزم مسئولانی است که باید با همه اینها مبارزه کنند و در کنار آنها - بعنوان یکی از مهمترین کارها - اثر گذاشتن روی بدنه دانشجویی است! این کارها را دارند می‌کنند. امروز ما در میدان نظامی جنگ نداریم؛ اما عزیزان من! در میدان جنگ نظامی - آنهايي که بوده‌اند، می‌دانند - هیچ لشگری به این ترتیب که سرش را پائین بیاندازد و تفنگها را بگیرد و مرتب شلیک کند و جلو برود، به جایی نمی‌رسد؛ همه‌شان را درو می‌کنند.

لذا باید نقشه بکشند، باید دشمن را دور بزنند، باید از غفلت دشمن استفاده کند، باید طراحی تاکتیک بکند تا موفق بشود. در جنگ سیاسی و فرهنگی هم عیناً همینطور است. اگر سرمان را پایین بیندازیم و همینطور جلو برویم، کاری صورت نمی‌گیرد؛ تدبیر، آگاهی، هوشیاری، خبرویت و حساسگری دقیق بر اساس اصول لازم است و شما این کارها را بکنید.

امروز - همانطور که برادرمان گفتند و درست هم گفتند - تعداد شما زیاد است. امیرالمؤمنین آن روزی که بار خلافت را قبول کرد، استدلالی که آورد این بود: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر»؛ گفت: علت اینکه من خلافت را قبول کردم؛ این بود که دیدم عده ما زیاد است و می‌توانیم. این توانستن و داشتن، حجت خیلی بزرگی است؛ خدای متعال در مقابل انسان، به این احتجاج می‌کند. هر کدام از شما در این موضع قرار دارید. البته من در اینجا نکته‌ای را داخل پرانتز عرض کنم؛ چون یکی از دخترهای عزیزم جمله‌ای گفتند و قیاسی کردند. من خواهش می‌کنم هیچ وقت، نه تنها من را - که شخص کوچکی هستم - بلکه هیچ علی‌ایی را با آن علی قیاس نکنید؛ آن علی، یک چیز دیگر است؛ «ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند»؛ آنها چیز دیگریند؛ اصلاً مقایسه نکنید؛ «این التراب و رب الارباب» به هر حال، آن علی با آن عظمت می‌گوید: من دیدم تنها نیستم، پس وسط میدان آمدم. همه شما خودتان را با این منطق توجیه کنید؛ شما تنها نیستید؛ پس باید وسط میدان باشید؛ وسط میدان بودن هم - همانطور که گفتیم - با تدبیر، با تجهیزات فرهنگی، با تجهیزات فکری و با محاسبه قبلی میسر است.

من طرفدار این هستم که شما ظواهر دینی و ظواهر عاطفی و اعتقادی و عملی را همانطور که حفظ کرده‌اید، همچنان حفظ کنید. همین زیارت عاشورا، همین توسل به امام زمان، همین مسجد جمکران، همین رفتن به نماز جمعه، همین روضه‌خوانی، همین سینه‌زنی، اینها خیلی خوب است؛ عده‌ای می‌خواهند بگویند اینها خوب نیست؛ نه؛ اینطور نیست؛ اما اینها کافی نیست. فضای ذهنی - و در درجه اول، فضای ذهنی دانشگاه - باید در اختیار شما بچه‌های خوب باشد. البته طبیعت فضای ذهنی دانشگاه این است که به محیط پیرامون دانشگاه و گاهی دورتر هم می‌رسد؛ همین اجتماعات خوب، همین مجالس تحقیق خوب، همین بحثی که راجع به عدالت اجتماعی کرده‌ایم.

عدالت اجتماعی چیز کوچکی نیست. شما ببینید در اظهار تضرع به خداوند که در ظهور امام زمان تعجیل بکند، چه چیزی خواسته می‌شود؟ ما می‌خواهیم که او بیاید که عدالت بیاورد؛ «حتی یملاً الله به الأرض قسطاً و عدلاً»؛ عدالت اینقدر مهم است؛ مگر عدالت کوچک است؟ اصلاً فلسفه وجودی ما این است؛ حالا عده‌ای با پندارهای خودشان هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند. امثال بنده چه انگیزه‌ای داریم جز اینکه عدالت صحیح - که جز دین خدا هیچ کس نتوانسته آنرا بیاورد و بر مردم عرضه کند - در جامعه ایجاد شود؟ همین عدالت است که فقر را از بین می‌برد؛ همین عدالت است که فساد را ریشه کن می‌کند - فسادها غالباً از بی‌عدالتی ناشی می‌شوند - همین عدالت است که تبعیض ضد آن است. اساس اصلاحات در هر جامعه‌ای رفع فقر، فساد و تبعیض است. البته عده‌ای خلط مبحث می‌کنند، اما گوینده‌ها و پرتاب کننده‌های آن شعارها غالباً خودشان هم نمی‌دانند که اشتباه می‌کنند یا غلط می‌گویند؛ در کنار این، عده‌ای از مخاطبان‌شان هم ساده‌لوحی می‌کنند؛ اما اساس، اینهاست؛ باید فقر در جامعه ریشه کن بشود. ریشه کن شدن فقر، کار یک شبه نیست؛ مقدمات لازم دارد؛ باید تلاش و کار کنند؛ باید برنامه‌های اقتصادی خوب داشته باشند؛ باید برنامه‌ریزی کنند؛ باید همت کنند. در این زمینه، حرف زیاد است.

مبارزه با فساد یعنی چه؟ آیا فساد صرفاً عبارت از این است که فرضاً جوانی موی سرش را روغن بزند در خیابان راه برود. بزرگترین فسادها؛ فساد یک مسئول است که به وظیفه خودش عمل نمی‌کند و قوم و خویش بازی و گروه‌بازی و حزب‌بازی و امتیازدهی بی‌جا و بی‌مورد و امثال اینها می‌کند. نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش کوههای ثروت بادآورده در کنار دره‌های محرومیت است. فساد این است که یک نفر در کسوت خدمت، خیانت کند. با شعار عمل مثبت، تیشه بردارد و به ریشه زندگی و بهروزی مردم بزند. اینها باید تحقیق و تحلیل بشود.

امروز مطبوعات موضوع بحث مفصلی است؛ البته مقداری فروکش کرده اما تا چند ماه قبل از این، مسأله اول کشور را به مطبوعات تبدیل کرده بودند؛ انگار نان و زندگی و شغل جوانان مردم و مشکلات خارجی و امنیت شرق و غرب کشورشان حل شده است؛ مشکل بر جای مانده، چند روزنامه تعطیل شده است؛ خود همین قضیه، یک موضوع اساسی است. واقعاً مسئولیت مطبوعات چیست؟ رشد بی‌رویه و غلط و سرطان‌های بعضی از مطبوعات، همه در یک جهت، همه درست عکس خواسته‌های مردم، از کجا ناشی می‌شود؟ این در خور بررسی است. اجتماعات و نشست‌ها و سمینارهایی که می‌گذارید، متوجه این موضوع باشد؛ بچه‌ها بنشینند فکر کنند و آدمهای وارد، مطلع و دارای اطلاع از اسناد و مدارک فراوان را بیاورند بحث کنند؛ اینها را در فضای دانشگاه بپراکنید؛ اینها مسائل بسیار اساسی است.

همین مسأله امروز دنیای اسلام - یعنی مسأله فلسطین و لبنان - یکی از مسائل اساسی است. الآن در رأس رژیم جعلی و غاصب صهیونیستی، یک پیرمرد هفتاد ساله جلاّد فلسطینی‌ها قرار گرفته؛ او همان کسی است که در سال ۱۳۶۱ طراح حمله به لبنان بود حمله کردند و مردم آنجا را قصابی کردند اسم این شخص در مطبوعات دنیا و حتی مطبوعات اروپا بعنوان قصاب فلسطینیان معروف است! او در حال حاضر رئیس حکومت صهیونیستی شده این یک پدیده است؛ این چیز کوچکی نیست. جوان مسلمان آن هم در جمهوری اسلامی نمی‌تواند نسبت به این پدیده بی‌تفاوت باشد. بررسی کنید ببینید معنای این کار و آینده این کار چیست؟ و ما در مقابل این پدیده چه موضعی داریم؟ البته معنایش این نیست که فردا بخواهیم لباس جنگ بپوشیم و به فلسطین برویم. همه فعالیتها لباس جنگ پوشیدن نیست، کارهای خیلی مهم دیگری می‌شود کرد. البته این کارهایی که من می‌گویم خار چشم دشمنانی است که یک روز در این سرزمین جا خوش کرده بودند و همه چیز مال آنها بود بهترین منابع، بهترین ثروتهای زیر زمینی، حتی بهترین ثروتهای زیر زمینی آثار باستانی در اختیار آنها بود و آنها برای اینکه بتوانند از اینها استفاده کنند از قدرت سیاسی همه چیزشان بهره می‌گرفتند تا آن حکومتی را که به آنها این اجازه را داده یعنی رژیم پهلوی بر سر پا نگه دارند. رژیم پهلوی فقط یک حکومت مستبد ظالم نبود که البته بدترین، مستبدترین و ظالم‌ترین حکومت‌های این دوره‌هایی که ما می‌شناسیم؛ همان پدر و پسر بودند اما مسئله‌شان صرفاً این نبود. نادرشاه هم مستبد بود اما او مملکت ایران را به دیگران نفروخت، آغا محمدخان قاجار هم از کله مناره درست کرد و خیلی هم مستبد و ظالم و خونریز بود. اما بیگانه‌ها را بر سرتاسر ایران مسلط نکرد. رژیم پلید و منحوس پهلوی که واقعاً در این پنجاه و چند سالی که بر مملکت مسلط بود برای این کشور نخوست داشت، همه چیز کشور را به بیگانه‌ها داد، و به همه چیز کشور چوب حراج زد. آمریکائیها چنین حکومتی را نگه می‌داشتند. غیر از آمریکائیها در درجه اول کمپانیهای صهیونیستی بودند که از ایران منتفع می‌شدند. لذا رژیم پهلوی را نگه می‌داشتند. انقلاب اسلامی آمد و به شکل غیرقابل باوری همه این بساط را برچید این کار کوچکی است؟ می‌دانند که پشتوانه این عظمت و این اقدام قاطع، عبارتست از اسلام و تفکر اصولی اسلامی انقلاب و شخصیت امام و روحانیتی که می‌تواند پشتوانه جبهه عظیم باشد.

از اول هم نگران بودند که این حرکت به جاهای دیگر سرایت کند؛ لذا سعی‌شان این بوده است که اینجا را خاموش کنند. البته آنها حدس می‌زدند که بعد از اینجا، عین همین قضیه در فلان کشور و فلان کشور و فلان کشور پیش می‌آید؛ لذا جلوی آن را گرفتند؛ اما نتوانستند جلوی تأثیرات غیر مستقیم بر روی افکار دنیای اسلام را بگیرند؛ که یکی از آنها همین قضیه انتفاضه و قبل از آن، قضیه لبنان است و بسیاری قضایای دیگر در دنیای اسلام که شما جوانها متأسفانه وقت مطالعه آن را ندارید.

البته من تأکید می‌کنم که درستان را خوب بخوانید اما شما از خیلی از قضایایی که در کشورهای شمال آفریقا در مصر و در کشورهای اسلامی دیگر اتفاق افتاد اطلاع ندارید. نفوذ عطر انقلاب اسلامی مثل نسیم بهاری در همه جا پراکنده شد و هر کس تا اندازه‌ای از آن بهره برد؛ قدرتهای استکباری اینها را می‌بینند و با شکلهای مختلف، مرتب با آن برخورد می‌کنند، فکر می‌کنند تا این کوره اساسی را از کار نیندازند مرتب همین حرفه‌هاست. لذا می‌خواهند اینجا را خاموش کنند. اگر اینجا را خاموش کنند در جاهای دیگر دنیا مشکلی نخواهند داشت، کار کوتاه مدتی که از آن می‌ترسیدند به یک کار بلند مدت و ملایم مستمر تبدیل شده است، که الآن هم ادامه دارد، بنابراین هر کس که در داخل کشور حرفی بزند که علیه انقلاب و علیه امام و علیه آن بیست سال باشد آنرا بزرگ می‌کنند، مقصودشان این است که به گوش عناصری که در کشورهای اسلامی تحت تأثیر انقلابند برسانند که شما دل به انقلاب اسلامی‌ای بسته‌اید که به دلیل حرف فلان کس و فلان دانشجو و در فلان کنفرانس خودش شکست خورده است. حرفهای کوچک و آدمهای کوچک را بزرگ می‌کنند برای اینکه حرف را به گوش آنها برسانند و بگویند انقلاب اسلامی در زادگاهش دچار مشکل است، در حالیکه اجتماع عظیم ۲۲ بهمن و روز قدس و اجتماعات عظیمی را که نشاندهنده علاقه و عشق مردم به انقلاب و مبانی انقلاب و شخصیت‌های انقلاب است هیچ وقت منعکس نمی‌کنند و نمی‌گذارند منعکس بشود.

عزیزان من! یک میدان جنگ وجود دارد منتها بهترین آدمی که در آن می‌تواند وارد بشود دانشجو است چون دانشجو هوشمند و هوشیار و باسواد و بانشاط و جوان و خسته نشو و آرمانگرا و دلش پاک است. میدان و موقعیت را بشناسید. بعضی‌ها بر اثر نشناختن موقعیت به خودشان خیلی ضربه می‌زنند چنین افرادی هستند من آنها را می‌شناسم آدمهای خوب و مؤمن و با انگیزه‌ای هستند. اما یک وقت در موقعیتی ژست می‌گیرند و موضعی اتخاذ می‌کنند که درست به نفع دشمن است، نمی‌فهمند که اینجا جبهه دشمن است. اشتباه می‌کنند و گاهی جبهه خودی را با دشمن اشتباه می‌گیرند. گاهی جبهه دشمن را با خودی اشتباه می‌گیرند. شما ملتفت و آگاه و هوشیار و فعال و پر نشاط باشید و بدانید انشاء... به فضل پروردگار آینده این مملکت متعلق به شماست شما باید سالهای متمادی این کشور و این جامعه و این تاریخ را در همین خط روشن به پیش ببرید. انشاء... نظر حضرت بقیه... الأعظم ارواحنا فداه که توجه و نظر او بر افروزاننده شعله عشق محبت در دل‌های همه ماست و انگیزه را در ما زیاد می‌کند متوجه شماست. امیدوارم خدای متعال همیشه شما را مسمول لطف خود قرار دهد.

والسلام علیکم و رحمۃ‌الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

از اینکه امسال هم موفق شدیم با این جمع برگزیده و جوانان مؤمن، پرشور و امیدهای آینده این کشور دیدار کنیم، بسیار خوشحالم. جلسه ما یک جلسه بسیار شیرین و پرفصاحت. دلهای نورانی شما جوانها، بحمدالله مرکز انعکاس فیوضات الهی و تفضلات و توفیقات پروردگار قرار گرفته است.

همیشه هم همین جور است در طول تاریخ، هر جا شما پرچم برافراشته حقی را ملاحظه می کنید، در پای آن پرچم جمع جوانان با ایمان را خواهید دید. فرمود: «علیکم بالاحیاء» بر شما باد به جوانان خود پیغمبر اکرم هم در مدینه این بار سنگین را و پیش از آن در مکه، در آغاز بعثت به دوش جمعی از جوانان قرار دادند والا این بار به منزل نمی رسید. هم نیروی معنوی جوانان، نیروی روحی جوانان، انگیزه، شناخت روحیه حق پذیری، کمی تعلقات دنیوی و هر توانایی و طاقت جسمی جوانان آنها را برای کارهای بزرگ آماده می کند و وقتی که معرفت ایمانی روشن و متین و مستدل از سوی پیغمبران به این دلهای نورانی تلقین و منتقل می شود، آن وقت همان چیزی به وجود می آمد که از او به زبر الحديد تعبیر شده است یعنی پاره های پولاد آبدیده.

امروز هم حرکت عظیم جهانی اسلام به همین روحیه پر نشاط، به همین انگیزه موج، به همین دلهای نورانی و البته همراه با فکر منطقی و مستدل اسلامی و معرفت صحیح دینی نیازمند است و ما این را داریم. اگر شما می بینید میلیاردها در دنیا خرج می شود تا تبلیغات، به وسیله انواع و اقسام حیل سیاسی و شیوه های امنیتی و اطلاعاتی و روشهای ناسالم مافیایی بر روی جوانهای جامعه ما و جوامع مسلمان برخاسته و بیدار شده، اثر بگذارند، به خاطر آگاهی از همین نقش است. انقلاب ما را هم جوانها پیروز کردند، جنگ را هم جوانها اداره کردند، کشور را هم باید جوانها پیش ببرند، این انقلاب را هم جوانها باید به ثمر برسانند، شماها.

این دوره ای که شما گذرانده اید - دوره معارف و آگاهی های دینی و اسلامی - یکی از کارهای بسیار با ارزش و یکی از سرمایه هایی است که در جامعه ما بحمدالله فراهم شده است و هر کدام از شما هم به خودی خود یک سرمایه اید! عزیزان من! این سرمایه را حفظ کنید.

تشکیل نظام اسلامی از آن کارهایی است که ممکن است در نظر یک تحلیل گر، یک نظریه پرداز، یک تئورسین، از دور کار ساده ای باشد، اما در عمل کاری است بسیار دشوار و بسیار بزرگ، متناسب با تأثیراتی که این کار بر فضای زندگی جهان دارد. مثل تشکیل یک حکومت اسلامی آن گاه که به کارآمدی کامل برسد. از تبلیغات یک قرن دستگاه های استکباری علیه دین و علیه اسلام، کارآمدتر است و می تواند طلسم پیچیده دست اندرکاران زر و زور را باطل بکند و انسانهای زیادی را در دنیا به ساحل نجاب برساند. کار به این عظمت، همین باور تشکیل چنین حکومتی، ادامه چنین حکومتی، درست راهنمایی کردن و راه بردن چنین حکومتی و جامعه ای بسیار دشوار است.

کسی می خواهد در مقابل این سختی ها، دشواری ها، کاستی ها و کارشکنی ها قد علم کرده، سینه سپر کند. این کار جزء از یک مجموعه جوان، مؤمن و پر نشاط به عنوان موتور این حرکت از کس دیگری ساخته نیست.

تا وقتی اسلام به عنوان یک نظریه فقط در کتابها و در ذهن گروهی از انسانها مطرح باشد، دشمنی با او هم خیلی جدی نیست. فقط در همان عرصه مباحث کلامی است. اما وقتی فکر اسلامی و اندیشه اسلامی وارد میدان عمل می شود و به هر اندازه در میدان علم جلو برود، دشمنی ها با او شدت گرفته و ادامه پیدا می کند تا وقتی که آن اسلامی که وارد میدان عمل و تحقق شده، خودش را آنچنان مستحکم و مستقر بکند که دیگر ببیند با او نمی توانند مواجه شوند، واقعیت را قبول کنند و تسلیم شوند.

همه دشمنیهایی که با پیغمبرها در طول زمان تاریخ شده در نظر بیاورید. اولاً این دشمنی ها با چه چیزی شروع می شد؟ ثانیاً چه کسانی این دشمنی ها را آغاز می کردند؟ چیزی که با آن دشمنی می شد، آن ندای توحید و ندای عدالت و پرچم حقیقتی بود که دست پیغمبرها بود. پیغمبرها برای نجات انسانها آمده بودند. از دست چه کسی؟ از دست همان کسانی که بعد از دعوت پیغمبران و ورود پیغمبران در میدان با همه وجود با آنها مبارزه می کردند، قرآن آنها را طواغیت و مترفین معرفی کرده است.

طاغوتها یعنی کسانی که توانسته بودند با هر وسیله ای بر گردۀ انسانها سوار شوند، بر آنها حکمرانی کنند، اراده خود را بر آنها تحمیل کنند.

مترفین یعنی آن کسانی که در سایه آن نظام ظالمانه و طاغوتی و شیطانی توانسته بودند، جیبی پرکنند. زندگی برای خود ترتیب بدهند و به اموال مردم در سایه یک ظلم فراگیر دست درازی کنند. جریان ظالمانه شخصی و خاصی را برای خودشان به وجود بیاورند. اشراف جوامع، ثروتمندان ظالم.

آنها دشمنان پیغمبران بودند. پیغمبر تنها وارد میدان می‌شد؛ فقط با زبان خود، با منطق خود، با اراده خود و این همه دشمنی هم متوجه او می‌شد. حالا شما فرض کنید یک پیغمبر، یا کسانی که حامل آن پیام پیغمبر هستند، توانسته باشند به طور عملی وارد میدان زندگی بشوند و حکومتی تشکیل داده باشند.

قدرت را که متعلق به خداست در جهت اراده الهی به کار برده باشند، شما می‌بینید که همان دشمنی‌ها و خصومت‌ها، در هر نقطه‌ای از دنیا به سوی آنها سرازیر می‌شود. این اتفاقاتی است که در دنیا افتاده و دارد می‌افتد.

همان مترفینی که با پیغمبران روبرو می‌شدند، همان انباشت‌کنندگان ثروت، امروز در چهره کمپانی‌های عظیم غاصب تجاری و غارتگران بین‌المللی، خودشان را در مقابل جمهوری اسلامی احساس می‌کنند، حق هم دارند.

همان زمامدارانی که حکومت‌های طاغوتی را تشکیل داده بودند و اراده ظالمانه خود را بر گروهی از انسانها، در آن جامعه‌ای که پیغمبر در آن ظهور می‌کرد، حاکم کرده بودند. امروز در هر جای دنیا که هستند، احساس می‌کنند با این پرچی که پرچم پیامبران است و به دست جمهوری اسلامی برافراشته شده به یک چالش حتمی کشیده شده‌اند.

جمهوری اسلامی همان حرف پیامبران را می‌زند. همان داعیه پیامبران را دارد. همان دشمنها هم امروز در مقابلش هستند. این یک چیز قهری و طبیعی است. این هم تا وقتی ادامه دارد که جمهوری اسلامی قدرتمندانه در این راه حرکت می‌کند. بله آن وقتی که این نظام توانسته باشد با نشان دادن کارآمدی خود با تحقق آرمانهایی که وعده داده، زبان بدخواهان را کوتاه کند و افکار عمومی مردم دنیا را خاشع کند، این چالش به همین شکل ادامه خواهد داشت. آن روز دشمنها چاره‌ای جز تسلیم نخواهند داشت، یعنی، کاری نمی‌توانند بکنند.

البته دشمنی‌ها را ادامه می‌دهند، منتها قدرت حق، استحکام و استقرار نظام الهی، وضوح برهان الهی در مقابل افکار عمومی موجب می‌شود که توانایی دشمنان به شدت کاهش پیدا کند. ما باید جمهوری اسلامی را به آن نقطه برسانیم.

امروز جمهوری اسلامی در دو جهت که به هم مرتبط و متصل هم هستند، احتیاج به مجاهدت فراوانی دارد. یکی اینکه در مجموعه مسایل کشور، کارآمدی خود را نشان بدهد. این آن چیزی است که ما همیشه از مسؤولین دولتی می‌خواهیم؛ با فساد مبارزه کنند، قوانین خدا را با قوت و قدرت اجرا کنند، روشهای صحیح را برای اداره جامعه آنچنان که اسلام خواسته برگزینند، از تخلف اغماض نکنند، با گناهکار، با متجاوز، با قانون شکن، با سودجو، با چپاولگر، کنار نیایند.

تنبلی و کوتاهی را در ادای مسؤولیت عظیمی که بر دوش مسؤولان اجرایی کشور است، روا ندارند. مسؤول اجرایی فقط قوه مجریه نیست. قوه مجریه، قوه قضاییه، نیروهای مسلح، حتی قوه مقننه، هر کسی که کاری در این نظام به عهده دارد، کار خود را خوب انجام بدهند با اخلاص انجام بدهند. این همان چالش اول است که به عهده مسؤولان نظام است.

شما جوانها هم که امروز تحصیل می‌کنید درس می‌خوانید خودتان را آماده می‌کنید، فردا همین مسؤولیت‌ها دست شما و مال شما است البته در سطوح مختلفش.

در وجود خودتان آن روح ملکوتی که با انوار الهی متلئاً شده، با انوار معنویت و معرفت و ضمناً با توکل به خدا استحکام پیدا کرده، در مقابل وسوسه‌ها تسلیم نمی‌شود، در مقابل تهدیدها عقب‌نشینی نمی‌کند، در مقابل موانع احساس ناامیدی نمی‌کند، باید پرورش دهید. خودتان را آماده کنید. برای آنچنان کارهای بزرگی؛ این یک چالش است.

آن چالش دومی که در مقابل جمهوری اسلامی است، در زمینه تفکرات و خط کلی نظام اسلامی است، که البته کاملاً با آن بخش اول هم مرتبط است. امروز بخش عظیمی از تبلیغات جهانی متوجه این می‌شود که معارف اسلامی در باب حکومت را مورد تردید و خدشه قرار بدهد و فرهنگ و معارف و فرآورده‌های ذهنی خود را که بارها هم تخریف ظاهر شده‌است و ناکارآمدی‌اش نشان داده شده است آن را بر ذهن جوامع مسلمان و از جمله مردم کشور ما و از جمله مسؤولین ما تحمیل کنند.

من دیروز به مسؤولان بلند پایه کشور که اینجا بودند گفتم یکی از خصوصیات دولت کریمه نفوذناپذیری است. معنای نفوذناپذیری این نیست که انسان در مقابل سختی، اندیشه‌ورزی، مطالعه و تفکر نکند. معنایش این است که در مقابل وسوسه دشمن، در مقابل بوق و جنجال دشمن، در مقابل مسلّم گرفتن یک غلط از سوی دشمن و پرتاب کردن او به سوی افکار عمومی تسلیم نشود.

امروز یکی از پشرفته‌ترین بخشهای علمی دنیا بخش ارتباطات است. همین تبلیغات چگونگی وانمود کردن یک مطلب غلط به صورت یک مطلب درست و تحمیل آن و تحقیر کردن هر کسی که آن را قبول ندارد. این آنجایی است که اگر چنانچه دشمن موفق شد جهت کلی نظام را تغییر خواهد داد. آن خطرش بیشتر است.

اینجا دیگر بحث جزئیات نیست. شما امروز می‌بینید در تبلیغات، دشمن روی مبانی واضح تفکر اسلامی علامت سؤال می‌زند هیچگونه منطق و استدلالی، پشت این علامت سؤال وجود ندارد.

قرنها مسلمانها شاهد حکومت‌ها و دستگاههای سیاسی بودند که بویی از اسلام نبرده بودند. به نام مسلمان زندگی می‌کردند، اما اسلام فقط در معبد‌ها و کنج دل‌ها، زاویه خانه‌ها و عبادتگاه‌ها حضور داشت.

نه حاکم اسلامی بود، نه ارتباطات حکومتی اسلامی بود، نه جنگ و صلح اسلامی بود. همه چیز مثل روش جاهلی. به حکومت بنی عباس یا بنی مروان نگاه کنید، اسمشان اسلام، اسمشان مسلمان ولی روش‌شان روش بقیه حکومت‌های غیر اسلامی. همان زورگویی، همان ظلم، همان چپاولگری، همان ارتکاب محرمات و همان فسق و فجور در دستگاههای حکومتی. این چه اسلامی است. قرن‌ها مسلمانها این را تجربه کردند.

حتی در زمان خود، در بعضی از نقاط دنیا حکومت‌هایی به نام حکومت اسلامی تشکیل شده، الآن در دنیا به غیر از جمهوری اسلامی ایران دو تا جمهوری اسلامی داریم، من نمی‌خواهم نام ببرم که اسمشان به طور رسمی جمهوری اسلامی است.

قبل از انقلاب می‌گفتند یک کشور آفریقایی که جمهوری اسلامی است، اسمش جمهوری اسلامی فلان جا. بنده می‌گفتم جمهوری اسلامی آمریکایی فلان جا بگویند. حقیقت هم همین بود، یک گروه دست‌نشانده آمریکا از اسم اسلام استفاده می‌کردند.

حالا برای اولین بار یک حکومت تشکیل شده که معیارهای آن حکومت اسلامی است؛ یعنی حاکم اسلامی اگر مرتکب فسق به ظلم و حرام و ناشایستگی شد به خودی خود معزول است. شخصیت‌های برجسته نظام، شرطشان عدالت است، شرطشان دوری از گناه است، شرطشان دوری از دنیا طلبی است. قوانین در این حکومت مقید به این است که با شرط تطبیق کند. این اولین بار است که یک نظام اسلامی به این صورت تشکیل شده است. خوب بدیهی است که با آن مخالفت و مبارزه شود.

اولین کار مهمی که اینها دارند این است که بر اساس این مبنا خدشه ایجاد کنند و آن این است که آیا دین اساساً می‌تواند اداره امور زندگی انسانها را به عهده بگیرد یا نه؟ این یک تعبیر دیگری است که اصلاً آیا دین درست است یا نه؟! یک تعبیر پنهانی و منافقانه‌ای است از اینکه اصلاً دین آیا رسالتی دارد یا نه، چون خودش می‌گوید من آمده‌ام دنیا و آخرت مردم را اداره کنم.

اگر کسی شک کرد در این که آیا دین می‌تواند تنظیم امور سیاسی و اجتماعی، اقتصادی جوامع را اداره کند، این در حقیقت، دین را تکذیب کرده‌است. کدام دین است که چنین ادعایی نداشته باشد. «و ما ارسلنا من الرسول الا لیطاع باذن الله، لقد ارسلنا رسلنا بالبینات» تا آنجایی که «لیقوم الناس بالقسط» اصلاً برای این است که جامعه را نظام بدهند، جامعه را اداره کنند، انسانها را در هیأت اجتماعیشان اداره کنند. ادعای خود دین، این است. اگر کسی این را انکار کرد، در واقع اصل دین را انکار کرده است.

این همان تغییر جهت کلی است. این جزء کارهایی است که در برنامه بسیار حساب شده و پیگیر دشمنان نظام اسلامی و جمهوری اسلامی وجود دارد. هم در این بخش کار می‌کنند، هم در کارآمدی. شما ببینید بین همین قضایا در صدر اسلام هم بوده است. سوره مبارکه احزاب را ملاحظه کنید. خدای متعال در اول سوره مبارکه احزاب در سه آیه خطاب به پیغمبر (ص) می‌فرماید: «یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین» مبدا ای پیغمبر مراقبتی را که بر عهده توی پیغمبر در حد پیغمبری است از دست بدهی و گرایش پیدا کنی به آن جهتی که کفر و نفاق از تو توقع دارد. «ان الله کان علیماً حکیماً» یعنی تقوای پیغمبر با تقوای انسانهای عادی قابل مقایسه نیست. یعنی توقعی که از پیغمبر هست به عنوان رهبر دنیای اسلام در تمام طول تاریخ، رهبر بشریت در تمام طول تاریخ از زمان خودش تا قیامت، تقوای یک چنین انسانی با تقوای یک انسان معمولی قابل مقایسه نیست. خدای متعال او را به این وظیفه متوجه می‌کند «اتق الله» رودروایستی هم که خدا با پیغمبر ندارد.

خوب پس تسلیم کفر و نفاق نشو، وظیفه و خطی که باید مشی کنی چیست، «و اتبع ما یوحی الیک من ربک، ان الله کان بما تعملون خبیراً»

مکتب الهی راه، خط الهی راه، تعلیم الهی راه، آن چیزی را که برای اداره انسانها، در اختیار تو گذاشته‌اند آن را با کمال دقت و مراقبت حفظ کن، از او پیروی کن.

در آیه بعدی با پیش‌بینی همین دشمنی‌ها یک دستور روحی به عنوان کمک معنوی به پیغمبر داده می‌شود «و توکل علی الله و کفی بالله و کیلاً» بدیهی است که این کار، دشمنی‌ها را برمی‌انگیزد، صفوف را علیه تو مستحکم می‌کند، به خدا توکل کن. تکیه کن به خدا و بدان که ابزار کار را خدا در اختیار تو قرار داده است.

معنای توکل معلوم است. معنای صحیح توکل با آن چیزی که در ذهن بعضی از مردم است خیلی تفاوت دارد. معنای توکل این نیست که کار را به خدا واگذار کن، خودت برو بگیر بخواب، نه ابزار کار در اختیار توست، نیروی تو، فکر تو، تلاش تو، خرد و اندیشه تو نیروهای عظیم انسانی است که در این راه وجود دارد. این روشها را پیدا کن از آنها استفاده کن و بدان که خدای متعال تو را کمک می‌کند.

امروز جوانهای عزیز ما در هر دو میدان بایستی هوشیار باشند و شما بحمدالله با تشکیل این جلسات و این کلاسها این دوره‌هایی که داشتید، قدمهایی را در این زمینه برداشتید. من لازم است صمیمانه تشکر کنم از همه کسانی که این برنامه‌های تابستانی را برای شما جوانان عزیز ترتیب دادند. مخصوصاً از جناب آقای مصباح که حقیقتاً شخصیت محترمی هستند. و همچنین از بقیه برادرانی که در این زمینه همکاری داشتند، چه از جهت پشتیبانی و چه از جهت حضور در درسها و تعلیم و نصیحت و غیره.

عزیزان من! خودتان را برای یک حرکت بسیار خوش عاقبت و خوش فرجام از لحاظ روحی و از لحاظ فکری هر دو آماده کنید. فکر خود را با آموختن، با اندیشیدن، با مراجعه به صاحب نظران، با استفاده از نظرات اساتید خبره و مجرب تقویت کنید. روح و جان خود را با ارتباط با خدا، با ذکر، با تدبر در قرآن و با توسل به ذیل عنایت پروردگار صفا بدهید و این روشنی را در او حفظ کنید و این برای شما فراهم است بحمدالله دل‌هایتان نورانی است. جان‌هایتان با صفا است و این یکی از موجبات رحمت است. این دعایی که بعد از نماز ظهر این برادرمان با صدای خوشی خواندند «اللهم انی اسئلك موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک» پروردگارا! از تو موجبات و سببهای رحمت و چیزهایی را که جلب رحمت تو را می‌کند می‌خواهم. یکی از موجبات رحمت همین اجتماعات شماسست، همین توجه شماسست، که این قطعاً رحمت الهی را جلب می‌کند و ان شاء الله امیدواریم که خدای متعال از همه شما به بهترین وجهی قبول کند و هر کدام از شماها را مثل ستاره‌های درخشانی، راهنمای کسانی قرار بدهد که در پیرامون شما در مجموعه درسی و کاری و خانوادگی قرار دارند. والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و دانش آموزان بسیجی

(طرح ولایت) - ۱۳۸۱/۰۵/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی بسیار گرم و پُر جاذبه‌ای است. انسان احساس می‌کند که در فضای جلسه، اخلاص و شور جوانی و ایمان موج می‌زند. شما برادران و خواهران عزیز دانشجوی و دانش‌آموز علاوه بر برخورداری از موهبت جوانی - که موهبت بسیار بزرگی است - این امتیاز را دارید که در رشته‌ی علم و در راه تحصیل و کسب دانایی و هوشیاری مشغول تلاشید. علاوه بر این، جمع حاضر در این جلسه این امتیاز را هم دارند که از سرچشمه‌های معرفت در قالب همین اردو بهره‌مند شدند و جرعه‌هایی نوشیدند؛ یا کسانی که برنامه‌هایشان تازه شروع خواهد شد، ان شاء الله خود را از این سرچشمه‌های زلال سیراب خواهند کرد. برای بنده که امیدم به جوانان است - بخصوص جوانان اهل علم و اهل تحصیل - چنین جلسه‌ای شوق‌انگیز است.

اولاً لازم است از معلمان و استادان و دست‌اندرکاران و مدیران این تلاش فرهنگی - که بسیار با ارزش است - تشکر کنم؛ مخصوصاً از شخص جناب آقای «مصباح» که حقیقتاً یکی از وجودهای مبارک و مغتنم و منبع فکر و اندیشه‌ی بی‌غلّ و غش معارف اسلامی در دوره‌ی ما هستند. ان شاء الله خداوند به ایشان و دیگر دست‌اندرکاران، توفیق ادامه‌ی این خدمات بسیار با ارزش را عنایت کند و وسیله‌ی بهره‌مندی هر چه گسترده‌تر و عمیق‌تر جوانان را از این سرچشمه‌های معرفت فراهم نماید.

آنچه به نظرم می‌رسد عرض کنم، این است که کسب معرفت زمینه‌های فکری اسلامی - که بسیار هم گسترده است - خیلی با ارزش است. البته توجه داشته باشید که معرفت آموزی در خلأ، بدون توجه به وظیفه‌ای که این معرفت بر دوش انسان می‌گذارد، چندان کارساز نیست. معرفت، مقدمه‌ی عمل است. چیزی می‌آموزیم تا صراط مستقیم را بشناسیم، در آن قدم بگذاریم، بر آن پای بشاریم و به سمت هدفهای آن پیش برویم. معرفت دینی با توجه به عمل صالحی که دنبال آن وجود دارد، وقتی به جوان - بخصوص به جوان دانشجو و دانش‌آموز - آموخته شد، باید بتواند او را مسلح و مجهز کند و اعتماد به نفس را برای پیمودن راه بسیار مهم و دشواری که در پیش روی نسل امروز ماست، به او بدهد.

آنچه امروز شما جوانان بر عهده دارید، کار بزرگی است. یک روز، زبده‌ای از جوانان این کشور، با معرفت اسلامی نابی که به دست آوردند، توانستند پیش‌تاز حرکت عظیم انقلاب اسلامی شوند و حلقه‌ی اول کمک‌کاران و یاران امام بزرگوار را تشکیل دهند. انقلاب به آن عظمت در سایه‌ی معرفت آموزی به دست آمد. همیشه کسانی که راهها را باز می‌کنند، مانعها را برمی‌دارند، کوههای بزرگ را می‌شکافند و به پیش می‌تازند و دیگران به دنبال آنها حرکت می‌کنند، گروه زبده‌ای هستند که سلاح عمده‌ی آنها معرفت و شناخت است؛ می‌دانند چه می‌خواهند و دنبال چه می‌روند. همین دانستن، عزم راسخ را هم به آنها می‌دهد و احساس خستگی و سستی از آنها دور می‌شود؛ خاصیت ایمان ناب دینی همین است. همه‌ی مجاهدتهای عظیم و حرکت‌های بزرگی که شما در تاریخ اسلام مشاهده کردید، ناشی از این است. در غیر حوزه‌ی دینی هم باز معرفت‌ها و آگاهیها و اراده‌هایی که پشت سر آن بسیج شده است، کارهای مهم‌تر و بزرگتر را انجام داد. امروز معرفت و آگاهی شما باید آن‌چنان راه را در مقابل شما روشن کند تا بتوانید کارهای بسیار بزرگی را که بر دوش شما جوانان است، در این دهه و دهه‌ی بعد انجام دهید. رسالت انقلاب اسلامی فقط تشکیل حکومتی با نام اسلامی نبود. بسیاری از شکوفه‌های این درخت تناور هنوز باز نشده است. این شکوفه‌ها را این نسل باید باز کند؛ این درخت را این نسل باید به میوه برساند. بله؛ اگر دشمنیهای دشمنان مستکبری که با پدید آمدن انقلاب اسلامی، کین خود را در خطر می‌دیدند، نبود - یعنی سیستم سیاسی و اقتصادی ظالمانه‌ی حاکم بر دنیای امروز - این مقصود خیلی زودتر از این حاصل شده بود؛ ولی این دشمنیها هم یک واقعیت است. با توجه به همین واقعیتهای، باید حرکت را برنامه‌ریزی و طراحی کرد و پیش رفت.

نباید انتظار داشته باشیم که دشمنی جلو ما نباشد؛ این دشمن، بوده و هست. بدیهی است که وجود این دشمنی یک مقدار موانع ایجاد می‌کند؛ اما عرض خواهیم کرد که جاده‌ی مستقیم صراط الهی هنوز و همچنان روندگان با استقامت را دعوت می‌کند که بروند و قلعه‌های تازه‌ای را فتح کنند. آنها، شما هستید. این معرفت باید به کار آن حرکت و آن تلاش بیاید و شما را مجهز کند. در درجه‌ی اول، این دانایی‌ای که شما با این آشناییها و معرفت اندوزیها به دست می‌آورید، باید در محیط پیرامونی‌تان تأثیر بگذارد؛ چه محیط درس و تحصیل، چه محیط کار و محیط خانواده.

جوانی که با معرفت درست اسلامی مجهز است، همتش این نیست که فقط شبهه‌ها را برطرف کند - یعنی موضع دفاعی ندارد - موضع یک جوان آگاه دارای اعتماد به نفس، از لحاظ ابزار منطقی و فکری، موضع تهاجمی است. اوایل انقلاب وقتی بنده به دانشگاه می‌رفتم و پاسخ به سؤالات می‌دادم و صحبت می‌کردم، یک نفر از جوانان وابسته به گروههای چپ از من پرسید: شما در مقابل فلان قضیه چه دفاعی دارید؟ گفتم بنده دفاعی ندارم، من هجومی دارم! انقلاب اسلامی در موضع دفاعی قرار ندارد. اگر ما موضع دفاعی داشتیم، تا به حال کارمان ساخته شده بود. موضع انقلاب اسلامی، موضع هجومی است. هجوم علیه چه؟ علیه سیستم ظالمانه و ستمگرانه‌ای که امروز بر دنیای سیاست در سراسر عالم و بر زندگی واقعی مردم حاکم است؛ یعنی هجوم بر نظام سلطه. نظام سلطه، یعنی سیستمی که دو طرف بیشتر ندارد: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. یا باید کسی خود را به آن جا برساند که بتواند سلطه‌گری کند؛ یا باید سلطه‌پذیری کند و زیر بار سلطه برود. انقلاب اسلامی، فریاد و نهیبی علیه چنین نظامهای ظالمانه‌ای در دنیاست. علت این هم که نظام اسلامی و انقلاب اسلامی در چشمها و کامهای ملتها شیرین بوده و همچنان هست، همین است. این هم که می‌بینید در دنیا سیاستهای گوناگون با شیوه‌های مختلف مرتب روی جمهوری اسلامی فشار می‌آورند تا در قضایای گوناگون - مثلاً در قضیه‌ی فلسطین - موضع نگیرد، بعضی ساده لوحها خیال می‌کنند مشکل فقط این است که جمهوری اسلامی در فلان قضیه موضع تندی دارد؛ لذا می‌گویند شما موضع تند نگیرید؛ در صورتی که مسأله این نیست. مسأله این است که مواضع اصولی جمهوری اسلامی، اصل سیاستهای سلطه را در دنیا تهدید و ملتها را امیدوار می‌کند. پس معرفتی که می‌آموزیم، باید بتواند ما را به عنوان یک جوان دانشجو یا دانش‌آموز، مسلح کند و اعتماد به نفس را به قدر کافی و کامل در اختیارمان بگذارد تا بتوانیم در محیط پیرامونی خود، و آن‌گاه که مسؤولیت سنگین‌تر و دایره‌ی گسترده‌تری پیدا کردیم، در همان دایره و در همان گستره‌ی وسیع، فضا را روشن کنیم. فعالیت سیاسی و فرهنگی دانشجو و دانش‌آموز باید به برکت این معرفت آموزیها، جهت پیدا کند و رونق بگیرد؛ دانشجو و دانش‌آموز بداند که الان باید چه فعالیتی بکند.

البته در چنین موضعی، دفع و رفع شبهه‌ها هم یک کار سهل و آسان خواهد بود؛ اما هدف فقط این نیست که بنشینیم و منتظر باشیم شبهه‌ای به طرف ما پرتاب کنند، ما هم دنبال علاج بگردیم و شبهه را برطرف کنیم. بنابراین در کنار معرفت‌آموزی، شور و عشق ناشی از احساس مسؤولیت هم لازم است؛ شور و عشقی که یک انسان آگاه و با معرفت را بی‌تاب می‌کند و به سمت مأموریت صحیح خود و پیمودن صراط مستقیم به حرکت در می‌آورد. از این شور و توجه و عشق به مأموریت و مسؤولیت غافل نشویم. در کنار دانایی، این احساس باید وجود داشته باشد. البته احساس بدون دانایی مضر است و به افراط و تفریط و کارهای بی‌قاعده و بی‌رویه کشیده خواهد شد. دانایی بدون شور و احساس و نشاط هم هیچ کارایی‌ای ندارد؛ مثل سرمایه‌ی راکدی است که از آن هیچ استفاده‌ای نمی‌شود. اگر بخواهیم سرمایه‌ی دانایی و معرفت و آگاهی و شناخت به کار بیفتد و در خدمت هدفهای والا قرار گیرد، باید با همان شور و احساس مسؤولیت همراه شود. این دو بال می‌تواند انسان را پرواز دهند و به اوج برسانند.

نکته‌ی بعدی این است که این معرفت‌ها باید ملاک فعالیت سیاسی را هم به دست شما بدهد. در یک جامعه‌ی زنده، همه موظف به تلاش سیاسی‌اند. تلاش سیاسی، غیر از سیاست‌زدگی و سیاست‌بازی است. تلاش سیاسی، یعنی آگاه شدن از جریان کنونی جامعه و خطراتی که آن را تهدید می‌کند و مشخص کردن جبهه‌ی دوست و دشمن و گرفتن موضع مناسب در قبال اینها. این فهم سیاسی برای همه لازم است و به دنبالش تلاش هم هست. این باید با ملاکهای ناشی از همین معرفت اسلامی منطبق باشد. اگر این ملاکها در دست یک فعال سیاسی نباشد، جبهه‌ی حق و باطل را با هم مخلوط می‌کند و از هم تمیز نمی‌دهد. تاریخ ما پر است از نام کسانی که در اواسط کار، جبهه‌ی حق و باطل را با هم اشتباه کردند. اول، غالباً یک اشتباه پیش می‌آید و موجب زاویه خوردن در راه و حرکتی می‌شود که انسان طی می‌کند؛ بعد نفسانیات و ضعفهای نفسانی و اخلاقی و هوسها و آلودگیها پیش می‌آید و انسان را به طرف سقوط نهایی می‌لغزانند؛ و این طور می‌شود که گاهی کسانی که روزی در جبهه‌ی حق بودند، روز دیگر به روی حق شمشیر می‌کشند! هم در صدر اسلام این را دیدیم، هم در طول تاریخ خودمان و هم در تاریخ نزدیک به خودمان. در دوران مشروطیت کسانی بودند که یک روز در جبهه‌ی حق حرکت کردند؛ اما بعد بر اثر همین عواملی که گفتیم، به روی حق شمشیر کشیدند. این به خاطر آن است که معیارها و ملاکهای فعالیت سیاسی از دست انسان خارج می‌شود. این معرفت باید این معیارها را به شما بدهد.

هدف از فعالیت و تلاشی که شما باید بکنید چیست؟ هدف - همان طور که عرض کردم - به تکامل رساندن انقلاب است. انقلاب ما یک انقلاب بسیار بزرگ و همه جانبه است و برای اساسی‌ترین نیازهای بشر پیام و دستورالعمل دارد. خیلی از اینها مثل شکوفه‌هایی است که بسته مانده است. فضای مناسب و هوای مطبوعی لازم است تا این شکوفه‌ها باز و بعد تبدیل به میوه شود؛ اما این فضا به وجود نیامده است. البته این دلیل بر آن نیست که این درخت، سترون است؛ نه، این درخت، بارآور است؛ باید کمک کرد تا این شکوفه‌ها باز شود. موانعی وجود داشته که این شکوفه‌ها باز نشده است؛ این موانع را شما باید برطرف کنید.

نسل آینده، مسؤولیت دارد. بعضیها مرتب می‌گویند نسل دوم، نسل سوم. تلقی آنها از نسل سوم این است که یک عده می‌خواهند از دستاوردهای حاضر و آماده‌ی دیگران استفاده کنند؛ اگر نبود، قهر و اعتراض می‌کنند که چرا آماده نیست. در منطق درست عقلی و در منطق اسلام، معنای مسؤولیت این نیست. یک روز کسانی راه افتادند و کار بزرگی را انجام دادند - این آغاز راه بود - اما نسلهای بعدی هم باید هر کدام به نوبه‌ی خود وظیفه‌ی خود را انجام دهند. گاهی وظیفه‌ی شما - که در دوره‌ی انقلاب و مقدمات انقلاب، در دنیا نبودید - از وظیفه‌ی ما که آن روز بودیم، هم سنگینتر، هم شیرینتر و هم آثار آن ماندگارتر است. گاهی باز کردن یک تونل، کار مهمی است؛ اما مستحکم نگهداشتن این تونل تا نریزد و فراهم کردن پایه‌های محکمی برای آن تا بتواند ماندگار باشد، اهمیتی خیلی بیشتر است؛ والاّ بله، یک بولدوزر می‌آید و فرضاً یک تونل را باز می‌کند و شما می‌خواهید آن پایه‌ها را مستحکم کنید.

اساس این انقلاب بر چه چیزی استوار بود؟ یکی از شعارهای مهم و عمده‌ی آن، که در دل خود خیلی چیزهای دیگر را هم دارد، عدالتخواهی اسلامی بود. عدالت معنای بسیار وسیعی دارد؛ پسوند اسلامی هم به دنبال عدالت بسیار پُرمعناست. این طور نیست که ما همین طور بگوییم «عدالت اسلامی» و طبق یافته‌های گوناگون، تصویر مبهمی هم از عدالت در ذهن داشته باشیم؛ نخیر، این پرچم عدالتخواهی اسلامی انقلاب بود که بلند شد. چون اسم عدالتخواهی در میان بود و چون مفهوم عدالتخواهی در دل انسانها بسیار وسیع و نافذ است، لذا در اقصی نقاط عالم - حتی در نقاط غیراسلامی هم - دلها را شیفته کرد. روزی که این انقلاب پیروز شد، تنها مسلمانان کشورهای اسلامی نبودند و تنها مسلمانان نبودند که ذوق کردند؛ غیر مسلمانان از کشورهای محروم دنیا، حتی روحانیون بعضی از مذاهب غیراسلامی - مثلاً مسیحی - هم که در نقاطی زندگی می‌کردند که با همه‌ی وجود خود تبعیض را در جانب سیاسی و دینی آن لمس می‌نمودند، نسبت به انقلاب به هیجان آمدند.

اوایل دهه‌ی شصت، هنگامی که بنده رئیس جمهور بودم، به کشورهای جنوب آفریقا مسافرت کردم. آن موقع بعضی از رهبران سیاهپوست خیلی معروف که در زندان رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی بودند - و من نمی‌خواهم اسم آنها را بیاورم - به وسیله‌ی کسانشان به من پیغام دادند که ما عاشق امام و مرید انقلاب هستیم. آنها مسلمان نبودند، اما به خاطر پرچم عدالتخواهی‌ای که اسلام

و جمهوری اسلامی بلند کرده بود، این گونه ابراز ارادت می کردند. آن هنگام یک رژیم نژادپرست بسیار ظالم و سفاک، سالهای متمادی بر کشور آفریقای جنوبی حکومت می کرد، که به همین دلیل جمهوری اسلامی وقتی تشکیل شد، رابطه اش را با آن کشور قطع کرد. رژیم طاغوت روابط خیلی گرمی با آن رژیم داشت. تحت سیطره ی چنین رژیمی، مبارزان درجه ی یک - که بعد هم یکی از برجستگان اینها از زندان آزاد گردید و در آفریقای جنوبی انقلاب شد و رژیم تغییر کرد و همان شخص چند سال به ریاست جمهوری آفریقای جنوبی رسید - از داخل زندان به امام و جمهوری اسلامی اظهار عشق و ارادت می کردند؛ به بنده هم مکرر همین پیغام را می دادند. این، پرچم عدالتخواهی بود. پسوند اسلامی که نشان می داد پایه ی این عدالتخواهی روی مبانی فکری اسلامی استوار شده است، احساس عزت را در مسلمانان دنیا بیدار کرد و همه ی مسلمانان دنیا احساس غرور و هویت کردند. صدها بار برجستگان مسلمان از سراسر دنیا به ما - که در مسؤولیتهای گوناگون جمهوری اسلامی بودیم - پیغام دادند که ما به عنوان مسلمان، هویت خود را باخته بودیم و هضم شده بودیم؛ اما شما به ما هویت دادید و ما را زنده کردید. این پرچمی بود که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بلند کرد.

در دویست سال اخیر، دو انقلاب بزرگ دیگر که قابل مقایسه با انقلاب اسلامی است، در دنیا به وجود آمده است: یکی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی - یعنی دویست و اندی سال پیش - است؛ و دیگری انقلاب اکتبر شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی، که نزدیک به نود سال پیش به وجود آمد. شعار عمده ی انقلاب فرانسه «آزادی»؛ اما شعار عمده ی انقلاب کمونیستی شوروی «برابری» بود. آن «آزادی» در غرب به یک مفهوم کاملاً انحرافی تبدیل شد. آزادی ای که معنایش آزادی انسانها در انتخاب راه زندگی بود، به آزادیهای فردی و جنسی و آزادی فساد تبدیل شد و زیر نام دموکراسی، با تبلیغات گوناگون، مردم با یک تور نامرئی، به همه ی جهاتی که قدرتمندان رژیمهای گوناگون می خواستند، کشانده شدند، که تا امروز هم همان وضعیت باقی است.

این سخن که آزادی سیاسی در غرب، یک تزویر و یک نیرنگ است، امروز دیگر حرف ما نیست؛ این حرف بسیاری از متفکران، اندیشمندان و دلسوزان از خود غرب است. آرایش ظاهری، آرایش دموکراسی است - البته با ظرفیت شرکت از سی درصد و سی و پنج درصد مردم در انتخابات تا شصت درصد و بیشتر، که در امریکا سی و پنج درصد و یا چهل درصد مردم دارای حق رأی در انتخابات شرکت می کنند، که خیلی کمتر از این درصد از همه ی مردم است - اما باطن قضیه، همان تور نامرئی تبلیغات است. تبلیغات هم درست در اختیار قدرتمندان و صاحبان کمپانیها و زرمندان بزرگ است؛ یعنی همان کسانی که در هر حکومت استبدادی، همه کاره اند. این تور نامرئی، مردم را به هر طرف که بخواهد، می کشاند و مانع می شود از این که روشها، اهداف و مقاصدی که بر ملتها تحمیل شده، تغییر پیدا کند. البته اینها آزادی فساد، آزادی جنسی، آزادی لابیالگری و رهایی از قید اخلاق را ترویج می کنند؛ چون باز به نفع همان قدرتمندان است. سرنوشت «برابری» در انقلاب دوم هم شبیه سرنوشت «آزادی» در انقلاب اول شد؛ یعنی به اسم برابری، کمونیستها در طول حدود هفتاد و چند سال، نابرابری بسیار شدید و سیاه و غیر قابل تحملی را به وجود آوردند. شعارهای زیبایی دادند - چون هم «آزادی» و هم «برابری»، شعارهای زیبا و جذابی است - اما در واقعیت، عکس آن عمل شد. اگر ما در شعار عدالتخواهی فقط به لفاظی اکتفا کنیم و در واقعیتها آن را تجسم نبخشیم، کار ما هم شبیه کار آنها خواهد شد. این چیزی است که به هیچ وجه اسلام و مبانی اسلامی آن را نمی پذیرد. وظیفه ی اساسی همه، در هر جا هستند، این است که کاری کنند تا زمینه ی تحقق شعارهای اساسی - که یکی از مهمترینهاش عدالتخواهی است - به وجود آید.

البته عدالت - همان طور که گفتیم - در اسلام دارای مفهوم بسیار وسیعی است. مفهوم عدالت، یعنی تأمین همه ی نیازهای مادی و معنوی انسان. این «اعطاء کل ذی حق حقه» که معنای عدالت است، هر صاحب حقی را به حق خود رساندن است. شما ببینید حقوق انسانها چقدر دامنه ی وسیعی دارد؛ تأمین همه ی اینها می شود عدالت. این عدالت در بطن خود طبعاً آزادی را هم دارد؛ آزادی به معنای درست، نه آزادی به معنای غلطی که آنها ترویج و دنبال کردند و مدعی شدند. این عدالت در بطن خود برابری به معنای درست را هم دارد. برابری، یعنی نبودن تبعیض. برابری به معنای این نیست که مرد و زن - همه - تشابه داشته باشند؛ این اشتباهی است که کمونیستها می کردند و توی آن هم در ماندند. معنای برابری این است که همه در حد صلاحیتهایی که قانون و حقیقت برای آنها معین می کند، بتوانند از مواهب و نعم و الطاف الهی - که به جامعه و انسان بخشیده شده است - برخوردار باشند. در مقابل قانون، همه برابر؛ در مقابل خطا، همه برابر؛ در مقابل وظیفه ای که بر عهده است، همه برابر. البته میدان برای تلاش انسانها باز است؛ یکی بیشتر تلاش می کند، دستاورد بیشتری خواهد داشت؛ یکی کمتر تلاش می کند، دستاورد کمتری خواهد داشت. یکی کار خوب می کند، دستاوردش خوب است؛ یکی کار بد می کند، دستاوردش بد است.

علاوه بر اینها، معنویت هم در این انقلاب وجود دارد؛ یعنی فقط آزادی و برابری نیست؛ آزادی و عدالت - به معنای اسلامی آن - با معنویت همراه است. بنابراین خلاص عمده ای که امروز غرب دچار آن است و خودشان هم متوجه شده اند، در این جا وجود ندارد. نبود معنویت موجب می شود که پایه های ارزشهای اخلاقی سست گردد و یک کشور و یک جامعه از بُن و بنیاد تهدید به فرو ریختگی شود.

این اتفاق است که امروز در بسیاری از جوامع غربی آثار آن ظاهر شده است؛ می‌فهمند و هشدار می‌دهند. فساد که در بسیاری از کشورهای غربی وجود دارد، ناشی از فقدان معنویت است و این ادامه پیدا خواهد کرد؛ چون آنها معنویت اخلاقی را به معنای حقیقی کلمه قبول ندارند. سعی‌شان هم این است که این بدبختیها را به همه‌ی نقاط دنیا منعکس و منتقل کنند؛ که اینها بحثهای طولانی و گوناگونی است که نمی‌خواهم وارد آن شوم.

شما جوانان با سلاح معرفت و آگاهی‌ای که به دست می‌آورید، باید بتوانید این پرچم را برافراشته نگهدارید. البته وظیفه‌ی بسیار سنگین و بزرگی است. یک عده در دنیا با شیوه‌های خاص تبلیغاتی خود - که در واقع، جنگ روانی است - این طور تبلیغ می‌کنند که عصر انقلابها پایان پذیرفته است. این، جزو همان تبلیغاتی است که نظام سلطه به آن احتیاج دارد و مجبور است این تبلیغات را بکند. اینها از وقوع یک انقلاب بر پایه‌ی دین و معنویت و اسلام در هر نقطه‌ای از دنیا، به خودشان می‌لرزند؛ لذا ترویج می‌کنند که عصر انقلاب تمام شده است و چون می‌دانند کانون بیداری اسلامی، ایران اسلامی بوده است، سعی می‌کنند در خود این کانون، این ریشه را هدف قرار دهند؛ بلکه بتوانند هم روحیه‌ها و هم انسانهایی را که باید این پرچم را برافراشته نگهدارند، تضعیف کنند. می‌گویند انقلاب اسلامی پیر شده؛ این همان ترغیب تبلیغاتی است؛ من قبلاً یک بار دیگر هم این را گفته‌ام؛ این یک پیش بینی علمی نیست. نخیر؛ اگر انقلاب اسلامی، پیر و ناتوان و از کار افتاده شده بود، لازم نبود دستگاه استکبار برای مبارزه با آن، این همه خرج کند! پس معلوم می‌شود جوان و نیرومند است که برای مقابله با آن، این همه هزینه می‌کنند. عنصر جوان ماندن این انقلاب، در خود این انقلاب است.

البته این که انقلابها یک دوره‌ی جوانی، یک دوره‌ی زندگی و یک دوره‌ی مرگ دارند، حرف درستی است؛ یعنی همه چیز ممکن است نابود شود. یک انقلاب و یک نظام هم ممکن است نابود شود. در قرآن هم در موارد زیادی به این نکته اشاره شده است که اگر ملتها به سنن الهی بی‌اعتنا بمانند و وظیفه‌ی خود را انجام ندهند، نعمت خدا بر آنها، زایل خواهد شد و آنچه به دست آورده‌اند، از دستشان خواهد رفت.

ممکن است یک انقلاب و یک نظام یک روز بمیرد. عامل مرگ و زندگی در یک انقلاب چیست؟ دو عامل وجود دارد که خیلی مهم است: یکی شعارها و پرچمهای برافراشته‌ی یک انقلاب است؛ شعارها و هدفهایی که یک انقلاب را ترسیم می‌کند. اگر عمر مفید این شعارها سرآید و انقلاب حرفی برای گفتن نداشته باشد، زایل خواهد شد. البته این در مورد انقلاب اسلامی به هیچ وجه صدق نمی‌کند. شعارها و هدفهایی که این انقلاب ترسیم کرده، با ذات و نیازهای ذاتی انسان آمیخته است. هدفهای این انقلاب - همان طور که گفتیم - عدالتخواهی، تکریم انسان، مبارزه با ستمگری، دفاع از مظلوم، پرکردن شکافهای طبقاتی و جلوگیری از آن چیزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن بیان شریف ماندگار فرمود: «كَظَمَ ظَالِمٌ وَ لَا سَغَبَ مَظْلُومٌ»؛ یعنی سیری و پرخوری و ترکیدن یک دسته ستمگر و گرسنگی و به جان آمدن یک دسته‌ی دیگر. این شعارها هرگز کهنه نمی‌شود. نیازهای اصیل انسانی در طول تاریخ یکسان است و انقلاب اسلامی و اسلام این نیازها را مورد توجه قرار می‌دهد و دنبال آن است. استقلال یک ملت - که تحت سلطه‌ی قدرت بیگانه نباشد - یک نیاز اساسی است؛ این یکی از شعارهای انقلاب است. آزادی برای انسانها، با همان مفهوم انسانی و اسلامی و صحیح خود، یک نیاز قطعی است. پس، از لحاظ شعارها، انقلاب اسلامی کهنگی بردار نیست. این شعارها برای انسان، همیشگی و مورد نیاز دائمی است.

عامل دوم که ممکن است برای انقلاب مشکل درست کند، این است که دست‌اندرکاران و صاحبان انقلاب - یعنی مردم و مسؤولان - سست و خسته شوند و اشتباه کنند و صلاحیت لازم را از دست بدهند. هر انقلاب و هر نظامی اگر به این آفت دچار شود، نابود خواهد شد؛ این را باید همیشه به عنوان یک تهدید در نظر داشت. اینهایی که دائم عنوان می‌کنند: «تهدید، تهدید»؛ تهدید واقعی و جدی این است. تهدید واقعی این نیست که یک دولت برای دولت و ملتی دیگر شاخ و شانه بکشد یا دندان نشان دهد. یک موجود زنده سعی می‌کند از طرق مختلف - سیاسی و نظامی و با تدبیر و عقل - از خود دفاع کند و آسیب را از خود دور سازد؛ اما شرطش این است که زنده و سر پا باشد؛ به خودش اعتماد داشته باشد و صلاحیت لازم را در خود حفظ کرده باشد. این که ما گاهی به مسؤولان و مردم عزیزمان توصیه‌هایی می‌کنیم، برای این جنبه‌ی دوم است.

ما باید صلاحیت انقلابی را در خود نگه داریم و حفظ کنیم. اگر این صلاحیت حفظ شد، ایدئولوژی انقلاب هیچ چیز کم و کسر ندارد. شعارهای انقلاب، زایل شدنی و عمر مصرف آنها تمام شدنی نیست؛ آنها همیشگی است. ما باید در خود، این صلاحیتها را تقویت کنیم. در درجه‌ی اول، صلاحیت مسؤولان است. در درجه‌ی بعد، صلاحیت کسانی است که می‌توانند در صحنه‌ی انقلاب و کشور اثرگذار و فعال باشند.

البته در مورد مسؤولان باید این نکته را عرض کنم که کشور ما از لحاظ مسؤولان طراز اول و برجسته مشکلی ندارد؛ آنها افراد صادق و با اخلاص و پُرکار و پُرتلاشی هستند. امروز بخشی از تبلیغات دشمنان متوجه این است که بگویند مسؤولان بالای کشور - رؤسای قوا یا مدیران طراز اول کشور - کارایی ندارند. این مثل آن است که عده‌ای در یک کشتی سوار باشند، ناگهان به مسافران خبر برسد که ناخدا و خدمه توانایی هدایت کشتی را ندارند. شما ببینید در این کشتی چه به روز مردم می‌آید؛ چه دلهره و اضطرابی به وجود می‌آید. ما سوار کشتی شدیم، به امید این که آقایانی که در کابین ناخدا نشسته‌اند، بتوانند کشتی را از امواج و از برخورد با صخره‌ها به سلامت بگذرانند و ما را به ساحل برسانند؛ اما یک وقت به ما خبر دهند که اینها کار خود را بلد نیستند؛ این برای یک کشور خیلی سخت است. اینها می‌خواهند چنین حالتی را در میان مردم به وجود آورند. جنگ روانی دشمن خیلی شدید است؛ این را شما جوانان توجه داشته باشید. نه؛ به هیچ وجه این برداشت درست نیست. ممکن است مسؤولان طراز اول و مدیران رده‌ی بالای کشور در برخی از عملکردهای خود اشتباه کنند - چه کسی هست که اشتباه نداشته باشد؟ - این ممکن است. ممکن است در بعضی از سلاقی سیاسی یا بعضی از دیدگاههای آنها تفاوتی وجود داشته باشد - این، ملاک نیست - اما همه‌ی آنها به ادامه‌ی خط این انقلاب و تحقق هدفهای این انقلاب و راه امام پایبندند و خود را متعهد می‌دانند و برای این راه تلاش می‌کنند. این چیزی است که انسان آن را مشاهده می‌کند.

شنیدید اخیراً در تبلیغات امریکاییها و بعضی از دنباله‌روانشان، روی دولت و رئیس جمهور تکیه کردند و گفتند اینها نمی‌توانند، نمی‌دانند، نمی‌خواهند. بله؛ کاری را که امریکاییها می‌خواهند، مسؤولان کشور و رئیس جمهور و دیگران قطعاً نمی‌خواهند آن را انجام دهند. آن چیزی که امریکاییها روی آن نام اصلاحات می‌گذارند، عبارت است از به ذلت کشاندن این ملت، قبول کردن سلطه‌ی امریکا، هموار کردن راه سلطه‌ی مجدد امریکا بر این کشور و پشت کردن مردم به اسلام. می‌گویند رئیس جمهور و دولت ایران این را نمی‌خواهند؛ بله، البته این را نمی‌خواهند. هیچ مسؤولی در این کشور نمی‌خواهد و نمی‌تواند چیزی را که دشمن ما و امریکاییها سعی می‌کنند در کشور اتفاق بیفتد، بخواهد. چرا؟ چون مردم به اسلام پایبندند؛ چون مردم عاشق این انقلابند؛ چون مردم این انقلاب را متعلق به خود می‌دانند. این مردم بودند که دهها هزار شهید را در این راه تقدیم کردند؛ بچه‌های همین مردم بودند که برای اسلام و این انقلاب و این نظام فداکاری کردند. اینها وقیحانه به یک ملت می‌گویند از حرکت افتخارآمیزی که علیه سلطه‌ی بیگانه کردید، توبه کنید. مگر چنین چیزی عملی است؟ مگر چنین چیزی قابل قبول و قابل فهم است؟ معلوم است هیچ مسؤولی آنچه را که دشمن می‌خواهد در ایران اتفاق بیفتد، بر نمی‌تابد و قبول نمی‌کند - نه تمایش را دارد، نه توانایی‌اش را - اما اداره‌ی کشور و کشاندن آن به راههای درست - با همه‌ی مشکلات و موانعی که دشمنان ایجاد می‌کنند - دولت، رئیس جمهور و مسؤولان، هم میلش را دارند، هم توانایی‌اش را دارند؛ وسط میدان هستند و کار و تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر می‌کنند. مگر اداره‌ی یک کشور و برطرف کردن مشکلات تحمیلی بر آن کار آسانی است؟

البته کسانی که از انقلاب و اسلام و حرکت امام بزرگوار ما ناراضی‌اند، دلشان می‌خواهد فضا طوری شود که کسی نتواند همین کارهای سازنده را در کشور انجام دهد. غرض عمده‌ی بعضی از جنجالها و هرج و مرج طلبیهای سیاسی این است که دولت و مسؤولان را از انجام دادن کارهایی که بر عهده‌شان قرار دارد، غافل و آنها را به مسائل فرعی مشغول کند. البته بعضیها هدفهای سخت‌تر و بزرگتری دارند. وضع ملت هم که معلوم است: عشق و علاقه و احساس و آگاهی و هوشیاری این ملت نسبت به هدفهای این انقلاب، دنیا را به تعجب وادار کرده است. شما ببینید در همین انتخاباتی که دشمنان می‌خواهند با تمسک به آن، اسلام را بکوبند، مردم به انگیزه‌ی اسلام و تعهد به انقلاب به میدان آمدند و رأی دادند. آن وقتی که مردم بدانند شرکت در یک انتخابات و ورود در یک میدان، مورد نظر اسلام و به نفع نظام نیست، خواهید دید که اعتنایی نمی‌کنند. این صلاحیتها را باید نگه داشت. شما جوانان باید در این جا مسؤولیت ایفا کنید.

برگردیم به سخن اول. معرفتی که شما می‌آموزید، باید شما را در میدان عمل صالح راهنمایی و کمک نماید و با ذخیره‌ی با ارزشی از ایمان و امید و عزم راسخ وارد این میدانان کند.

جوانان باید احساس مسؤولیت کنند. در بیانیه‌ی اخیر رئیس جمهور امریکا روی دو نقطه تکیه شده است: یکی دانشگاه، دیگری مطبوعات. امریکاییها گفتند ما از این دو جا می‌خواهیم کار خود را پیش ببریم. آنها به این دو نقطه امید بسته‌اند. الان به مطبوعات کاری ندارم - آن یک بحث جداگانه است - اما مسأله‌ی دانشگاهها و مدارس و دبیرستانها خیلی مهم است.

البته امید آنها به نسل جوان و دانشجویان و دانشگاههای ما، مثل امیدشان به هجدهم تیر امسال، ناامید خواهد شد و توی دهنشان خواهد خورد. امسال در هجدهم تیر امید داشتند که یک آشوب بزرگ و یک حرکت براندازی در ایران انجام گیرد؛ آنها خود را برای این آماده کرده بودند و مقدماتی را هم فراهم کردند؛ اما سرشان به سنگ خورد. ملت ایران را که نشناختند، جوانان و دانشجویان ما را هم نشناختند. قبل از هجدهم تیر و بعد از آن، در گوشه و کنار کارهایی پیش آمد که علی‌الظاهر به هم بی‌ارتباط بود؛ اما یک انسان

دقیق وقتی می‌خواهد ریشه‌ی چیزها را پیدا کند، هنگامی که فهمید آنها به هجدهم تیر امسال چه امیدی بسته بودند، معنای این کارهای علی‌الظاهر بی‌ارتباط ولی مرتبط به یکدیگر را درک می‌کند. آنها خیال می‌کردند امسال با مقدماتی که فراهم کردند، هجدهم تیر از مبداء دانشگاه تا اعماق ملت بتدریج شورش عظیمی را به وجود می‌آورد که گریبان نظام اسلامی را می‌گیرد و همه‌ی اوضاع را در هم می‌ریزد.

می‌گویند منجمی پیش بینی کرده بود که در فلان شب توفانی می‌آید و هیچ ساختمان و عمارتی روی زمین باقی نمی‌ماند. منجم دیگری که می‌دانست محاسبه‌ی منجم اول اشتباه است، گفت شبی که او گفته توفان خواهد شد، یک شمع روشن کنید و بالای پشت بام بگذارید؛ اگر تا صبح خاموش شد، هر چه خواستید از من بگیرید! یک شمع روشن کردند و بالای پشت بام گذاشتند. تا صبح آن شمع سوخت؛ اما نسیمی که آن را خاموش کند، بلند نشد!

آنها در این قضیه چند نفر از عوامل حقیر خود را بسیج و به جنگ روانی واداشته بودند و متأسفانه کارهای روزنامه‌نگاری را هم به وسیله‌ی بعضیها دنبال نموده و قبل و بعد آن هم مقدماتی را فراهم کرده بودند؛ اما توی دهنشان خورد و فهمیدند اشتباه می‌کنند. در مورد دانشگاه هم همین‌طور است؛ منتها شما باید فعال باشید.

البته من بارها در دانشگاهها گفتم و توصیه‌ی من این است که حرکت، منطقی، متین، عالمانه و برخاسته از دانایی باشد. بنده اصلاً با حرکت‌های تند و جنجالی و امثال اینها - بخصوص در محیط دانشگاهها - موافق نیستم؛ چنین حرکاتی را موفق هم نمی‌دانم. حرکت باید برخاسته از منطق؛ منتها دارای روح تحرک، پیشرفت و تهاجم باشد، نه در موضع تدافعی. این وظیفه‌ای است که امروز بر عهده‌ی جوانان عزیز ماست و برای من روشن است که به فضل پروردگار، جوانان ما علی‌رغم امیدهایی که دشمنان بسته‌اند و مقدماتی که فراهم می‌کنند و کارهای فرهنگی ناباب و ناجوری که انجام می‌دهند تا بتوانند نسل جوان را منحرف کنند، این وظیفه را به بهترین وجهی انجام خواهند داد. نسل جوان ما به فضل پروردگار به وظیفه‌ی خود به‌خوبی عمل خواهد کرد و ان‌شاءالله تاریخ قضاوت خواهد نمود که این نسل در تداوم انقلاب کاری کرد که از لحاظ اهمیت، کمتر از کار نسل انقلابی اول نبود.

از خدای متعال می‌خواهیم ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیةالله ارواحنا فداه را شامل حال شما و همه‌ی جوانان ما فرماید؛ روح مطهر امام بزرگوار را مشمول رحمت و رضوان خود قرار دهد؛ ارواح طیبه‌ی شهدای عزیز را با ارواح انبیا و اولیا محشور فرماید و همه‌ی ما را عاقبت بخیر کند.

والسلام علیکم رحمه‌الله و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اساتید و دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۲/۰۳/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی بسیار زیبا و پُر معنایی است؛ اجتماع اساتید و دانشجویان با عنوان پر معنای بسیجی. بسیج یعنی آمادگی؛ مجموعه‌ای از انسانهای با فکر در هر جامعه‌ای از جمله در جامعه‌ی ما؛ سرشار و لبریز از آرمانها و آرزوهای اجتماعی، که آرزوهای شخصی آنها چندان درخور توجه در این مقام نیست. شما هر جوانی را - بخصوص اگر دانشجوی، اهل علم یا استاد و دانشگاهی باشد - نگاه کنید، می‌بینید برای آینده‌ی کشور، وضع کنونی و زندگی مادی و معنوی مردمش آرزوها و آرمانهایی دارد. آن کسی که آماده است تا برای این آرمانها کار کند و در جهت تحقق آنها تلاش نماید، اسمش بسیجی است. خیلی‌ها آرزوهای بزرگی دارند و فقط به داشتن و اندیشیدن درباره‌ی آنها اکتفا می‌کنند؛ لکن انسانهای والا و با ارزشی هم هستند که به این اکتفا نمی‌کنند و قدم در راه تحقق این آرمانها می‌گذارند. اسم این افراد بسیجی است. بسیج وقتی به دانشگاه اضافه شد، یعنی گفته شد «بسیج دانشگاه، بسیج استاد، بسیج دانشجو»، باز معنای برتری پیدا می‌کند. چرا؟ چون دانشگاه بذر آینده است. دیگران از موجودی بالفعل مصرف می‌کنند؛ مثل کشاورزی که محصول خود را چیده است و از گندمهایش استفاده می‌کند. او اگر بهترین و سالمترین گندمها را برای بذر کشت فردا کنار نگذارد، ممکن است امروز سفره‌اش نان داشته باشد؛ اما فردا دیگر سفره‌ای نخواهد داشت. دانشگاه همان مجموعه‌ای است که فردا را آماده‌سازی و طراحی می‌کند. چون این‌گونه است، پس روحیه‌ی تعهد، میل به اقدام و آرمانگرایی، آرمانها را دیدن و اهمیت دادن و دل بستن به آنها و حرکت و اقدام کردن برای آنها، در دانشجو و استاد دانشگاه بسیار با اهمیت است. اگر این نباشد، جامعه خیلی خسارت خواهد کرد. بنابراین می‌بینید که معنای بسیج دانشجویی و بسیج اساتید دانشگاه چقدر وسیع است.

بسیجی در دانشگاه یک نگاه به دانشگاه دارد، یک نگاه به دنیا. نگاه به دانشگاه یعنی نگاه برای علم و تحقیق و کار و درس و روابط دانشگاهی و رعایت اخلاق و جهتگیری سیاسی و غیره. نگاه به دنیا برای این است که ببیند این مجموعه - دانشگاه - که این همه حرف و گفت، علم، سیاست و فعالیت در آن هست، در کجای دنیا قرار دارد؛ نقش آن چه می‌تواند باشد و برایش چه جایگاهی در نظر گرفته‌اند. تا نداند در کجای تاریخ، دنیا و سیاست قرار گرفته است، نمی‌تواند نقش درون دانشگاهی خود را هم درست بفهمد. فرض کنیم ما امروز می‌گوییم تولید علم، که اگر یک مجموعه‌ی تحقیقاتی مشغول کار علمی شوند و ندانند امروز دنیا در چه مرتبه و مرحله‌ای از علم قرار دارد و ما در کجای قافله‌ی علم هستیم، حتماً سرگرم مسائلی از علم می‌شوند که نیاز این لحظه‌ی زمانی ما نیست. این یک مثال بود؛ در همه‌ی مسائل همین‌طور است. ممکن است در داخل دانشگاه، دانشجو یا استادی در زمینه‌ی کار سیاسی یا اجتماعی، موضوعی را با نگاه به دانشگاه تشخیص دهد که خوب است؛ اما به دنیا و این که دنیا الان درباره‌ی آن موضوع و جایگاه و آینده‌اش چه تصمیمی می‌گیرد نگاه نکند. در این صورت این احتمال وجود دارد که در همین کار هم - که نگاهی به درون دانشگاه است - اشتباه کند. بنابراین اگر بسیج بخواهد زنده، آگاه و فعال باشد و بجا و مطابق نیاز عمل کند، باید یک نگاه به داخل دانشگاه - محیط کاری خود - بیفکند و یک نگاه به دنیا. ببیند در دنیا چه خبر است و ما کجاییم؛ برای ما چه فکری می‌کنند، در مقابل و طرف ما و جانبدار ما چه کسانی هستند. اینها را باید دانست؛ اینها آگاهیهای لازم است.

کشور ما یک دوره‌ی طولانی را در استبداد مطلق - استبداد پادشاهی بی‌چون و چرا - گذراند که شرحش را در تاریخ یا خوانده‌اید یا اگر نخوانده‌اید، باید بخوانید تا ببینید در قرنهای متمادی در این کشور همین پادشاهان خوشنام - که بعضیهایشان خوشنام هم هستند - چطور حکومت کردند و مردم کشور و ایران را چه می‌دانستند. من به شما بگویم که در دوران استبداد، تمام پادشاهان - مگر استثنای بسیار ناچیزی - کشور و ملت ایران را ملک شخصی خود می‌دانستند که باید آن را مثل یک خان و صاحب و مالک یک ده اداره کرد. آنها مملکت را مال خودشان می‌دانستند. این که در این مملکت مردمی هم زندگی می‌کنند و به‌گونه‌ای هم باید با آنها کنار بیایند، در کار نبود. در دوران طولانی استبداد، نگاه به ملت ایران که صاحبان و مالکان اصلی این کشورند، چنین نگاهی بود.

از حدود دو قرن پیش، در دنیا پدیده‌ای به نام «استعمار» به‌وجود آمد. استعمار هم خیلی شنیده شده، اما کمتر دنبال این پدیده می‌روند که ببینند اصلاً استعمار چیست. به‌طور خلاصه پدیده‌ی استعمار این بود که در آغاز، یک یا دو دولت اروپایی کشف کردند که در شرق عالم منابع عظیم ثروت وجود دارد. البته آن روز نفت را کشف نکرده بودند، اما منابع دیگر ثروت وجود داشت. مثلاً در هندوستان انواع و اقسام منابع ثروت از داروهای گیاهی، ادویه‌ی گوناگون، طلا و غیره وجود داشت که منابع ثروت به‌حساب می‌آید. این دولتها از امکاناتی که داشتند استفاده کردند و از اطراف دنیا برای تصرف این سرزمینها راه افتادند. این مسأله حدود دویست یا دویست‌وپنجاه سال پیش اتفاق افتاد. البته این کارها قبلاً هم می‌شد؛ اما این که به صورت یک سنت رایج و متداول درآمد و برایش فلسفه درست کنند، مربوط به حدود دویست یا دویست‌وپنجاه سال قبل است. فلسفه‌ای هم که برای این کار درست کردند - که البته این فلسفه برای این بود که آن را تحویل ملت‌هایی بدهند که می‌خواهند سرزمین و ثروتهای آنها را تصرف کنند - این بود که شما مردم عقب افتاده‌ای هستید، ما آمده‌ایم کشور شما را آباد کنیم! استعمار یعنی آباد کردن؛ از عمران است و ترجمه‌ی فارسی و عربی آن، همان تعبیری است که خود فرنگیها آن را به کار می‌بردند. در بعضی از کشورها مانند هند، الجزایر، کشورهای آفریقایی و خیلی از کشورهای آسیایی، استعمار حالت مستقیم پیدا کرد؛ اما در بعضی جاها این گونه نبود، زیرا صرفه نداشت یا مصلحت و ممکن نبود. بنابراین استعمار را غیرمستقیم کردند؛ یعنی آمدند حکام محلی - همان مستبدان - را با پول، وعده و ارعاب فریفتند و آنها را به ایادی خودشان تبدیل کردند. استعمار در کشور ما این گونه عمل کرد. استعمار غیرمستقیم در کشور ما متأسفانه از اواخر دوران قاجار، یعنی در واقع از نیمه‌های حکومت ناصرالدین شاه، به‌وجود آمد. اینها حوادث عجیب و سرنوشت سازی است که بر کشور ما گذشته است. وقتی پدیده‌ی استعمار در کشور به وجود آمد، بالای حکومت مضاعف شد. استبداد بود، استعمار هم به آن اضافه شد؛ یعنی هم دیکتاتوری وجود داشت، هم وابستگی. نادرشاه افشار دیکتاتور و خبیث و ستمگر بود، اما وابسته به قدرتی نبود؛ بالاخره ایرانی بود و برای ایران تلاش کرد؛ اما از دوره‌ی ناصرالدین شاه به بعد آن دیکتاتور آدم کش بی‌رحم بی‌اعتنای به حقوق انسان یک آفت دیگری هم پیدا کرد و آن این بود که دست بیگانگان را هم در این کشور باز گذاشت؛ امتیاز به آنها داد و هرچه خواستند در اختیارشان نهاد و بیگانگان را بر سرنوشت کشور مسلط کرد. این پدیده‌ی بسیار خطرناکی برای کشور بود که پیش آمد.

بدیهی است هرچه شما با دشمنان فزون‌طلب، مداخله‌گر و قدرت خارجی سلطه‌طلب مماشات و به او کمک کنید، پُرروتر و طلبکارتر می‌شود که همین هم شد. مماشات پادشاهان قاجار کار را به آن جا رساند که در اواخر دوران آنها، استعمارگر عمده‌ی کشور ما یعنی انگلیس احساس کرد که غیرمستقیم سخت است. لذا تشویق شد به این که یک عامل مستقیم را بگذارد. این بود که رضاخان را پیدا کرد و حکومت پهلوی از آن جا شروع شد. تقریباً پنجاه یا پنجاه‌وهفت سال حکومت پهلوی در این کشور حکومتی آمیخته با استبداد بسیار تاریک و سیاه بود. همه‌ی آن چیزهایی که راجع به دیکتاتوری شنیده‌اید، خوانده‌اید و فکر کرده‌اید، در این پنجاه‌وپنجاه سال وجود داشت. علاوه بر این، نفوذ و تسلط خارجی هم بود. در واقع استعمار غیرمستقیم خارجی که اسم آن در اصطلاحات سیاسی دنیا،

نواستعمار یا استعمار نوین - نئوکولونیالیسم - است، عیناً در ایران وجود داشت. ملت ایران و صاحبان این سرزمین؛ میلیون‌ها انسان، این همه جوان و اندیشمند و نسل‌های با استعداد در این کشور دستخوش استبداد و سلطه‌ی خارجی شدند. سلطه‌ی خارجی هم هیچ‌وقت - برخلاف ادعاهایی که امروز اروپایی‌ها و امریکایی‌ها می‌کنند - در کشور ما یک قدم به نفع آزادی و حقوق بشر برنداشت؛ بلکه درست نقطه‌ی مقابل آن را عمل کرد. امروز شما می‌بینید که این دولتهای غربی در تعبیرات و حرف‌ها و ادعاهای خود، دائم دم از حقوق بشر می‌زنند؛ مثل یک متدینِ دلبسته به یک حقیقت دینی؛ طوری که گویی اصلاً حقوق بشر اینها نیست! البته دروغ می‌گویند. استعمارگران در طول مدّت استعمار - چه در ایران و چه در هر نقطه‌ای از دنیا - یک قدم به نفع حقوق بشر، آزادی و تساوی طبقات برنداشتند؛ بلکه به عکس، عامل خودشان را تقویت و پشتیبانی کردند، تا هرچه بیشتر دیکتاتوری و استبداد کند و هر کاری می‌خواهد انجام دهد. تاریخ ما تا دوران انقلاب این‌گونه گذشته است. ملت ایران ملت بااستعدادی است. این را نه این‌که من بگویم؛ نه، این یک مطلب مسلم است. همه‌ی کسانی که در این زمینه‌ها تحقیق کردند، این حقیقت را دریافته‌اند؛ هم با استعداد است، هم آگاه و آماده‌ی فعالیت. ملت ایران از آن ملت‌های تنبلِ لُختِ افتاده‌ای که هرچه بخواهند، بر سرش بیاورند، نیست. هر وقت هم شما رکود در تاریخ ایران می‌بینید، رکودهایی است که به ضرب و زور و با فشار داغ و درفش بر ملت تحمیل شده است، و الاً ملت ایران ملت با نشاط و با استعدادی است.

از همان دورانی که سلطه‌ی خارجی در ایران شروع شد، مقاومت‌های مردمی هم غالباً به رهبری علمای بزرگ و با پرچم دین در ایران شروع گردید. همین نهضت‌هایی که شنیده یا خوانده‌اید؛ نهضت مقابله با امتیاز تنباکو، نهضت مشروطیت و نهضت‌های دوران قنبرت مثل: نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی، نهضت خیابانی، نهضت ملی کردن صنعت نفت - که به برکت وجود مرحوم آیه‌الله کاشانی نهضت مردمی شد، و الاً نهضت، مردمی نمی‌شد و در سطوح حزبی باقی می‌ماند که کاری هم نمی‌توانست بکند - و بعد هم نهضت اسلامی. در مقابله با حرکت عظیمی که علیه ملت‌ها، از جمله علیه ملت ایران وجود داشت، چه فکری می‌توانست کارساز باشد؟ بدون تردید یک نهضت بزرگ لازم بود. یک نهضت بزرگ اگر بخواهد در میان مردم پا بگیرد، جا پیدا کند و با قبولِ نخبگان و زُبدگان جامعه مُواجه شود، باید حرف و سخن نو به صحنه بیاورد و داشته باشد. با شعار، مردم را چهار صباح می‌شود در صحنه نگه داشت؛ اما مبارزه‌ی بنیانی را با صیرف شعارهای سطحی و پوک - که در دهان بعضی‌ها می‌بینید - نمی‌توان راه انداخت، بلکه برای مبارزه و در صحنه نگه داشتن مردم، فکر لازم است؛ برای پشتوانه‌ی حرکت عظیم مردمی، یک سد و تکیه‌گاه مستحکم فکری لازم است. امام بزرگوارِ نهضت ما توانست این تکیه‌گاه مستحکم فکری را از اسلام استخراج کند.

پایه‌های عمده‌ی این تفکر، همان اصول اسلامی بود که بازشناسی و بازفهمی می‌شد، بدون این‌که مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. مثلاً توحید یکی از مبانی اصولی نهضت اسلامی است که در نگاه عامیانه‌ی عمومی آن را به معنای «خدا یک است و دو نیست» معنا کرده‌اند. البته معلوم است که خدا یک است و دو نیست؛ اما توحید فقط این نیست، بلکه به معنای یگانگی قدرت حاکم بر زندگی انسان است. این معنا یعنی چه؟ یعنی نفی همه‌ی قدرتهایی که بر انسان‌ها تحکّم می‌کنند. ببینید ناگهان چه معنای عظیمی پیدا کرد! یعنی نفی سلطه و هر حاکمیت ظالمانه؛ نفی همه‌ی حکومت‌های کودتایی و موروثی؛ نفی حکومت همه‌ی کسانی که می‌خواهند بر مجموعه‌های انسانی با خودکامگی و تکیه بر احساسات و خواست و منافع شخصی حکومت کنند؛ خواه این حکومت، حکومت سیاسیون باشد، خواه حکومت اقتصادپون. معنای توحید که یکی از پایه‌های اصلی این نهضت عظیم است، این است.

یکی دیگر از پایه‌های اصلی این نهضت، کرامت انسان بود. تکریم انسان یعنی چه؟ یعنی برای انسان ارزش قائل شدن، آن‌هم نه به زبان، بلکه حقّ تصمیم‌گیری، انتخاب، مشخص کردن سرنوشت خود و تلاش برای رسیدن به آن را برای او باقی گذاشتن. این معنای تکریم انسان است. در یک بُعد دیگر، تکریم انسان یعنی او را زُبدی موجودات و مخلوقات پروردگار دانستن؛ راهی برای او ترسیم کردن که آن راه او را به کمال و زیبایی مطلق - ذات اقدس پروردگار - برساند. اینها تکریم انسان است. انسان را محدود کردن در خواسته‌های جسمانی و جنسی و شکمی، کوچک کردن انسان است؛ همچنان‌که محروم کردن انسان از معیشت و او را دچار فشار زندگی و خجالت زن و بچه کردن، باز خلاف تکریم انسان است. بنابراین تکریم انسان از هر دو طرف به ابعاد وجودی و نیازهای انسان می‌پردازد. این موضوعها، همه‌ی دیکتاتوریهایی گوناگون و فلسفه‌هایی که انسان را هیچ‌کاره در اداره‌ی آینده‌ی خود معرفی می‌کنند، نفی می‌کند. اینها از جمله پایه‌های نهضت بزرگ اسلامی محسوب می‌شد که سخن نو در دنیا بود. امروز هم این حرف‌ها نو است. امروز هم کمپانی‌هایی که پشت صحنه‌ی حکومت‌های مستکبر دنیا هستند و آنها این حکومت‌ها را اداره و صحنه‌آرایی می‌کنند، برای انسان‌ها هیچ ارزشی - مگر به اندازه‌ای که برایشان دلار تولید کنند و سرمایه و سود به‌وجود آورند - قائل نیستند. تمام این جنجال‌های جهانی را مجموعه‌ای از کمپانی‌ها و سرمایه‌داران اداره می‌کنند و در کشورهای سرمایه‌داری، هر حزب و کاندیدایی که آنها بخواهند، روی کار می‌آید و پول حرف اوّل را می‌زند. بنابراین تکریم انسان درست نقطه‌ی مقابل این شیوه و روش غیرانسانی است.

عدل، یکی دیگر از پایه‌های نهضت اسلامی بود. امروز ملاک ثروتمند بودن کشورها را این گونه معین می‌کنند که تولید ناخالص ملی این قدر است و سرانه این قدر. یعنی چه؟ یعنی سرمایه و ثروت به هم می‌رسد؟ ایداً! ثروتمندی یک کشور به معنای این نیست که در آن کشور، انسان فقیر محروم بدبخت تهی‌دست از اولیات زندگی وجود ندارد. امروز حتی در همین امریکا و کشورهای ثروتمند دنیا، انسانهایی هستند که وضع فقر آنها با وضع فقر انسانی که در کشور فقیری مثل هندوستان یا افغانستان زندگی می‌کند، هیچ تفاوتی ندارد. اسلام تولید و استخراج منابع ثروت را لازم می‌داند؛ اما می‌گوید ثروت باید متعادل تقسیم شود. البته عدل در اسلام، به معنای «تساوی» که کمونیستها حرفش را زدند و هرگز هم به آن عمل نکردند نیست؛ بلکه تعادل یعنی این که این شکافهای طبقاتی و حفره‌های عمیق به هیچ وجه نباید وجود داشته باشد. به جامعه‌ی خودتان نگاه کنید! هر چیزی که بر خلاف این اصول است، نقاط انحراف ماست؛ جاهایی است که غلط رفتیم؛ مشکلاتی هم که داریم، ناشی از همین غلط رفتنهاست. بسیج، آن مجموعه‌ی جاندار نظام است که تصمیم، عزم و امید دارد تا آرزوهایی را که برای خود ترسیم کرده - چون انسان بی‌آمالی نیست - عملی کند؛ می‌خواهد این کج‌رویها و اشتباه رفتاری را اصلاح و درست کند.

امام و نهضت اسلامی با چنین فکری وارد میدان مبارزه شد. البته ملت ناگهان و ابتدائاً وارد میدان نمی‌شود. خیلی خون دل لازم است تا یک مجموعه‌ی پیشرو بتوانند یک ملت را آرام آرام وارد میدان مبارزه کنند. امام این کار را کرد؛ این مجموعه را به وجود آورد و این حرکت را رهبری کرد، تا آن جایی که مطلب برای این اقیانوس عظیم آشکار شد و اقیانوس به تلاطم درآمد. با این نگاه، نهضت امام که به انقلاب بزرگ اسلامی انجامید، چالشی در مقابل همه‌ی نحله‌ها و حکومت‌های انحرافی در دنیا بود. می‌دانید در آن روزها دو قطب قدرت در دنیا وجود داشت: قطب سرمایه‌داری و به اصطلاح لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری که هم لیبرالش به یک معنا دروغ است، هم دموکراسی‌اش؛ ولی سرمایه‌داری‌اش درست است. لیبرالیزم از نظر آنها معنای مشخصی دارد، همچنان که دموکراسی. قطب یا جبهه‌ی دیگر که در مقابل این جبهه وجود داشت، جبهه‌ی مارکسیزم بود. آنها هم معتقد به سوسیال دموکراسی بودند؛ یعنی جامعه‌ای که بر اساس شیوه‌ی اقتصادی سوسیالیسم - سرمایه‌داری عمومی - اداره می‌شود. در این جامعه سرمایه‌ها متعلق به همه‌ی مردم است؛ ادعایشان این بود. آنها هم ادعای دموکراسی می‌کردند، در حالی که بدترین استبدادها و اختناق‌ها در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق که ادعای سوسیالیستی داشتند، وجود داشت. بعد از سقوط شوروی در این زمینه کتابهایی نوشته شده است؛ از جمله رمان «بچه‌های آربات» که اگر کسی آن را خوانده باشد، می‌بیند که چه فشارهای عظیم فکری و عملی بر تمام لایه‌های اجتماعی از طرف دستگاه دیکتاتوری وارد می‌شد، در صورتی که آنها و حکومت استالین و جانشینان او خودشان را دمکرات می‌دانستند!

به هر حال، هر یک از این دو دستگاه عظیم که هر کدام بر بخشی از دنیا مسلط بودند، با این نهضت و اصول آن که وارد میدان شد، دشمنی کردند و بنای جنگیدن با آن را گذاشتند. چرا؟ چون این نهضت، یک ملت و بالقوه افکار هشتصد، نهصد میلیون مسلمان را در آن روزها - که بعد به یک میلیارد و بالاتر از آن رسید - به دنبال خود داشت. به همین دلیل، اینها احساس خطر کردند. به انقلاب و به نظام اسلامی خودتان از این زاویه نگاه کنید. مسأله این نیست که امریکا به‌خاطر این که در این کشور سیاست مسلطی شکست خورده و بیرون رفته، می‌خواهد انتقام بکشد - بله؛ درست است که انقلاب اسلامی دست امریکاییها را کوتاه و آنها را که در این کشور همه‌کاره بودند، هیچ‌کاره کرد که بدیهی است کینه‌ی عمیقی را در امریکا علیه ملت و نظام اسلامی به وجود می‌آورد - بلکه مسأله این است که آن فکر، شیوه و ایده‌ای که این انقلاب مطرح کرد، بالقوه در همه جای دنیای اسلام قابل تحقق است؛ کمالین که الان می‌بینید امت اسلامی در طول این بیست و چند سال آن چنان مجذوب این انقلاب و افکار آن شده که اگر اندک روزنه‌ای باز شود، مردم تحرک خود را نشان خواهند داد. نمونه‌هایی از آن وجود دارد و من به جهاتی نمی‌خواهم اسم بیاورم و تصریح کنم. البته تشکیل انقلاب اسلامی موجب شد که استعمار حواس خود را جمع کند و مواظب باشد آن چنان که این حرکت عظیم در ایران به پیروزی رسید، در کشورهای دیگر به پیروزی نرسد؛ منتها تا مدتی می‌توانند جلو این کار را بگیرند، همیشه که نمی‌شود. شرطش این است که ملت و نظام اسلامی ایران - پیشروان این راه - پرچم خود را سرپا نگه دارند. تا این پرچم سرپاست، ممکن است گروه‌هایی به آن بیبوندند - اگر این پرچم نباشد، نمی‌گوییم نهضت اسلامی در دنیا خواهد خوابید، بلکه راه دوباره‌ای که آنها باید بروند، بسیار طولانی خواهد بود و باعث می‌شود عده‌ای هم مأیوس شوند - زیرا این پرچم و نظام اسلامی نشان داده است که می‌شود این فکرها را در قالب عمل و یک نظام ریخت، در راه آنها حرکت و کار کرد و می‌شود جامعه را بر اساس آن شکل داد؛ صرف گفتن و گپ زدن و در کتابها نوشتن - مثل بسیاری از ایده‌های دیگر - نیست. تا وقتی این تحقق در بیرون وجود دارد، احتمال این که از اطراف دنیای اسلام کشورها، ملتها و حرکت‌های اسلامی به این سمت حرکت کنند، همچنان قوی است و خطر برای استکبار، خطر بسیار بزرگی است.

بنابراین نظام و انقلاب اسلامی چالشی علیه نظام اختاپوسی سرمایه‌داری دنیا از یک طرف و نظام الحادی مارکسیستی از طرف دیگر بود - با هیچ کدام کنار نیامد؛ چون راه خودش راه مستقلی بود، با هر دو مخالف بود - اگر سه جبهه یا چهار جبهه هم بودند و هر

کدام هم یک راه مستقل داشتند، باز نظام اسلامی به سمت هیچ کس نمی‌رفت، چون راه مستقل و هدف معینی است؛ در راه خود حرکت کرد، لذا دشمنی همه‌ی آنها را جذب کرد.

شما امروز می‌بینید که عده‌ای در ظاهر مصلحت‌اندیشانه و در باطن از روی رعب و ضعف پایه‌های باور و یقین، می‌گویند بیاییم کلمه‌ای بگوییم و قدمی به طرف اینها - قطب جهانی یا بخشهایی از این قطب قدرت جهانی که دنیایی که امروز می‌خواهند، دنیای تک قطبی است - برداریم! در آن روز هم همین حرفها بود؛ بعضیها می‌گفتند بیاید به جناح شوروی و مارکسیستها مقداری نزدیک شویم، تا بتوانیم در مقابل این جناح دیگر مقابله و مقاومت کنیم یا به‌عکس. اینها توجه نمی‌کردند که نیرو و اقتدار یک نهضت به این است که از درون خود بجوشد و صدق خود را به پیروانش نشان دهد؛ راه‌لها را از فکر خود جستجو کند و بیابد؛ شیوه‌های کار را با انطباق با همان فکر و راه و ایده‌ی خود پیدا کند. نهضت اسلامی امام - با آن رهبری مدبرانه و باصلابت خود - در برابر این افکار، محکم ایستاد. شما خیال نکنید این هیاهو و جنجالی که امروز هست، در گذشته نبود؛ از اوّل انقلاب این هیاهوها وجود داشته است. بارها و بارها در همین دوران گذشته - در زمان امام و بعد از رحلت ایشان بخصوص - افرادی از کشورهایی به عنوان دوست و همراه، آرام، به شکلی که مثلاً یک راز را به شما منتقل می‌کنیم(!) به ما اطلاع دادند که الان موشکهای امریکایی و اسرائیلی هدفهای داخل ایران را نشانه گرفته‌اند؛ بدانید که یک اشاره کافی است تا ایران را منهدم کنند! هدفشان این بود که در مقابل این تهدیدها و اربابی که می‌خواستند به وجود آورند، مسؤولان بترسند و تسلیم شوند؛ مثل ظالم و چاقوکش قذّاروندی که یک کوچه را قرق می‌کند و می‌آید در خانه‌ی شما و می‌گوید در خانه را باز کن؛ والاّ چنین و چنان می‌کنم. اگر در خانه را باز کردید و او داخل دالان خانه‌ی شما شد، یک قدم به مقصود خود که غارت خانه و تسلط بر خانه‌ی شماست، نزدیکتر شده است. اگر وارد دالان خانه شد، گفت اجازه بدهید نگاهی به اتاقها بیندازم، یک قدم دیگر به هدفش - که غارت کردن و مسلط شدن و آوردن همان بلایی به سر خانه‌ی شماست که بر سر خانه‌های دیگر در محله آورده - نزدیکتر شده است. اگر شما در را باز نکنید چه کار می‌کند؟ تهدید می‌کند که خواهیم زد. خوب؛ اگر در را باز کنید، نخواهد زد؟ اگر در را باز کنید، برای او راحت‌تر و آسانتر خواهد شد تا بهتر بتواند بزند و بکوبد. این اربابها برای عقب نشاندن مسؤولان و ملت ایران بود، تا مواضع خودشان را حفظ نکنند. اوّلین زبانی که از عقب‌نشینی ملت ایران به‌وجود می‌آید، این است که این دستاورد عظیم افکار عمومی دنیای اسلام علیه او خواهد شد؛ اینها تلاش می‌کنند این کار انجام شود. ما خبر داریم که در دنیای اسلام پولها خرج می‌کنند - مطبوعات، رسانه‌ها، اینترنت - که به افکار عمومی دنیای اسلام وانمود کنند که جمهوری اسلامی دو زبانه و دو رویه عمل می‌کند؛ در باطن کاری می‌کند، در ظاهر حرف دیگری می‌گوید؛ می‌خواهند این را ثابت کنند، تا ایمان و افکار عمومی امت اسلامی را سلب کنند و پشتوانه‌ی عمیق و عمق استراتژیک جمهوری اسلامی را از آن بگیرند. هدفشان این است. متأسفانه عده‌ای هم با حرفها و اظهاراتشان به آنها کمک می‌کنند.

در چنین شرایطی شما جوانان مؤمن توجه داشته باشید که نظام از مبارزه برآمده‌ی ملت ایران، علیه منافع غدارترین ستمگران جهانی به پا خاسته و توانسته منافع آنها را تهدید کند. در عین حال، ملت ایران در حرکت خود مظلوم است. چرا؟ برای این که ملت ایران این مبارزه را برای تجاوز و تعدی به کسی یا تهدید به‌وجود نیآورد، بلکه این حرکت عظیم را برای دفاع از حق خود و مبارزه با دیکتاتوری و سلطه‌ی خارجی انجام داد. هر ملت و انسانی حق دارد از آزادی و کرامت خود دفاع کند و زندگی‌اش را بسازد. بنابراین کسانی که به ملت ایران از طرق مختلف - سیاسی و غیرسیاسی - حمله می‌کنند، در واقع به ملت ایران ظلم می‌کنند، چون حرکت ملت ایران منافع زیاده‌خواهانه و تجاوزگرانه‌ی آنها را تهدید کرده و آنها می‌خواهند از ملت ایران انتقام بگیرند. پس حق با ملت ایران است. دشمن از روز اوّل تا امروز در مقابل این حرکت عظیم ملت ایران برنامه‌هایی داشته، امروز هم برنامه‌هایی دارد. امروز از زبانها می‌شنوید: اوضاع حسّاس است! خطر هست! این خطر و این حسّاسیت در طول این سالهای متمادی وجود داشته و همیشه بوده است. خطر دشمن چیزی نیست که نشود آن را برطرف کرد؛ سیاستهای استکباری دنیا علیه یک ملت چیزی نیست که مثل بلای آسمانی قابل علاج نباشد؛ نه، قابل علاج است؛ باید شناخت که دشمن چه کار می‌خواهد بکند و دید علاج آن چیست. این مسلم است که دشمن با یک ملت نمی‌تواند مبارزه کند؛ این را فهمیده‌اند، بخصوص با یک ملت بزرگ شصت، هفتاد میلیونی که کشور وسیعی دارد و این همه جوان، با اعتقادات بارور اسلامی که آنها را به مجاهدت، شهادت و جانفشانی ترغیب می‌کند. آنها فهمیده‌اند که جنگیدن با چنین ملتی فایده‌ای ندارد؛ در تحلیلهایشان هم می‌گویند و برای همه هم روشن است. از طرفی هیچ ابزار پیشرفته‌ای هم برای مبارزه با چنین ملتی کافی نیست؛ چون ابزار پیشرفته برای این است که ارتشها را عقب بنشانند و حکومتها را وادار به تسلیم کنند.

باید سیاستهای دشمن را شناخت و در نظر گرفت که در مقابل آن چگونه می‌توان عمل کرد. دشمن برای تغییر دادن این حالت و وضعیت که کاملاً برایش نامساعد است، در سطوح مختلف - در لایه‌های اجتماعی و مسؤولان - با هدف مرعوب کردن آنها برنامه‌ریزی می‌کند، تا مسؤولان را به تصمیم‌گیریهای مرعوبانه بکشاند. این کار را به طرق مختلف می‌کند؛ از طریق رادیوها، اخبار عمومی و پیغامهای خصوصی. امروز سیاست مرعوب سازی مسؤولان کشور یکی از سیاستهای جدی امریکاست که من درباره‌ی این موضوع با مسؤولان صحبت‌هایی داشته‌ام - که بخشی از آنها پخش شده و شما هم شنیده‌اید؛ با شما نمی‌خواهم در این مقوله صحبت

کنم - و گفته‌ام که اگر مسؤولان مرعوب شوند، تصمیم‌گیری غلط و مرعوبانه می‌کنند و هر تصمیم‌گیری‌ای که از روی رعب و ترس باشد، حتماً به ضرر است. در سطوح مسؤولان این‌گونه کار می‌کنند، در سطوح مردم با شکل‌های گوناگون دیگر.

یکی دیگر از کارها این است که در افکار عمومی مردم، تلقی آشفتگی را بنشانند؛ یعنی افکار عمومی این‌طور تصوّر کنند که در دستگاه، آشفتگی وجود دارد و فکر، راه یا تصمیمی وجود ندارد؛ این را القا می‌کنند. امروز میلیاردها دلار خرج می‌کنند که با تبلیغات این کارها را بکنند. این تبلیغات هم فقط تبلیغات رادیوهای بیگانه نیست، بلکه گروه‌ها و تیم‌هایی را با نام‌های مختلف و بدون وابستگی ظاهر و آشکار، و پنهان از دید نیروهای انتظامی و امنیتی به داخل کشور گسیل می‌کنند، برای تماس با افرادی که می‌توانند به آنها در این زمینه کمک کنند، تا به نحوی احساس آشفتگی را با شایعات، با نوشتن، با گفتن، با استفاده‌ی نامشروع از تریبون‌های مردمی، در اذهان عمومی القا کنند.

در یک بخش دیگر، سعی می‌کنند همین آشفتگی را خودشان در بین دانشجویان و طبقات مختلف مردم به‌وجود آورند. چقدر تلاش کردند که در محیط دانشگاه، تشنج ایجاد کنند. برای چه؟ کسانی که دنبال ایجاد تشنج در دانشگاهند، یک برگ نشان دهند که حاکم از حسن نیت اینها و حسن فهم اینها در طول این سال‌های بعد از انقلاب بوده است. کسانی که دست‌اندر کار آشوب و بلوا در محیط‌های دانشجویی‌اند، آدم‌های سالمی نیستند؛ یا از لحاظ سیاسی ناسالمند یا از لحاظ فکری؛ یا وابستگی دارند یا فریب‌خورده و ساده‌لوحند. این چند سال که شما خودتان دانشجو هستید، دیده‌اید که هر چه توانستند تلاش کردند، تا محیط دانشگاه را به تشنج بکشانند. باز هم این تلاش ادامه پیدا خواهد کرد؛ ولی به فضل پروردگار موفق نخواهد شد.

یک بخش دیگر این است که جلو کارهای اساسی در کشور را به انواع و اقسام مختلف بگیرند و ایجاد مانع کنند که این هم داستان مفصلی است. گاهی انسان سر رشته‌ی کار و اقدامی را که متوقف مانده است دنبال می‌کند، به جاهایی می‌رسد که متحیر می‌شود چطور دشمن در برخی از کارها این‌طور سرمایه‌گذاری می‌کند! البته خوشبختانه در همه جای بدنه‌ی اجرایی کشور ما انسان‌های مؤمن و نیروهای علاقه‌مند حضور دارند و در برابر توطئه و بدخواهی و بددلی دشمن ایستادگی می‌کنند - شکی نیست - دشمن را هم رسوا می‌کنند؛ ناکام هم می‌شود؛ اما بالاخره کار در بسیاری از جاها دچار لنگی و کندی می‌گردد.

یک بخش دیگر از کارهای دشمن، استفاده از اشتباه‌های مسؤولان است. پناه بر خدا آن‌جایی که مسؤولی یک فکر اشتباه، حرکت اشتباه، حرف اشتباه، قدم اشتباه بردارد و بگوید و از او صادر شود. دشمن از همین حداکثر استفاده را می‌کند. این که من یک وقت به مسؤولان گفتم ما حق نداریم حتی یک اشتباه بکنیم، برای همین است. اشتباه دست خود انسان نیست، اما انسان باید مقدمات اشتباه کردن را از بین ببرد؛ نگذارد دچار اشتباه شود، چون دشمن از این اشتباه حداکثر استفاده را می‌کند.

کار علمی در دانشگاه‌ها، سازندگی در بخش‌های مختلف کشور، تلاش برای فعال کردن کار - چه در بخش صنعتی، چه در بخش کشاورزی و خدمات - از کارهایی است که علیه سیاست دشمن است. تلاش برای گسترش دین و اخلاق و معنویت و جلوگیری از اغتشاش و درگیری در محیط‌های عمومی و مهم‌تر از همه بعضی از محیط‌ها از قبیل دانشگاه، یکی از کارهایی است که علیه دشمن و برخلاف مقاصد و جلوگیری کار دشمن است. انسان‌های مؤمن هر جا هستند، بایستی متوجه این مسائل باشند. در کارگاه علمی که مشغول کار علمی، آموزشی و تحقیقی هستید؛ آن‌جایی که درس می‌خوانید، آن‌جایی که تحقیق می‌کنید و آن‌جایی که دنبال راه تازه‌ای در رشته‌ای از رشته‌های دانش هستید، علیه دشمن کار و تلاش می‌کنید. آن‌جایی که جمعی را نصیحت می‌کنید تا از اختلاف پرهیز کنند یا جمعی را توصیه می‌کنید که به دین و اخلاق پایبند باشند، علیه دشمن کار می‌کنید. عرصه‌ی وسیع خدمت و مقابله‌ی با دشمن، باید در مقابل چشم یک انسان آگاه حضور داشته باشد؛ بداند چه کاری را می‌شود انجام داد که خدمت باشد که این خدمت مستقیماً در مقابله‌ی با اهداف و سیاست‌های دشمن است.

چیزی را که من امروز علاج همه‌ی مشکلات کشور می‌دانم - که البته این کار با همت عمومی امکان‌پذیر است - استحکام ساخت داخلی نظام است. این، مایه و پایه‌ی همه‌ی پیشرفت‌ها و خدمات و باز شدن همه‌ی گره‌هاست. یعنی حفظ وحدت، پابندی هر انسان و هر بخشی از بخش‌های قانونی کشور - که مشغول فعالیتند - به وظایف خود، حفظ آرامش در محیط جامعه، تلاش برای کار کردن و فضا را انباشتن از فعالیت‌های مخلصانه و مؤمنانه، بخصوص در مجموعه‌ی دانشجویی و دانشگاهی به‌طور عموم و کار روشن بینانه و آگاهانه‌ی دانشگاهی کردن با همان دو نگاه که اول گفتم: نگاهی به دانشگاه و نگاهی به سطح بین‌المللی و وضعیت جریان‌های جهانی.

شما جوانان عزیز بدانید یکی از آماج‌های دشمن، خود بسیج است. دشمن از وجود بسیج عصبانی است؛ از تشکّل بسیجی به‌شدّت خشمگین است؛ چون کارایی آن را می‌داند. بسیج یعنی آمادگی برای اقدام؛ اقدام وسیع در برنامه‌ریزی کارهای بزرگی که برای پیشرفت کشور و بقای انقلاب و نظام لازم است. چیز کوچکی نیست، جمع جوان مؤمن فرزانه‌ی اهل درس و اهل فکر که آماده‌ی

اقدام و کار هم هست. همین آمادگی و احساس آمادگی است که دشمن را دستپاچه می‌کند. در هر میدانی این آمادگی به درد می‌خورد. وقتی میدان علم است یک‌طور؛ وقتی میدان کار و سازندگی است، یک‌طور؛ وقتی میدان سیاست و دفاع است، یک‌طور دیگر. همین آمادگی است که روحیه‌ی شهادت‌طلبی و نترسیدن از مرگ را در انسانها به‌وجود می‌آورد و همه‌ی معادله‌های جهانی را عوض می‌کند؛ زیرا همه‌ی معادله‌های جهانی بر این اساس است که انسانها از مرگ بترسند. تهدید به مرگ در مقابل کسی کارآمد است که از مرگ بترسد. اگر مجموعه‌ای از انسانهای شجاع هستند که از مرگ نمی‌ترسند و آماده برای شهادت در راه اهداف و آرمانهایند، همه‌ی این معادله‌ها و محاسبه‌های جهانی را به‌هم می‌زند. لذا اینها به‌شدت خشمگینند. قدر بسیج را بدانید؛ قدر دانشگاه را بدانید؛ محیط دانشگاه را محیط بسیج علمی و سیاسی و فکری و اخلاقی قرار دهید. دانشجویان غیر بسیجی مؤمن بسیاری هستند که اصرار بر این‌که حتماً باید نام بسیجی روی آنها باشد، نباید کرد. مؤمنین بسیاری هستند، حالا داخل این مجموعه هم نیستند؛ مانعی ندارد، اما همانها هم از نظر تعریفی که برای بسیج قائلیم، بسیجی‌اند. اگر این آمادگی در آنها هست، بسیجی‌اند. بسیاری هم هستند که بی‌تفاوتند. اینها اگر در عمل از جوان و استاد و دانشجوی بسیجی، حُسن عمل و رفتار، متانت در کیفیت و استحکام کاری را مشاهده کنند، به‌طور طبیعی در مقابل آنها احساس خضوع می‌کنند؛ احساس قبول می‌کنند.

بعضی مایلند مجموعه‌ی بسیج را به درگیری و کشمکش بکشانند. اصل درگیری و کشمکش بر خلاف مصلحت دانشگاه و جامعه است. گفتیم که یکی از سیاستهای دشمن این است که جامعه را جامعه‌ی پر تنش و دارای آشوب جلوه دهد و واقعیتها را این‌طور کند. در جامعه‌ای که دارای آشوب است، هیچ کار مثبتی نمی‌شود انجام داد. آنها این را می‌خواهند و برایشان فرق هم نمی‌کند که طرف آشوب چه کسی باشد. نباید بگذارید بسیج را به این میدان بکشانند. بسیج، منطقی و سیاسی است؛ اما سیاست را با منطق، حکمت و فکر همراه می‌کند و حرف خود را عاقلانه می‌زند؛ مثل یک متفکر و صاحب‌نظر، نه مثل آدمی که چون حرفی ندارد، مشتش را گره می‌کند.

عده‌ای دیگر، بسیج را مته‌م می‌کنند. چهار نفر دانشجویما را در یک جا به یک عمل اغتشاش‌آمیز وادار می‌کنند، بعد انگشت اتهام را به‌طرف بسیج می‌گیرند. اینها مردمان بسیار پستی هستند، چون شریفترین جوانان و انسانها را مورد تهمت قرار می‌دهند. شما مراقب باشید و خوب عمل کنید. شما قدر خود و راهتان را بدانید و بدانید تا وقتی کشور، این نیروهای مؤمن، جوانان مؤمن، بسیجیان با اخلاص و این مجموعه‌ی عظیم ملت را که برخوردار از ایمان و محبت و باور به این راه هستند، دارد، هیچ دشمنی نخواهد توانست مقاصد شریانه‌ی خودش را در این کشور اعمال کند.

آینده‌ی این کشور و آینده‌ی شما ملت عزیز - بخصوص شما جوانان - آینده‌ی درخشانی است. امیدواریم خدای متعال این آینده را هرچه نزدیکتر کند و ادعیه‌ی زاکیه‌ی حضرت بقیة‌الله ارواح‌افداه شامل حال همه‌ی شما باشد. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان بسیجی طرح ولایت - ۱۳۸۳/۶/۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً به همه‌ی شما جوانان عزیز و نورانی که جمع بین حضور علمی و حضور انقلابی و حضور معنوی و دینی در شما آمیختگی زیبا و اثرگذار را به وجود آورده، خوش آمد عرض می‌کنم و بعد، تشکر می‌کنم. همچنین به اساتید محترم و کارگردانان این طرح آموزشی، علمی و معنوی هم خوش آمد عرض می‌کنم. بنده به اساتید این مجموعه و این دروها عرض می‌کنم که بی‌شک یکی از بزرگترین حسنات در زمان ما همین کاری است که شما متکفل شده‌اید و چند سال است که زحمات آن را بر دوش گرفته‌اید.

تبریک ولادت امیرالمؤمنین در واقع تبریک یک پدیده‌ی خیره‌کننده در طول تاریخ بشر است. به هر انسانی که از فراز فاصله‌های تاریخی، آن قلّه عظیم و آن عظمت را - ولو به طور مجمل و مبهم - مشاهده و احساس می‌کند، جا دارد که این پدیده‌ی انسانی با این عظمت تبریک گفته شود. امروز هم حقیقتاً باید انسانهای آزاده، خردمند و طرفدار کرامتهای بشری و ارزشهای انسانی به همدیگر تبریک بگویند که در این مجموعه عظیم و در طول تاریخ، انسانی مثل علی بن ابی‌طالب (سلام‌الله علیه) به وجود آمده است.

من احساس می‌کنم امسال این شادی میلاد امیرالمؤمنین در فضای عمومی کشور از اوقات دیگر پرشورتر و گرمتر است؛ علت هم همین اهانت ددمنشانه و ذالت‌آمیزی است که اشغالگران به بارگاه منور این بزرگوار مرتکب شده‌اند. در واقع مظلومیت تاریخی این

چهره درخشان در همین هفته‌ها و ماه اخیر مظهر و نمونه عینی دیگری پیدا کرد. خیل کسانی که حقیقتاً از لحاظ معنوی و از لحاظ ارزشهای والای انسانی کاملاً بی‌سروپا هستند، به بارگاه امیرالمؤمنین ریختند و حریم مطهر آن بزرگوار و حصن نجف‌اشرف را با بی‌ادبی و حقیقت‌ناشناسی خودشان لگدمال کردند؛ و البته مغلوب شدند. این هم یکی از پدیده‌های شگفت‌آور زمان ماست، که این نیروی نظامی و تانکهای مسلح و ابزارهای نظامی مدرن و این همه تجهیزات در مقابل معنویت این مکان مغلوب شدند؛ این یک واقعیت است؛ حالا آمریکایی‌ها به رو بیاورند، نیاورند؛ اقرار بکنند، نکنند؛ مغلوب اشخاص نشدند، مغلوب آن هیمنه عظیم معنوی شدند و نتوانستند کاری انجام دهند. به هر حال روزها، دوره‌ها، تاریخ‌ها می‌گذرد، ولیکن اصالتها در جامعه پایدار می‌ماند، در محیط زندگی بشری باقی می‌ماند؛ یکی از اینها امیرالمؤمنین است.

خیلی بجاست که جوانهای ما، که امروز رشحاتی از معنویت امیرالمؤمنین را انسان در آنها می‌تواند بالمعاینه ببیند، ارتباط خودشان را با این منبع معرفت بیشتر کنند؛ نه فقط از لحاظ توسلات معنوی، بلکه از لحاظ علمی، بینش و شناخت نیز. امیرالمؤمنین در جامعه ما به عنوان یک حاکم حق‌طلب و مردمی و شجاع و متواضع و قوی و مظلوم شناخته شده؛ اما این مربوط به پنج سال آخر زندگی این کهن مرد و بزرگ مرد تاریخ است. عمده دوران زندگی امیرالمؤمنین (ع) دوران جوانی اوست؛ همان دورانی که لحظه‌لحظه و روزبه‌روز آن می‌تواند برای جوانهای ما الگو باشد.

یک فکر نو، یک حادثه نو، یک انقلاب عظیم که سرآغاز تحول عمیق جهانی در نقطه‌یی دوردست و در جامعه‌یی کوچک و لم‌یزرع مثل مکه جاهلی است، به وجود می‌آید؛ کیست که عمق این سخن و این نهضت را درک کند؟ عده‌یی ایمان می‌آورند؛ چون سخن این رسالت، سخن دل آنهاست. بردگان و مظلومان که می‌بینند این نهضت نجات‌بخش، سخن دل و غم فروخورده و فروخته آنها و بغضهای در گلو مانده آنها را ترجمه می‌کند، ایمان می‌آورند و خدای متعال هم آنها را دستگیری می‌کند و نور معنویت را به دل آنها می‌تاباند. غالب کسانی که در دوره اول دعوت پیغمبر ایمان آوردند، از این قبیل بودند، لکن عده معدودی هم هستند که رشحات معنوی و نورانیت و استحکام منطق نبوت، آنها را به خودش جذب می‌کند، که در رأس آنها امیرالمؤمنین است. این نوجوان، حقانیت سخن را درک می‌کند و به پیغمبر می‌گردد؛ قبل از آن که هیچ کس یا هیچ مردی این سخن را شنیده و شناخته باشد و به پیغمبر گرویده باشد. این پیشتازی در شناخت حقیقت، اولین جلوه این وجود مقدس است در باب ایمان به خدا و ایمان به اسلام. او پای این ایمان با همه وجود می‌ایستد. کتک خوردن یا مشکلات را تحمل کردن یا در میدانهای مجاهدت وارد شدن، بخشهای مهمتر یک مجاهدت همه جانبه نیست، بخشهای مهمتر، محرومیت از محبت است؛ محروم شدن از تکریم در چشم مردم است؛ اهانت و تحقیر است. خیلی‌ها حاضرند در میدانهای مجاهدت حاضر شوند، بزنند و بخورند و احیاناً جان‌شان را هم در این راه بدهند؛ اما طاقت تحقیر شدن را ندارند؛ طاقت مورد اهانت قرار گرفتن را ندارند؛ این نقطه ضعف آنهاست. خود نبی مکرم و نسخه دوم، امیرالمؤمنین، آن کسانی بودند که در این میدان هم نهایت سربلندی و درخشندگی را از خودشان نشان دادند. تحقیر شدند؛ اما تحقیرها را به هیچ گرفتند و عقب ننشستند؛ مورد انکار قرار گرفتند، ولی انکارها را اراده راسخ آنها نتوانست هیچ‌گونه خللی به وجود بیاورد؛ ایستادگی کردند تا این نهال که نمو و رشد آن خیلی مشکل بود و تلاش لازم داشت، ریشه دواند و رشد و نمو کرد؛ همه این حوادث در دوران جوانی امیرالمؤمنین اتفاق افتاده است.

در مکه این جوان که وابسته به یک خانواده معتبر و دارای پدر و جد و عموهای موجهی است و نیز دارای قدرت جسمانی است و شجاع، می‌توانست از موقعیت بسیار بالایی برخوردار شود، ولی از همه این امتیازات چشم پوشید و به این نهضت پیوست و پای پیشرفت این فکر و راه نو و این نهضت عمیق ایستاد و با سرچشمه‌های نورانی معرفت در مکتب نبوی، ذره ذره وجود خود را آبیاری کرد؛ خدای متعال هم به همین نسبت او را دستگیری کرد؛ به او کمک کرد؛ به او فیض بخشید و شد علی بن ابی‌طالب که امروز از پشت قرنهای متمادی آن قله رفیع را می‌شود از همه جا مشاهده و ملاحظه کرد. هر کار کرد امیرالمؤمنین، در جوانی و نوجوانی خود کرد. و به شما عرض بکنم که همه همین‌طور هستند. هر کاری که برای عظمت و اعتلای هویت و شخصیت انسانی و فکری خود باید بکنید، کاری است که در جوانی خواهید کرد. معرفت در جوانی، عبادت در جوانی، تفکر در جوانی، مجاهدت در جوانی، پرهیزگاری و پارسایی در جوانی، اجتناب از لغزشگاه‌ها در جوانی، شخصیت یک انسان را اعتلا و کمال می‌بخشد و او را منشأ بروز بسیاری از ارزشها و تراوشات گرانبها در دوران عمرش قرار می‌دهد؛ دوره جوانی یک چنین خصوصیتی دارد. با پیغمبر دعوت کرد، با پیغمبر مجاهدت کرد، با پیغمبر تحقیر و توهین دید، با پیغمبر ایستادگی کرد و در دشوارترین مواقف، جان، وجود، آبرو و قدرت و نیروی بدنی خود را در خدمت این فکر و این راه نو گذاشت؛ این شد امیرالمؤمنین، برای همه جوانها این راه باز است. نه این که همه جوانها می‌توانند امیرالمؤمنین شوند؛ نه، خیلی شرایط دیگر باید با هم گرد آید، تا انسانی این‌گونه در تاریخ بشری سر برآورد. او قله است؛ راه به سمت این قله بر روی همه باز است.

بیشتر تلاش مصلحان و اندیشمندان این بوده است که جوانها را به راههایی که آنها را به این قله کمال می‌رساند، راهنمایی کنند. عامل عمده توفیق هر فکر و هر راه نویی همین بوده است که جوانها با دل و جان آنها را بفهمند، باور کنند و به آن ایمان بیاورند و در آن راه حرکت کنند. جوانها هم همه یکجور نیستند، بعضی معرفت و آمادگی بیشتری دارند. صفای جوانی و استعداد در همه هست. شرایط و موقعیتهای متفاوت است؛ بعضی در موقعیتهای مناسبتری هستند، که بیشتر کارها به وسیله این مجموعه انجام می‌گیرد؛ چه پسرها، چه دخترها؛ در طور تاریخ.

امروز در جامعه ما میدان برای حضور جوانان انسانهای مؤمن و مجاهدان جوانان باز است. مسأله امروز ما هم نسخه‌یی از مسأله آن روز امیرالمؤمنین است. امروز هم یک راه نو در مقابل پای بشریت گذاشته می‌شود و به بشریت عرضه می‌شود. این راه، راهی که جمهوری اسلامی باز کرده و در بین این همه مزاحمتها پیش می‌رود، راه نویی است. امروز هم همان عوامل مزاحم آن روز وجود دارد. ابزارها تطور و تنوع پیدا می‌کنند؛ اما نقشه همان نقشه است؛ هندسه میدان همان هندسه صدر اسلام و دوران امیرالمؤمنین است. یک طرف بشریتی است که از معنویت جدا افتاده است؛ روابط انسانی و معنوی تحت تأثیر مادیات قرار گرفته است. این فضا به قدرتمندان؛ یعنی زرمندان و زورمندان امکان داده است که بر اکثریت مردم زمین غلبه پیدا کنند؛ این همان وضیت آن روز است. اکثریت قاطع انسانهای روی زمین - از این پنج، شش میلیاردی که امروز در دنیا زندگی می‌کنند - در مشیت و زیر نفوذ فکر و پول و ابزار و سیاست یک مجموعه کوچکند، که نه اراده آنها، نه خواست آنها، نه احساسات آنها و نه مطالبات آنها، هیچ کدام، برآورده نمی‌شود؛ یعنی ظلم؛ نقطه مقابل عدل.

اسلام برای ایجاد عدل بوجود آمد امروز هم حرکت و جهت‌گیری جمهوری اسلامی برای عدل است. عنوان استکبار که امروز در فرهنگ سیاسی ما و به تبع در فرهنگ سیاسی دنیا رایج شده، یعنی چه؟ استکبار یعنی همان بلای همیشگی که گریبان بشر را در طور تاریخ گرفته است؛ یعنی یک عده عزیز بی‌جهت، مقتدر بی‌جهت، گریبان انسانها را بگیرند، بر آنها استعلاء و کبر بفروشند، وجود، سرمایه‌ها و حقوق طبیعی آنها را ندیده بگیرند و از آنها در خدمت منافع خودشان استفاده کنند؛ این واقعیتی است که امروز در دنیا وجود دارد. کیست که تحلیل سیاسی و دید سیاسی داشته باشد و به اوضاع دنیا نگاه کند و این مسائل را نبیند و نشناسد؟! امروز مسأله این است؛ مسأله، مسأله عدل است. همان ابزارهایی که آن روز وجود داشت - محدودیت ارتباطات - در همان دایره کوچک عصبیت‌های قبیله‌یی شهر مکه و اطراف آن و بعد یک قدری وسیعتر بتدریج تا مناطق دیگر گسترش پیدا کرد؛ لکن امروز به خاطر تسهیل ارتباطات و متصل شدن همه بخشهای دنیا به هم، این فشار و صف‌آرایی از سوی همه است؛ از همه جاست؛ حتی فلان حکومت کوچک و محقر در یک گوشه دنیا هم، که کسی یا خانواده‌یی هستند و بر ملت کوچکی حکومت می‌کنند و در ارتباط با دستگاه استکبار و اختاپوس زر و زور خودشان را سرپا داشته‌اند، با این نهضت مخالفند؛ به خاطر اینکه این دستگاه بالطبع به آنها ضربه می‌زند. در مقابل، مجموعه حق طلب و داعیه‌داران این فکر هم، به همین نسبت، دامن طرفداران‌شان در دنیا یا بالفعل یا بالقوه گسترده است.

هر ملتی که امروز از شرایط نابرابر نظام سلطه در جهان رنج می‌برد، اگر بداند که شما برای چه مبارزه می‌کنید و جمهوری اسلامی حرفش چیست، بالقوه جزو سربازان جمهوری اسلامی است؛ بعضی‌ها هم بالفعل. این یک واقعیت است که بیداری اسلامی در دنیا شروع شده؛ این را نمی‌شود انکار کرد. در دنیای اسلام و در بین نخبگان و حتی در مواردی در بین توده مردم، نگاه دوباره به هویت و به تشخیص اسلامی، میل به عزت اسلامی، توجه به سرفصلهای اسلامی برای احقاق حقوق ملت‌ها و انسانها، به وجود آمده و این حرکت از آن حرکت‌هایی نیست که وقتی در ملتی به وجود آمد، بشود آن را به آسانی از بین برد؛ نه، این روزبه‌روز در ملتها عمیق می‌شود. خیلی برای استکبار زحمت دارد تا بتواند این بیداری، نواخواهی و این احساس اعتزاز به هویت اسلامی را در بین ملت‌ها از بین ببرد؛ خیلی کار دشواری است.

این جریان که امروز در دنیای اسلام به وجود آمده، سرچشمه‌اش نهضت عظیم اسلامی در ایران و تشکیل نظام جمهوری اسلامی است که بینات و حقایق آشکار آن، سخنان امام و خط راه امام بود که هر جا در دنیا این حرفها رفت، بدون این که بدانند گوینده آن کیست، حرفها در لوح دل انسانهای حق طلب ترسیم شد و نام امام به تبع این حرفها و شعارها در دلهای مردم جا گرفت، تا این نهضت را به برکت امام در همه جا شناختند.

یک روزی بود که اگر دستگاه‌های استکباری دنیا - اعم از آمریکا یا انگلیس یا شوروی سابق، یا در دورانهایی قبل، فرانسه و هلند و پرتغال و بقیه کشورها - می‌خواستند وارد کشورهای اسلامی شوند، چیزی به نام هویت اسلامی و امت و شخصیت اسلامی جلوی آنها را نمی‌گرفت. امروز اسلام به برکت نظام جمهوری اسلامی، مسلمانها را از متجاوزان طلبکار کرده و امید در دل آنها به وجود آورده است. یک روز بود که اگر می‌گفتند مسلمانها بیدار شوید، اقدام و حرکت کنید، تا بتوانید خودتان را از این زنجیرها رها کنید، خیلی‌ها بودند که قبول داشتند این کار خوبی است، ولی می‌گفتند شدنی نیست و نمی‌شود؛ اما امروز با تحقق این واقعیت در جمهوری

اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، این «نمی‌شود»ها و «ناامیدی»ها تبدیل شده است به امید؛ لذا شما می‌بینید که در محاصره سخت و ظالمانه و خشن صهیونیست‌ها، یک مشت ملت غیرمسلح از همه جا بریده فلسطین، چند سال است که دارند مقاومت می‌کنند؛ این امید است که آنها را نگه داشته. این ملت، اینهایی که امروز در فلسطین مقاومت می‌کنند، از جای دیگری نیامده‌اند؛ اینها همان کسانی‌اند که پنجاه سال زورگویی و تکبر و تسلط صهیونیست‌ها را تحمل کرده بودند و کاری هم نمی‌کردند. نهایت کارشان این بود که تعدادی از جوانهایشان بروند در کشوری دیگر و بعد از مدتی برگردند و ضربه بزنند و باز دوباره در بروند. این جنبشهایی که - سازمان آزادی بخش فلسطین و دیگران - شنیده‌اند، هنرشان همین بود. این که در درون حصار صهیونیست‌ها، یک ملت بتواند این طور بایستد؛ خانه و مسجدش را خراب می‌کنند، شخصیت‌هایش را می‌کشند، بچه‌هایشان را شکنجه می‌کنند، هزاران نفر از آنها را در زندان نگه می‌دارند، خانه‌هایشان را غارت می‌کنند، آنها را در محاصره نگه می‌دارند، مزارع‌شان را نابود می‌کنند، درختهایشان را قطع می‌کنند؛ جنایتهایی که یک دهم آن هم به بیرون منعکس نمی‌شود، و باز این ملت مقاومت کند، چیزی نیست جز این که «امید» است که آنها را نگه داشته است. خود مبارزان فلسطین در طول این سالهای متمادی که به کشور جمهوری اسلامی می‌آمدند، به ماها می‌گفتند این حرکت امام و حرکت ملت ایران به ماها امید بخشید؛ واقع قضیه هم همین است. عین همین قضیه در عراق هست، عین همین قضیه در هر جایی که شما حرکت اسلامی را در آن جا مشاهده می‌کنید، هست. این موضوع تقریباً کمابیش در سرتاسر دنیای اسلام وجود دارد؛ اما قله این جاست؛ چشمه سار امید و معرفت و انگیزه از این جاست که سرازیر می‌شود و به سمت امت اسلامی می‌رود. پس شما امروز در چنین تجربه‌یی قرار دارید. طبیعی است که بیشترین فشارهای جبهه استکبار روی اینجا باشد و هست.

امروز همه از جنگ نظامی صحبت می‌کنند؛ یکی می‌گوید هست، یکی می‌گوید نیست؛ یکی از آن طرف تهدید می‌کند، یکی از این طرف جواب می‌دهد؛ در حالی که ما الآن در وسط میدان جنگیم؛ اما نه جنگ نظامی، جنگی که به مراتب از جنگ نظامی، غالب و مغلوب آن واضحتر و آشکارتر است. جنگ نظامی ظاهر قضایا را به نفع جبهه غالب حل می‌کند؛ اما جنگ فرهنگی و سیاسی و جنگ دو هویت با یکدیگر، باطنها را به نفع جبهه غالب تغییر می‌دهد و میدان را صاف می‌کند؛ میدانی که نه مین گذاری شده و نه کمین در آن هست؛ یک چنین جنگی امروز در کشور ماست. همه تلاش جبهه استکبار این است که آن امید را مبدل کند به یأس؛ آن انگیزه را که ناشی از شاخصهای معرفت اسلامی بود، تبدیل کند به بی‌انگیزگی یا انگیزه مخالف؛ آن ایستادگی و مقاومت را که ناشی بود از روشن بودن راه و خطوطی که اسلام معین کرده - خط ایثار، جهاد و شهادت - تبدیل کند به بی‌مقاومتی و تسلیم و بالابردن دست؛ امروز تلاش این است در کشور ما؛ یک چنین جنگی امروز در جریان است. گیرم جنگ موشکها و هواپیماها هم باشد یا نباشد؛ چه تأثیری دارد؟ این، مهم است. البته این جنگ از روز اول پیروزی انقلاب شروع شد؛ منتها چون دشمن ما آن روز دل افسرده و نومید و مبهور و تودهنی خورده بود، خیلی تحرک نداشت. چند سالی که گذشت، یواش یواش به خود آمدند؛ خود را پیدا کردند و مشغول فعالیت شدند. مسأله تهاجم فرهنگی که بنده مطرح کردم، بر اثر مشاهده پرچمهای دشمن بود؛ من دیدم پرچمهای دشمن جلو می‌آید. در این شرایط، بدترین حالت این است که انسان حمله دشمن را نفهمد؛ نشناسد. وقتی شما حمله را شناختید، تازه باید بروید تاکتیکهای دشمن را بشناسید، تا بتوانید ضدتاکتیک بزنید. وقتی اصل حمله را انکار می‌کنید، دیگر شناخت تاکتیک بی‌معناست. امروز این جنگ واضح است. کسانی که در این جنگ سربازان فعال دشمن هستند، مشخص است کارشان چیست: معرفت اسلامی را انکار کنند، امید اسلامی را نابود کنند، استقامت و ایستادگی اسلامی را از بین ببرند؛ این اساس کارهاست. خوشبختانه امروز سربازان جبهه حقیقت و جبهه انقلاب از لحاظ کمی و کیفی خیلی خوبند؛ از لحاظ کمی از اول انقلاب بیشترند، از لحاظ کیفی هم در بخشهایی عمیق‌ترند؛ منتها دشمن هم در وسط میدان است. تفاوتش این است که آن روز دشمن مبهور بود، امروز خودش را پیدا کرده و مشغول طراحی است. امروز کار شما کاری است بسیار پرهیجان؛ بسیار پرجاذبه. اگر به میدانی که در وسطش قرار دارید، توجه کنید، کارتان بسیار هیجان‌دار و هیجان‌انگیز و خیلی جذاب و مؤثر و البته بسیار ظریف و دقیق است. محیط دانشگاه از حساس‌ترین محیطهاست؛ یکی از میدانهای اصلی است.

معارف اسلامی فقط برای ذهنیات نیست. ما توحید اسلامی را فقط به این دلیل که واقعی است که خدا وجود دارد و «یکی» است و «دو» نیست، قبول نمی‌کنیم. البته ما در ذهنمان وحدانیت خداوند را باید قبول داشته باشیم؛ اما مسأله توحید فقط این نیست. توحید اسلامی شخصیت فردی ما را می‌سازد؛ روح و دل ما را شکل می‌دهد؛ عمل ما را معین می‌کند؛ ارتباطات بین بشری ما را ترسیم می‌کند؛ قالب کلی کیفیت اداره جامعه ما را هم مشخص می‌کند. توحید، اول و آخر همه وجود شخصیت و هویت فردی و اجتماعی ماست؛ ما امروز داریم توحید را مطرح می‌کنیم. اگر ما عدالت اجتماعی را مطرح می‌کنیم، مسأله ما به تمام معنا یک مسأله جهانی است. ما به مسائل کوچک در باب عدالت اجتماعی اکتفا نمی‌کنیم. ما عدالت اجتماعی را برای فرد خودمان، جامعه‌مان و برای کل بشریت مطالبه می‌کنیم و می‌خواهیم. ما اگر بحث کرامت انسانی را مطرح می‌کنیم، کرامت انسانی در همه ابعاد آن و در همه مراتب و طبقات آن مورد نظر ماست. بزرگترین اهانت به کرامت انسانی، نظام سلطه در جهان است؛ سلطه سیاسی و سلطه اقتصادی که امروز برقرار است.

اینهایی که بحث و مکتب لیبرال - دموکراسی را در دنیا مطرح می‌کنند به عنوان این که ما به انسان و انسانیت احترام می‌گذاریم، دروغ بسیار شرم‌آور و مفتضحی می‌گویند. همین لیبرال - دموکراسی بود که پایه‌گذار استعمار شد و بزرگترین اهانت را به انسانها، آن هم در شکل کلان به کشورها و ملتها، کرد و الآن هم دارند می‌کنند؛ ما برای اثبات این مسائل مشکلی نداریم. برای این که ثابت شود که نظام استکبار از تکریم انسان، از احترام به انسان و احترام به حقوق بشر فرسنگها فاصله دارد، دیگر چه دلیلی باید خودشان بیاورند بالاتر از این بمبهایی که می‌ریزند و این سلاحهایی که تولید می‌کنند؛ جنایتهایی که می‌کنند. کدام استدلال بالاتر از فلسطین و بالاتر از نجف و بالاتر از فلوجه و قبل از او افغانستان و قبل از او اروپای شرقی و منطقه بالکان و قبل از او آفریقا و هر جای دیگر، که شما نگاه کنید. دیگر چه دلیلی واضحت بر فرسنگها فاصله بین این تفکر مدعی و پرادعا با ارزشهای انسانی. حالا یک عده غافلانه و بی‌هشانه سر خودشان را کلاه بگذارند، بنشینند راجع به حقوق بشر غربی و حقوق بشر آمریکایی و حقوق زن در غرب و در آمریکا قلم فرسایی کنند؛ حرف بزنند. اینها آن چیزهایی است که دانشجوی مسلمان، دختر و پسر مؤمن و آگاه و فرزانه و انقلابی، باید به آن توجه کند؛ همت بگمارد و در محیط علمی و دانشگاه، محیط مدنی، جامعه و خانواده اثر بگذارد؛ این مورد انتظار است از شما جوانها.

ما در دوران یک مبارزه‌ایم. ما به خودمان به چشم یک مجموعه‌یی که فاتح و غالب شدند، در هیچ دروه‌یی نباید نگاه کنیم. انقلاب به پیروزی رسید، استکبار و جبهه دشمن تودهنی خورد، بعد از آن هم مرتب از انقلاب ما سیلی خوردند، بعد از این هم به فضل الهی سیلی خواهند خورد، لکن اینها هیچ کدام به معنای این نیست که ما احساس کنیم که دیگر کار ما تمام شد؛ راحتیم؛ بنشینیم حال میوه چینی و بهره‌برداری کنیم؛ نه، ما وسط میدان مبارزه‌ایم و روح جوان و پرتلاش شما باید در این میدان، تاکتیکهای دشمن و ضدتاکتیکهایی را که باید به کار برود، بشناسد و باید کار کند، خودسازی کند و باید خود را برای مبارزه و مقاومت آماده کند. البته یک روز هم خواهد رسید که این تلاشهای شما آن چنان خاکریزهای بلند و آن چنان حصار مستحکم و امنی اطراف این ملت و شاید ملت‌های دیگر به وجود آورد، که دشمن با هیچ ابزار و سلاحی نتواند آن را درهم بشکند؛ این در پیش است و بدانید که دور از دسترس نیست؛ منتها تلاش و کار و هشیاری ما نیاز اولی و قطعی است.

از خدای متعال مسألت می‌کنیم همه شماها را موفق کند؛ تأیید کند. ان‌شاءالله شما جوانهای عزیز، مؤمن، نورانی و مسلمان ایرانی که زبدگان و بهترین‌های دوران ما در سطح جهان هستید، دستهای قوی نجات بشریت در آینده نه چندان دور باشید.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۴/۳/۵

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی بسیار گیرا و پُرجاذبه و شوق‌انگیزی است؛ جلسه‌ای که تشکیل‌دهندگان آن، جوانان فرزانه و بسیجی هستند. فرزاندگی دانشجویی و خصوصیات جوانی همراه با روحیات فرهنگ بسیجی، یک ترکیب بدیع و بسیار شوق‌انگیز است. شما این فرهنگ و این مجموعه و چهره‌ی انسانی و این الگو را نمایندگی می‌کنید.

درباره‌ی دانشجوی بسیجی حرفهای زیادی در ذهن و دل هست که اگر اینها را به عنوان مناقب بسیجیان دانشجو تنظیم و بیان کنیم، شوق انسانهای متکی به منطق و استدلال به سوی بسیجی شدن در محیط دانشگاه‌ها مضاعف خواهد شد. بسیجی یک فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یک جمله تعریف کنیم، باید بگوییم «پیشرو بودن در همه‌ی عرصه‌های اساسی زندگی». درست است که بعضی‌ها اصرار دارند بسیجی را در محیط دانشگاه و بیرون دانشگاه بد معنا کنند؛ اما از کسانی که حرفهای بوقهای تبلیغاتی دشمنان این ملت را تکرار می‌کنند، انتظار زیادی نیست. مسأله این است که خود ما بفهمیم بسیجی یعنی چه.

بسیج یعنی به صحنه آمدن و به میدان آمدن. چه میدانی؟ میدان چالش‌های حیاتی و اساسی. میدان‌ها و چالش‌های اساسی زندگی چیست؟ فقط آن وقتی است که به کشوری حمله شود و مردم آن کشور به صحنه بیایند تا از مرزهای خودشان دفاع کنند؛ البته که نه؛ این فقط یکی از موارد به میدان آمدن است. آن وقتی هم که هویت ملی و سیاسی یک ملت مورد مناقشه قرار می‌گیرد، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که به فرهنگ و اعتقادات و باورهای ریشه‌دار یک ملت اهانت می‌شود و آن را تحقیر می‌کنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که نسل برگزیده‌ی یک ملت احساس می‌کند از غافله‌ی دانش عقب مانده‌اند و باید علاجه بکنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که احساس بشود پایه‌های یک زندگی مطلوب و عادلانه در کشور احتیاج به تلاش دارد تا ترمیم و یا استوار شود، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که جبهه‌های فکری و فرهنگی دنیا برای تسخیر ملتها با

ابزارهای فوق مدرن می‌آیند تا ملتی را از سابقه و فرهنگ و ریشه‌ی خود جدا کنند و به راحتی آن را زیر دامن خودشان بگیرند، جای به میدان آمدن است. همه‌ی اینها انسانهایی را می‌طلبد که نیاز را احساس کنند؛ آدمهای گیج و غافل و سرگرم نیازهای حقیر اصلاً این نیازها را احساس نمی‌کنند. آن روزی هم که مرزهای ما به وسیله‌ی هزاران چکمه‌پوش نظامی تهدید می‌شد، در کشور ما کسانی بودند که اگر به آنها گفته می‌شد خاک و وطن و ملت و حیثیت و غیرت ما را دارند لگدکوب می‌کنند، تو هم بیا کاری بکن، می‌گفت برو بابا، دلت خوش است! حواسش به این نیاز نبود و حس نمی‌کرد که چنین نیازی وجود دارد. پس اول، احساس نیاز است.

بعد از احساس نیاز، آمادگی است. همه آماده نیستند از راحتی و حضور پای بخاری گرم در زمستان یا کولر خنک در تابستان صرف‌نظر کنند؛ همه حاضر نیستند برای خودشان دشمن بتراشند؛ همه حاضر نیستند در یک راه دشوار عرق بریزند و سنگلاخ‌ها را بنوردند؛ انسانی با همت و با اراده می‌خواهد. پس عزم و اراده‌ی کار کردن و گذشت از راحتی و آسایش هم یک شرط است.

شرط دیگر این است که در مقابل این حرکت و کار، از کسی مزد نخواهد. مزد، مربوط به جایی است که کسی از بیرون به ما انگیزه می‌دهد - این کار را بکن، این پول را بگیر - وقتی ما از درون و عمق جان و از عشقمان انگیزه می‌گیریم، از چه کسی می‌خواهیم مزد بگیریم؟ مزد دادن، تحقیر ماست؛ تحقیر انسانی است که از درون دارد می‌جوشد. اینها خصوصیات یک انسان بسیجی است؛ فرهنگ بسیج یعنی این. هیچ ملت باشرقی از وجود مجموعه‌ی بسیجی در درون خود بی‌نیاز نیست.

یک مجموعه‌ی بسیجی علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، باید توان هم داشته باشد. درست است که بسیج ما در دوران جنگ و بعد از جنگ، پیرمردهای هفتاد ساله هم داشت؛ اما توان، نشاط و قدرتِ نوردیدن این راه‌های دشوار، غالباً مخصوص جوانان است. بنابراین مجموعه‌ی بسیجی، یک مجموعه‌ی جوان و یک چهره‌ی جوانی است.

این میدان‌ها، میدان فکر و دانایی و تولید علم است؛ میدان چالش‌های گوناگون برای جبران عقب‌ماندگی علمی است. یک نفر می‌آید فکر و شبهه و پیشنهاد فکری‌ای را در میان می‌گذارد؛ اگر بخواهیم درست انتخاب کنیم، باید بتوانیم آن را بشناسیم، بفهمیم، تجزیه و تحلیل کنیم و نقاط و بخش‌های غلط آن را کنار بزنیم؛ و اگر بخش درستی دارد، آن را بگیریم و با بخش‌های درستِ خودمان در هم بیامیزیم و مخلوق خودمان را ارائه دهیم. اگر هم عنصر درستی ندارد، همه‌اش را توی زباله‌دانی بریزیم.

قبل از انقلاب وقتی ما با جوانهای مؤمن دانشجو مواجه می‌شدیم - که آن وقت با ما در ارتباط بودند، مسجد ما می‌آمدند، خانه‌ی ما می‌آمدند و در مجامع ما شرکت می‌کردند - می‌دیدیم به برکتِ روشنفکریِ نو و پیشرفته‌ی اسلامی، در محیط دانشگاه حرف برتر را اینها می‌زنند. فعالانِ چپِ آن روز در مواجهه‌ی با اینها می‌مانند؛ این یک واقعیت بود. می‌دانید که آن روز تفکرات چپ و مارکسیستی به شکل ملایم‌ترش در محیطهایی مثل کشور ما به عنوان حرفهای نو ترویج می‌شد. البته نو هم نبود، اما به عنوان حرف نو ترویج می‌شد. به دانشگاه‌ها می‌آمدند و ماتریالیسم دیالکتیک و دیگر بحث‌های مارکسیستی را برای بچه‌ها شرح می‌دادند. بچه‌های مذهبی که ریشه‌ی فکرشان در پایه‌های قرآنی و تفسیری مستحکم شده بود، در دانشگاه‌ها مثل سدی در مقابل اینها بودند و مثل فولادی در دل حصار اینها نفوذ می‌کردند. این هم از میدان‌های چالش‌برانگیز ماست. پس در این چالش‌ها، چالش دانایی و علمی هست؛ چالش تولید فکر هست؛ چالش سازندگی و خدمت‌رسانی به مردم هست؛ چالش دفاع سیاسی هست؛ چالش تهاجم سیاسی هست؛ چالش دفاع نظامی هست. در این صحنه‌های متنوع چه کسی می‌تواند وارد شود؟ اگر کسی وارد این صحنه‌ها شد، پس فرزانه و کارآمد و توانا و پیشرفته است.

من چند سال قبل در یکی از دانشگاه‌ها گفتم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه‌ی روشنفکری نگاه کنید، این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشنفکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الان هم عرض می‌کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ این که عرض می‌کنم، مربوط به اواخر دوران قاجار است؛ بعد در دوره‌ی رضاخان و بقیه‌ی دوره‌ی پهلوی هم اوج حرکتی بود که الان دارم می‌گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه‌ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نو تتان کنید. تفکرات قرن نوزدهمی فرانسه و انگلیس و بقیه‌ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه‌ها و نسخ‌ها و ردهای فراوانی هم بر آن وارد شده بود؛ تازه آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات، همان روش‌ها و حتی همان منش‌های شخصیتی ظاهری؛ یعنی لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاس نامی در یک گوشه‌ی فرنگ پیدا شده بود و سیلش را به شکل خاصی اصلاح کرده بود؛ در ایران این سیل شد مُد! زمان جوانی ما بیتل‌ها خط ریش کج می‌گذاشتند؛ جوانهای ما بعد از آن که سالها از بروز چنین پدیده‌ای گذشته بود، از آنها تقلید می‌کردند! این، تجدد است؟! این، قهقرا رفتن و عقبگرد است؛ این که تجدد نیست.

البته مخالفت‌هایی هم که با این تجددها می‌شد، سطحی بود؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجددگرایی در ایران پیدا شد - چه در اواخر دوران قاجار، چه در دوران پهلوی - بنده آن را نمی‌پسندم؛ از قدیم هم این‌طور عکس‌العمل‌ها را نمی‌پسندیدم؛ چون سطحی برخورد می‌کردند. آنها در تقلید از غربی‌ها افراط می‌کردند، اینها هم در مقابل تحریم می‌کردند. زمان جوانی ما شعرهای عوامانه‌ای معروف بود. می‌گفتند:

مسخره کرده‌اند همه طلاب را

با کارد و چنگال می‌خورند آب را

چون معتقد بودند که آن وقت مثلاً روحانیون مخالف غذا خوردن با کارد و چنگال هستند؛ اینها هم از لُج آنها می‌خواهند آب را هم با کارد و چنگال بخورند! نه آن تجدد، تجدد بود؛ نه آن مواجهه و مقابله‌ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود.

تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید؛ این می‌شود پیشرفت. این حرف، در لباس هست؛ در منش ظاهری هست؛ در فکر هست؛ در شیوه‌ی اداره‌ی جامعه هست؛ در مسائل اجتماعی گوناگون هست؛ در مسائل سیاسی هست؛ در همه چیز این حرف جاری است؛ در آن جاهایی که عقل انسان قادر به حکم کردن و قضاوت کردن است. آن‌جایی که عقل میدانی ندارد - میدان تعبد و شرع است - باید متعبد به شرع ماند. اتفاقاً کسانی که پابند و متعبد به شرع ماندند، بعدها وقتی عقلشان بیشتر به کار افتاد، فهمیدند چرا شرع این حکم را کرده. یک روز بود که مسأله‌ی طهارت و نجاست، مسأله‌ی محرم و نامحرم، مسأله‌ی عبادت و نماز و خشوع مورد سؤال بود؛ بعد که فکرها بیشتر پیشرفت کرد، فهمیدند اینها هم فلسفه‌ها و حکمت‌های طبیعی دارد؛ بالاتر از آن، حکمت‌های انسانی دارد.

انسان بی‌خشوع، انسان منقطع از خدا و انسان بی‌معنویت، همین انسان بی‌هویتی می‌شود که امروز شما در اروپا و امریکا دارید مشاهده می‌کنید؛ همه چیز دارند به جزء عدالت و آسایش و انسانیت و احترام به حقوق انسانها؛ یعنی مدنیت جنگلی. صریحاً هم می‌گویند چون قدرت داری، باید اقدام کنی؛ چون تفنگ دست هست، باید بزنی؛ اخلاق هیچ معنایی ندارد. البته این تازه اول کارشان است؛ هنوز به نقطه‌ی شیب تند سقوط نرسیده‌اند؛ اما خواهند رسید؛ این را من به شما عرض کنم. شماها آن روز را می‌بینید که همین غرب، همین اروپا و امریکا، به آن نقطه‌ی شیب تند سقوط رسیده‌اند و دیگر نمی‌توانند خودشان را کنترل کنند؛ لذا ساقط خواهند شد.

تجدد و نوگرایی حقیقی و باز کردن میدان‌های تازه‌ی زندگی، مطلوب اسلام است؛ اصلاً اسلام این را از انسان خواسته؛ این به برکت تأمل، تعمق، کار درست، کار فکری، تلاش عملی، مجاهدت، استقبال از کار و از خطر در همه‌ی میدان‌ها، و هم‌ت‌ها را بلند کردن به‌دست می‌آید. این کارها مربوط به کیست؟ مربوط به بسیج است. اگر بسیج را درست معنا کنیم، همین است. بسیج همچنین یعنی انسان باهمتی که غیرت دینی و دانایی فکری و نیازشناسی و ابتکار و جوشش ذهنی و خلاقیت دارد و وارد میدان می‌شود.

بسیج دانشجویی طبیعتاً مظهر تام و تمام این مفاهیم است. همت شما باید این باشد که این عرصه‌ی اساسی را تأمین کنید. از هیچ چیز هم نباید بیمناک باشید. نه این‌که ملاحظه نکنید - ملاحظه، یعنی عقل را به کار گرفتن؛ این همیشه لازم است - اما آن چیزی را که حق تشخیص می‌دهید، باید مطالبه کنید. نه فقط خواستن با زبان و با شعار - البته یک وقت شعار لازم است، یک وقت هم لازم نیست - باید کار و تلاش هم کرد.

من به شما برادران و خواهران عزیز - که فرزندان من هستید - مؤکداً توصیه می‌کنم که به عمق‌ها توجه کنید و آن را بطلبید؛ از ظواهر هم دست نکشید. این خطاست که کسی خیال یا توهم کند که باید باطن را درست کرد، ظاهر مهم نیست؛ نخیر، همین ظاهر، انسان را به وادی‌های گوناگونی می‌کشاند. ظاهر دینی، ظاهر اسلامی، پابندی به تعبد دینی، همین مجالس دعا، همین مجالس توسل به ائمه (علیهم‌السلام) لازم است؛ منتها همه‌ی اینها را با دانایی همراه کنید. در مجلس روضه‌خوانی و سینه‌زنی بسیج وقتی شعر خوانده می‌شود، باید با معنا، با مضمون، جهتدار و همراه با درس باشد. وقتی در آن‌جا سخنرانی می‌شود، باید در جهت تعمیق فکر و اندیشه باشد. وقتی نماز جماعت می‌خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می‌کنید، وقتی روزه می‌گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می‌دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت اینهاست. اگر این نباشد، همان چیزی بر سر انسان خواهد آمد که دیدید بر سر عده‌ی آمد. عده‌ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پُرشور بودند، اما متأسفانه فکر دینی آنها عمق نداشت؛ با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد، برگ و بار انقلابی‌شان ریخت و جوشش انقلابی‌شان تمام شد! بعضی‌ها صدوهشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یک‌وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه‌ی مسائل اقتصادی چپ‌چپ بودید و ما از تندروی‌های چپگرایی شما را منع می‌کردیم؛ اما الان شما رفته‌اید متتالیه جهت مقابل، و شده‌اید راست‌راست! ما همان‌جایی که قبلاً بودیم، ایستاده‌ایم و باز شما را از تندروی‌های راست‌گرایانه منع می‌کنیم! این به‌خاطر نداشتن عمق است؛ به این دلیل است که ریشه‌ی اعتقادی و فکری وجود ندارد.

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می‌کند؛ این آدم عمیق است. ما از این‌گونه آدم‌های متکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه؛ متکی به عمق نبودند. بنابراین باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد.

بسیجی عدالت‌طلب است. عدالت‌طلبی فقط این نیست که انسان شعار عدالت‌طلبی بدهد؛ نه، باید این را واقعاً بخواهد. عدالت‌طلبی به این نیست که انسان رودرروی کسی بایستد و بگوید تو عدالت‌طلب نیستی؛ نه، این، ساز و کار دارد. باید جامعه به نقطه‌ای برسد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه در آن طراحی شود و دستگاه اجرایی طوری باشد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه فرصت عملیاتی شدن و اجرایی شدن پیدا کند؛ ولاً خیلی سیاست‌های عدالت‌طلبانه هم مطرح می‌شود؛ اما سازوکار، آدم‌ها، مهره‌ها، قلم‌به‌دست‌ها و امضاءکننده‌ها یا علاقه ندارند، یا اعتقاد ندارند، یا همت ندارند، یا حال و حوصله ندارند، یا از همان قبیل «برو بابا دلت خوشه» است؛ لذا کارها متوقف و لنگ می‌ماند؛ بنابراین آن‌جاها را باید اصلاح کرد.

برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر هدف والایی، سازوکاری وجود دارد؛ این سازوکار را باید جوان هوشمند فرزانه‌ی دانشجو پیدا کند. بحث جنبش نرم‌افزاری از همین قبیل است؛ بحث آزاداندیشی از همین قبیل است؛ بحث‌های گوناگونی که در زمینه‌های مختلف اجتماعی می‌شود، از همین قبیل است.

منطق ما قوی است. ما از لحاظ منطق در مقابل هیچ‌کس کم نمی‌آوریم؛ دیگران در مقابل ما کم می‌آورند. واقعیت‌های جامعه هم صحت آن منطق را نشان داده است. با این‌که در طول سال‌های متمادی خرابکاری شده، جنگ و موانع بیرونی بوده، نفوذ آدم‌های ناباب در دستگاه‌ها بوده، بی‌همتی و بی‌حالی بعضی‌ها بوده؛ در عین حال هر جا ما با همان اصول و تفکرات انقلابی اصیل جلو رفته‌ایم، واقعاً پیش رفته‌ایم؛ نمونه‌هایش همین پیشرفت‌های صنعتی و علمی و گشایش‌های گوناگونی است که در کارها به‌وجود آمده. هر جا کارِ برجسته‌ای شد، انسان وقتی رفت، دید یک عنصر مؤمن در آن‌جا مسؤولیت تعیین‌کننده‌ای دارد؛ این را بنده در جاهای مختلف به تجربه مشاهده کرده‌ام. هر جا کارها لنگ است، به‌خاطر این است که در آن از این بی‌ایمانی‌ها و بی‌ریشه‌ای‌ها که منجر به نفع‌طلبی و فساد و تبعیض و رفیق‌بازی و امثال اینها می‌شود، وجود دارد. بنابراین در میدان عمل هم ما این فکر را آزموده‌ایم.

شماها جوانید. فردای این کشور متعلق به شماست. مدیریت‌ها متعلق به شماست. چرخ و پر عظیم اجرایی متعلق به شماست. باید آلیاژ خودتان را آن‌چنان مستحکم انتخاب کنید و بریزید که این مهره و این پیچ در این دستگاه بزرگ ساییده نشود و تبدیل به یک پیچ و مهره بی‌ارزش نشود. باید آن فکر را قوی کنید. فکر تنها کافی نیست؛ در میدان عمل هم باید وارد شوید.

الان مسأله‌ی انتخابات ریاست جمهوری هم مطرح است؛ این خودش میدان عظیم و خیلی خوبی است. مسأله‌ی اول، مشارکت است. در زمینه‌ی مشارکت مردم، هر طور که می‌توانید، روی خانواده‌ها و دوستان‌تان کار کنید. مشارکت، یکی از اساسی‌ترین مسائل است. حضور مردم برای پیشرفت و صیانت کشور لازم است. نه این‌که اگر عده‌ی زیادی شرکت نکردند، اینها به نظام «نه» گفته‌اند؛ به‌هیچ‌وجه این طوری نیست. آنهایی که به‌خاطر «نه گفتن به نظام» نمی‌آیند، درصد خیلی کمی‌اند. یک‌عده به‌خاطر بی‌حالی نمی‌آیند؛ یک‌عده به‌خاطر بی‌حوصلگی نمی‌آیند؛ یک‌عده روز جمعه کار دیگری دارند و نمی‌آیند؛ اینها را شما راه بیندازید. ولاً کسانی که معتقد به نظام و قانون اساسی نیستند و دلشان برای بیگانگان و نفوذ آنها پر می‌زند و منتظر آمدن بیگانگان هستند، درصد بسیار کمی‌اند. خیلی‌ها ممکن است پای صندوق‌ها نیایند؛ به‌خاطر این‌که حوصله‌اش را ندارند، وقتش را ندارند، درست اهمیت قضیه را نمی‌دانند، متوجه تأثیر رأی خودشان نیستند یا به کسی که به او اطمینان و اعتماد کنند، نرسیده‌اند؛ یا کسی را هم که شناخته‌اند، نپسندیده‌اند؛ لذا نمی‌آیند. تلاش شما باید این باشد که مشارکت را به معنای حقیقی کلمه حداکثری کنید. شما دانشجوید، فرزانه‌اید، روشنفکرید و معیارها را هم می‌دانید؛ بنابراین نگاه کنید ببینید با معیارهای جمهوری اسلامی، در میان نامزدهای انتخاباتی چه کسی کفایت و نشاط و توانایی لازم را دارد و می‌تواند وارد این میدان شود و با چالش‌های گوناگون دست و پنجه نرم کند و تحت تأثیر دشمن نیست و دشمن از آمدن او خوشحال نمی‌شود.

امریکایی‌ها - مثل یاهو‌گویی‌های همیشگی‌شان - باز شروع کرده‌اند که فلانی باید بیاید، فلانی باید نیاید؛ به شما چه نادان‌ها؟! نمی‌دانند که هر چه بگویند، مردم عکس‌اش عمل می‌کنند. می‌گویند: چرا نظارت هست؟ چرا فلان دسته نتوانسته‌اند بیایند؟ چرا فلان کس نتوانست بیاید؟ در کشورهای خودشان انواع و اقسام نظارت‌های استصوابی غلیظ به شکلهای پیچیده وجود دارد. در کشورهای غربی همه‌جا موانع حذفی فراوان وجود دارد. الان در امریکا یک نفر را نشان بدهند که در طول دویست سال گذشته بیرون از دو حزب معروف امریکا سر کار آمده و رئیس‌جمهور شده. این معنایش چیست؟ در همه‌ی کشورهای اروپایی - تا آن‌جایی که ما خبر داریم - اصلاً اپوزیسیون قانونی وجود ندارد که با نظام و قانون اساسی و حرکت کلی و سیاست‌های کلی نظام مخالف باشد و در

عین حال حق فعالیت هم داشته باشد. من در جمع دانشجویان کرمانی گفتم اختلاف سر این است که فلان مالیات را بگیریم یا نگیریم؛ این می‌گوید بگیریم، آن می‌گوید نگیریم؛ جنگ عراق برویم یا نرویم. اینهایی که در میدان هستند، در مبانی و اصول، همه‌شان یکی‌اند؛ در حالی که یقیناً عده‌ای هم مخالفند. به مخالف اصلاً میدان نمی‌دهند بیاید؛ منتها تبلیغات دست همان کسانی است که این میدان‌ها متعلق به آنهاست. روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها در اختیار آنهاست و هرچه دلشان می‌خواهد، در این رسانه‌ها می‌گویند و می‌نویسند. خودشان این همه موانع حذفی و این همه نابرابری در زمینه‌های گوناگون سیاسی دارند، اما می‌گویند چرا شما اصلاً شورای نگهبان دارید؟!

یقیناً ورودی‌های میدان سیاست باید کنترل شود. میدان اداره‌ی کشور و مدیریت کشور است؛ مگر شوخی است؟ یک کشور را می‌خواهند دست یک نفر بسپارند؛ لذا باید ورودی‌های این میدان کنترل شود و معلوم گردد کسی که دارد می‌آید، کیست؛ اصلاً عُرضه‌ی این کار را دارد یا ندارد؛ بعد، اعتقاد به این کار دارد یا ندارد؛ بعد، اصلاً می‌فهمد در کشور چه کار باید کرد یا نه.

ملاک‌هایی وجود دارد؛ باید کسانی باشند که این ملاک‌ها را ببینند و بسنجند؛ قانون اساسی این را پیش‌بینی کرده. شما معیارها را می‌دانید. خوشبختانه کشور ما کشور جوانی است؛ لذا چهره‌ی جوان کشور اقتضاء می‌کند که یک نشاط خوب و قوی و جوانانه در کل دستگاه اجرایی وجود داشته باشد. نگاه کنید ببینید واقعاً چه کسی طرفدار انقلاب و طرفدار دین و طرفدار عدالت و طرفدار عدم تبعیض بین فقیر و غنی است؛ چه کسی کفایت و دنبالگیری و نشاط لازم را دارد؛ چنین کسی را پیدا کنید.

من پریروز هم گفتم که نباید دغدغه و وسوسه کرد. بعضی‌ها هستند که خیلی وسوسه می‌کنند - آیا این، آیا آن؟ آیا این، آیا آن؟ - آخرش هم یا مجبور می‌شوند به طاق جفر و استخاره متوسل شوند و یا اصلاً از خیر رأی دادن می‌گذرند. نه، انسان فکر می‌کند؛ به کسی می‌رسد و می‌گوید: خدایا! نتیجه‌ی تحقیقات من این است. من طبق حجت درونی خودم - که عقل و تفکر است - و بر اساس مشورتی که با دیگران داشته‌ام، رأی می‌دهم. خدای متعال قبول می‌کند؛ ولو این تشخیص، درست نباشد. بنابراین نباید وسوسه کرد. معیارها، معیارهای روشنی است. جوسازی و تبلیغات دروغین و براق و رنگین نباید انسان را از شناخت حقیقت دور بدارد.

البته یکی از معیارها هم این است که هرچه دشمنان این ملت می‌خواهند، عکس آن باید عمل کرد. چیزی که آنها می‌خواهند، خیر ملت نیست. آنها منافع خودشان را دنبال می‌کنند. بلندگویان استکباری دنیا که به مجلس هفتم اعتراض می‌کنند، همان کسانی هستند که مجالس صدرصد فرمایشی سلطنتی دوران شاه را قبول داشتند. الان هم نظام‌هایی را که در آنها اصلاً رأی‌گیری به معنای درست کلمه وجود ندارد، قبول دارند؛ اما به این مجلس اعتراض می‌کنند! چرا؟ چون آن، منافعشان را تأمین می‌کند؛ اما این، منافعشان را تأمین نمی‌کند. آنها دنبال منافع خودشان هستند. اگر جهتی را نشان دادند و به جایی تمایلی داشتند، معلوم است که منافع آنها در آن است؛ که درست نقطه‌ی مقابل منافع ملت و نظام جمهوری اسلامی است و باید با آن مخالفت کرد؛ همان معیاری که امام (رضوان‌الله‌علیه) به ما گفتند.

ان شاء الله همه‌ی شما موفق و سالم باشید. خداوند همه‌ی شماها را حفظ کند و به پدر و مادرها بتان ببخشد. ان شاء الله؛ عاقبت به خیر باشید و برای این کشور و آینده‌ی کشور عناصر برگزیده‌ای باشید.

والسلام علیکم و رحمۃ‌الله و برکاته

پیام مقام معظم رهبری خطاب به همایش مسئولین بسیج دانشجویی - ۱۳۸۵/۶/۱

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشجویان بسیجی عزیز

به یکایک شما درود می‌فرستم و توفیق و ثبات قدم و بالندگی شما را از خداوند متعال مسألت می‌کنم. تشکل دانشجویان در زیر نام بسیج، گستره‌ی پهناور و پیچیدگی و چندجانبگی این نام پرافتخار و پراوازه را به نمایش می‌گذارد. بسیجی بودن، به میدان آوردن همه‌ی تواناییهای خود در راه آرمانهای نظام اسلامی است. به تکاپوی امیدوارانه و هدفدار و سلوک مؤمنانه و رو به کمال است. این ویژگیها آنگاه که در دانشگاه و در قالب یک مجموعه‌ی دانشجویی ظهور می‌کند، پیشگامی و نوآوری و دلیری در میدان علم و سیاست و دینداری و خدمت را با خود به همراه می‌آورد.

دانشجویان بسیجی باید خود را با این معیارها بسنجند و تلاش مجاهدت آمیز در راه هدفهای والا را هرروز بیشتر کنند.

گذر زمان، صحت امیدواریهای گذشته را به اثبات رسانده است.

نظام اسلامی در عرصه های گوناگون، قابلیت و ظرفیت عظیم خود را نشان داده و رویش و طراوت و بالندگی خود را به نمایش در آورده است. سخن نو و همت صادقانه و پیام امیدبخش ملت ایران، تا دوردست ها شناخته شده و افقهای تازه ای را در برابر چشم ملتها پدید آورده است.

در کانون این اشعه ی تابناک، جوانان مؤمن و پرتلاش و پاک سیرت ما قرار دارند. این کانون را روز به روز وسیعتر و درخشانتر کنید. خداوند یار و مددکار شما باد.

والسلام علیکم رحمه الله

سیدعلی خامنه ای شهرریور ۸۵

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دانشجویان بسیجی - ۱۳۸۶/۲/۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

این جلسه ی بسیار عزیز و شما جوانان عزیز، یکی از شیرین ترین نعمتهای خدا بر این بنده ی حقیر است. جمع دانشجویان بسیجی، نیروهای زنده، فعال، هوشمند و در حقیقت سربازان آماده به کار و کمر بسته ی اسلام و انقلاب، برای هر مسئولی - بلکه برای هر احدی از آحاد کشور که به سرنوشت این کشور علاقه دارد - مایه ی سپاس و مایه ی مباهات است.

مطالبی را برادران و خواهرمان بیان کردند. اگر وقت می بود و برای من و جلسه ممکن بود، ترجیح می دادم که این یک ساعت دیگر را هم از مطالب و نظرات شما بشنوم؛ ولی همین مقداری که شما عزیزان آمدید و مطرح کردید، بنده را خیلی خرسند می کند. آن چیزی که همیشه من آرزو داشتم، از خدا می خواستم و برای آن تلاش می کردم، در بیانات شما جوانان عزیز بسیجی به طور مجسم مشاهده کردم و آن عبارتست از: وجود یک ذهنیت شفاف و روشن، یک درک متعالی از مسائل کشور و مسائل جهان، اهمیت بسیج و اهمیت حضور جوان در محیط علمی و در محیط سیاسی. نقطه نظرهایی که من همیشه تلاش می کردم که جامعه ی جوان مؤمن و انقلابی ما، به آنها توجه کنند و در آنها پیشرفت کنند، در بیانات عزیزانی که صحبت کردند، فی الجمله مشاهده کردم. مطمئنم اگر تعداد بیشتری هم صحبت می کردند، این باور و این احساس بیشتر می شد.

ابتدا اشاره ای کوتاه به برخی از مطالبی که برادران و خواهرمان در اینجا بیان کردند می کنم؛ بعد هم چند جمله ای در جمع بندی مسائل بسیج و بسیج دانشجویی و مسائل کلی کشور عرض خواهم کرد.

اولاً این که جوان بسیجی بیاید و درباره ی این که: «خوب است دولت مشکلات صنفی دانشجویان را - که به آسانی قابل حل است - حل بکند» صحبت کند یا از این که: «کار علمی در میان بسیج، حمایت و پشتیبانی لازم را پیدا نمی کند» گلایه بکند، این من را خوشحال می کند؛ این همان توقعی است که ما از بسیج داریم. بسیج یعنی آن عنصر دلسوزی که کشور را متعلق به خود و آینده را وابسته ی به تلاش خود می داند؛ نگران است، چون صاحبخانه است. اگر در خانه یک شیشه بشکند، ممکن است مهمانها و تماشاکنها خیلی اهمیتی ندهند، اما برای صاحبخانه فرق نمی کند که شیشه ی کدام اتاق بوده و نگران می شود؛ صاحبخانه است دیگر. این نگرانی را من در شما مجموعه ی جوان بسیجی، قدر می دانم.

راجع به مسأله ی ورود در سیاست بحث شد. من حالا مطالبی عرض خواهم کرد و امیدوارم که این معنا روشن بشود. به نظر من سؤال ندارد! مگر مجموعه ی بسیجی - آن هم بسیجی انقلاب و دانشجوی انقلاب - می تواند نسبت به مسائل سیاسی کشور بی تفاوت یا بدون موضع و بدون نظر باشد؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! من، شما دانشجویهای بسیجی را توصیه می کنم به این که محافظه کار نشوید و همواره دانشجوی و بسیجی - به همان معنای مثبت و پُر خون و پُر تپش - باقی بمانید. البته دنباله ی این که می گویم «محافظه کار نشوید» این است که «ولی محتاط و هوشیار هم باشید». کاملاً هوشیار باشید. این آن خط سیاسی است. شعار می دهید: دانشجوی بیدار است! بله، همین توقع هست؛ من می خواهم به شما عرض بکنم: بیدار باشید. بیداری دانشجوی هم فقط بیزاری

از امریکا نیست. امریکا چیست؟ امریکا به معنای یک منطقه‌ی جغرافیایی یا یک ملت مطرح است؟ یا نه، به عنوان یک حجم و هویت سیاسی، امنیتی، تشکیلاتی، فرهنگی که به چشم دیده نمی‌شود؟ آن هم تشکیلاتی با پشتوانه‌ی عظیم مالی و تجربه‌ی فراوان در کار تبلیغات و جنگ روانی. بیزاری از این، بیداری مضاعف لازم دارد. مثل بیداری در میدان جنگ نظامی نیست که شما اگر در سنگر بیدار باشید، به مجردی که دشمن کوچکترین تحرکی نشان داد، او را هدف قرار بدهید. در جنگ فرهنگی، در جنگ سیاسی، در جنگ امنیتی، تحرک دشمن را درست نمی‌توان دید. گاهی اوقات، دشمن کار را به گونه‌ای ترتیب می‌دهد که حرف حقی، از زبان یک نفر صادر بشود! دشمن ناحق و باطل است، پس چرا می‌خواهد این حرف حق از زبان آن شخص صادر بشود؟ چون می‌خواهد پازل خودش را کامل کند. این پازل از صد یا دویست قطعه تشکیل شده؛ یک قطعه‌اش هم همین حرف حقی است که آن شخص باید بزند تا این پازل را کامل کند! اینجا این حرف حق را نباید زد. پازل دشمن را کامل نباید کرد. در این حد هوشیاری لازم است! بله، وارد سیاست بشوید و فکر سیاسی کنید؛ اما بسیار هوشیار. دشمن نباید بتواند از هیچ حرکت و اظهار و موضعگیری شما استفاده کند. این، اصل اول و یک خط قرمز است.

چطور دشمن را بشناسیم؟ چه‌طور تمایلات او را کشف کنیم؟ چه‌طور بفهمیم که این کار به نفع دشمن یا به ضرر دشمن است؟ این همان نقطه‌ی اساسی است. این همان جایی است که به اهتمام کامل، مطلقاً سهل‌انگاری نکردن و هوشیاری و بیداری کامل احتیاج دارد. اگر هم در جایی برای انسان مطلب روشن نیست، آن جا نباید حرکت کند. اگر دیدید زیر پا محکم است، پا بگذارید؛ اگر دیدید مشکوک است، پا نگذارید. بنابراین محافظه‌کار نباشید، اما هوشیار باشید؛ این، آن خط سیاسی است. البته سخت است و آسان نیست؛ اما شما هم مرد کار سختید؛ بسیجی هستید و باید این کار سخت را به عهده بگیرید.

ممکن است فلان تشکل دیگر دانشگاهی این ظرفیت را نداشته باشد که حتی این حرف را بشنود؛ اما شما به عنوان بسیج، باید این ظرفیت را داشته باشید که این کار را بکنید؛ تفاوت شما اینقدر است. دانشجوی عزیز تبریزی‌مان، خیلی خوب و جمع‌بندی شده حرف زد. اینجور ذهنیت‌ها - جمع‌بندی کردن و مطالب را از بالاسر خطوط سیاسی و جناح بازیها دیدن - همان چیزی است که من از دانشجوی بسیجی توقع دارم.

اردوهای جهادی دانشجویی بسیار کار خوبی است و یکی از شعبه‌های کمک به دولت است؛ که بعداً درباره‌ی آن عرض خواهیم کرد. این هم که سؤال بکنیم آیا بسیج وارد عرصه‌ی علم بشود یا نشود، این از همان سؤالهایی است که تعجب من را بر می‌انگیزد! چرا نشود؟! بسیج باید جلوتر از همه وارد عرصه‌ی علم بشود. شما باید بروید و عرصه‌های علمی را، عرصه‌های فناوری را، نوآوری‌های علمی و آفاق شناخته‌نشده‌ی علم را تصرف کنید. البته درس‌نخوانده و کارنکرده نمی‌شود؛ این هم راه دارد و بعد عرض خواهیم کرد.

در مورد بسیج، این مطلبی را که بعضی از این عزیزان من هم به آن اشاره کردند، یک قدری باز کنم. بسیج یک تشکل دو بعدی است: یک اتصال به محیط دانشجویی و دانشگاه و یک اتصال به سپاه دارد. سپاه چیست؟ آیا سپاه صرفاً یک سازمان نظامی است؟ نه، سپاه نماد مقاومت انقلابی و شجاعانه است؛ این هرگز فراموش‌ناشد. شما خیال نکنید که سپاه صرفاً یک سازمان نظامی است؛ آن وقت یک عده هم بیایند بگویند: سپاه یک سازمان نظامی است، ما که نظامی نیستیم! نه، سپاه فراتر از یک سازمان نظامی است.

سپاه مجموعه‌ای است که برای مقاومت، برای مجاهدت، برای همان هدفهایی که شما امروز در دانشگاه برای آنها دارید درس می‌خوانید، از زمین حاصلخیز انقلاب اسلامی روئید. کجا؟ در میدان مجاهدت! این معنای سپاه است. البته هیچ کس خیال نمی‌کرد؛ ولی رشد بی‌سابقه و فوق‌العاده‌ای هم کرد. بسیاری از عناصر اصلی سپاه، جوانهایی مثل شما و در سن شما - بعضاً هم از سن شما پائینتر - بودند. یک وقت با خبر شدند که دشمن حمله کرده؛ درس و امتحان و کلاس و استاد و خانه و زندگی راحت را گذاشتند و به جبهه رفتند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»؛ عده‌ای شهید شدند، عده‌ای مجروح شدند، عده‌ای هم برگشتند؛ این سپاه است. البته معلوم است که «حکم مستوری مستی همه بر عاقبت است»؛ بنده نمی‌گویم هرکس به جبهه رفت و لباس سپاهی پوشید، فرشته است؛ خیر، بعضی از همین فرشته‌ها تبدیل شدند به شیطان! خصوصیت انسان همین است که اگر از خود مراقبت نکند - حتی در آن وقتی که به سر حد فرشته هم می‌رسد - امکان سقوط دارد و ممکن است سقوط کند. بعضی‌ها سقوط کردند؛ لیکن آنها تشکیل دهنده‌ی هویت سپاه نیستند؛ هویت سپاه این چیزی است که من گفتم - البته در داخل این هویت، آدمها در سطوح مختلفی قرار دارند.

پس شما از یک بُعد به دانشگاه و محیط دانشجویی و درس و علم و بحث و تحقیق، و از یک بُعد به مجموعه‌ی سپاه وصل هستید؛ این یک خصوصیت ویژه است. حالا با این دو بُعد، شما سپاهی هستید یا دانشجو و تشکل دانشجویی؟! این سؤال مهمی است. پاسخ این است که نه، شما نظامی نیستید؛ شما دانشجو و یک تشکل دانشجویی هستید؛ منتها یک تشکل دانشجویی که به نقطه‌ی مطمئنی - که عبارت است از همان نماد مقاومت - تکیه دارد؛ البته این تکیه‌گاه، تحرک او را محدود نمی‌کند، دست و پای او را نمی‌بندد، کار

علمی او را محدود نمی‌کند، هویت او را نظامی نمی‌کند، اما به او ذخیره‌ای از دستاورد تجربه‌ی جهادی و انضباط ناشی از این تجربه می‌بخشد؛ این به نفع شکل دانشجویی است؛ از خیرش استفاده می‌کنید، اما نظامی هم نمی‌شوید.

البته من بلافاصله بگویم: نظامی شدن به هیچ وجه نقطه‌ی ضعف نیست؛ چهارتا دانشجو که معلوم نیست که پدرشان ساواکی بوده و بخواهند سرکوفت بزنند دلیل نمی‌شود. نظامی بودن افتخار است؛ منتها شما در محیط دانشجویی، این افتخار را ندارید؛ افتخارات دیگری دارید. این افتخار مال محیط نظامی است. بله ممکن است یک دانشجوی بسیجی، بعنوان بسیج فعال یا بسیج ویژه در رزمایشها هم شرکت کند یا کارهای دیگری هم انجام بدهد و یک افتخار نظامی هم بگیرد؛ مانعی ندارد؛ اما بدنه‌ی بسیج دانشجویی، نظامی نیست؛ یک تشکل دانشجویی با همان خصوصیات یک تشکل دانشجویی است. بنابراین توصیه‌ی من این است: دانشجو بمانید و به ارتباط با سپاه افتخار کنید. نظامی نیستید - نظامی بودن یک افتخار است؛ آنهم نظامی‌ای که عضو سازمان نظامی سپاه باشد - اما اگر کسی نظامی شد، این برای او یک افتخار است؛ کسی هم نخواست، اجباری ندارد.

فرق این تشکل با تشکلهای دیگر چیست؟ چون در بین تشکلهای دیگر هم تشکلهای مؤمن، انقلابی و علاقه‌مند هستند. فرق این تشکل با تشکلهای دیگر این است: بسیج به معنای فرد یا مجموعه‌ی آماده‌ی برآوردن نیازهای انقلاب است، در هر زمان و از هر نوع؛ این معنای بسیج است. تشکلی به این نام تشکیل شده و شما عضو او هستید. اگر دیگری در یک سازمان دیگر است و همین احساسات شما را دارد، او هم بسیجی است و فقط رسماً جزو سازمان شما نیست. کما این که در محیط کارگاه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط روحانیت و حوزه‌ی علمیه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط بازار و در محیط اداره و در محیط روستا، هر کس این احساس را دارد بسیجی است؛ این احساسی که فردی آماده است در هر زمان و در هر عرصه‌ای که به او نیاز باشد، حضور پیدا کند.

من که عرض می‌کنم: افتخار خود من این است که یک بسیجی باشم؛ سعی کرده‌ام این‌جوری عمل کنم. سال آخر ریاست جمهوری - دو، سه ماه مانده بود به آخر ریاست‌جمهوری من - در یکی از دانشگاهها برای یک جمع دانشجو صحبت می‌کردم و به سؤالات پاسخ می‌دادم؛ یکی از سؤالات این بود که شما بعد از ریاست‌جمهوری قصد دارید چه کار کنید و شغلتان چه باشد؟ گفتم: اگر امام به من بگوید برو بشو رئیس عقیدتی سیاسی فلان پاسگاه مرزی متعالیه جنوب شرقی کشور، من با افتخار می‌روم آن‌جا و مشغول خدمت می‌شوم! اگر این کار از من برمی‌آید و این کار را از من می‌خواهند، من حاضرم و به آن‌جا می‌روم؛ توطین نفس کردم. این را از باب اینکه شما فرزندان من هستید، به شما دارم می‌گویم. صحبت پدرفرزندی است؛ نمی‌خواهم راجع به خودم صحبت بکنم. هر جا و در هر زمانی به شما نیاز هست، آن‌جا حاضر باشید. این می‌شود بسیجی؛ بسیج یعنی این. البته بعضی‌ها صددرصد بسیجی‌اند، بعضی صددرصد نیستند؛ نوددرصد، هشتاددرصد. کشور ما و نظام ما به این احتیاج دارد و این چیزی که مورد احتیاجش هست، خوشبختانه دارد. راز ایستادگی ما این است؛ راز امید ما به آینده هم همین است. هیچ نقطه‌ی کوری در چشم‌انداز مقابل ما وجود ندارد. چرا؟ به خاطر همین.

ما امروز یک نظامی هستیم که در دنیای پیچیده‌ی پُرمسأله‌ی سیاست و اقتصاد، نوآوری کردیم؛ نمی‌گذارند این حقیقت بدرستی آشکار بشود. ما یعنی ملت ایران و جمهوری اسلامی، یک نوآوری پُرهایو و پُرائری را انجام داده، مثل اینکه یک بمب اتم با قدرت انفجاری هزار برابر بمب هیروشیما در دنیای سیاست منفجر کرده‌است. من بارها گفته‌ام، دنیای سیاست - بعد از چالشها و زیر و رو شدن‌های فراوان - تبدیل شد به دنیای سلطه؛ یعنی تقسیم دنیا به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. چند کشور سلطه‌گر و بقیه‌ی کشورها سلطه‌پذیرند؛ در کشورهای سلطه‌گر هم آحاد مردم سلطه‌پذیر و فقط یک عده‌ی معدودی سلطه‌گرند. یعنی هرم دنیا ناگهان از سطح وسیع قاعده، با یک حرکت تند و تیز به رأس کوچکی می‌رسد که دارد بر همه‌ی دنیا حکومت می‌کند؛ این دنیای سلطه است. بعد از فروریختن شوروی، دنیای سلطه باز هم دامنه‌اش تنگ‌تر شده؛ یعنی این رأس، به شکلی در انحصار یک دولت و یک قدرت درآمده و او امریکا است. امریکا هم قانع نیست؛ روسیه هم که در مقابل امریکا کوتاه آمد، باز امریکا قانع نیست و دارد همینطور پیشروی می‌کند؛ الان استقرار سامانه‌های موشکی در قلمرو ناتو - در اروپا - را ببینید، این یکی از آن کارهاست؛ یا حضور امریکا در قفقاز را ببینید؛ قفقاز یک روزی حیات خلوت روسها بوده! امریکا همینطور دارد روسیه را هم محاصره می‌کند.

حالا در این دنیای سلطه - که حتی دولتهای اروپایی هم که خودشان جزو خانواده‌ی قدرتند، جرأت نمی‌کنند در مقابل قدرت امریکا حرف زیاد بزنند و فقط گاهی نق می‌زنند؛ چه برسد به دولتهای متوسط و پایین - ملتی بوجود آمده که تمام مسلمات آن رأس قدرت را زیر سؤال برده؛ همه‌ی مسلمات سیاسی رأس قدرت، رفته زیر سؤال. زیر سؤال رفتن، فی‌نفسه چیزی نیست؛ اما اشکالش برای امریکا این است که این مجادله‌ی سیاسی، یک مجموعه‌ی عظیمی تماشاگر دارد. تماشاگرها کیستند؟ ملتها؛ که دارند نگاه می‌کنند و می‌بینند. تأثیری که این در روحیه‌ی ملتها می‌گذارد، برای قدرت استکباری امریکا از هر زهری تلخ‌تر است. امروز در همان

کشورهایی که آمریکا بر دولتهای آنها مسلط است - در آسیا و آفریقا و خاورمیانه و آمریکای لاتین - در بین ملت‌های آنها، آمریکا منفورترین دولتهای دنیاست. این به خودی خود پیش نیامده؛ این تصادفی پیش نیامده.

قدر شهدای جبهه‌تان را بدانید، قدر آن مقاومت‌های مظلومانه را بدانید، قدر آن ایستادگی و صلابت از پولاد محکم‌تر امام راحل را بدانید؛ اینهاست که ملت فلسطین را یک‌طور، ملت لبنان را یک‌طور، ملت‌های آمریکای لاتین را یک‌طور، ملت آفریقای جنوبی را یک‌طور، ملت‌های خاورمیانه را یک‌طور، ملت‌های بسیاری از کشورهای عرب را - که دولتهایشان وابسته‌ی به آمریکا هستند - یک‌طور، تحت تأثیر قرار داده. مهم این است که جوان ایرانی بداند ایران در کجای این جبهه است. در دنیا یک جنگ عظیم و یک چالش بزرگ برپاست؛ جنگ توپ و تفنگ نیست، اما جنگ اراده‌ها و عزم‌ها و سیاست‌ها و تدبیرهاست. ایران در کجای این جنگ است؟ ایران در جبهه‌ای از این جنگ در مرکز فرماندهی قرار دارد که افراد آن جبهه را ملتها تشکیل می‌دهند. سرسری عبور نکنیم از این که وقتی رئیس‌جمهور ایران به اندونزی می‌رود، در نماز جمعه برایش شعار می‌دهند، در دانشگاه برایش شعار می‌دهند، در مجموعه‌ی اساتید برایش شعار می‌دهند و اگر اجازه می‌دادند در کوچه و بازار راه بروند، مردم هم برایش شعار می‌دادند. اینها چیزهای مهمی است.

بنده زمان ریاست جمهوری به پاکستان رفتم؛ آنچنان تظاهراتی شد که با وجود این که قرار بود ریگان - رئیس‌جمهور آمریکا - بعد از سفر من برود و از پاکستان بازدید کند، دیگر نرفت! دیدند آبروریزی است برای او؛ چون آن وضعی که مردم در استقبال از رئیس‌جمهوری اسلامی ایران بوجود آوردند، اگر او می‌رفت آن‌گونه نمی‌شد. الان رئیس‌جمهوری اسلامی ایران به هر کشوری از کشورهای منطقه‌ی شرقی - چه اسلامی و چه حتی غیراسلامی - بخواهد برود، وقتی به مردم بگویند، عکس‌العمل آنها شوق‌آمیز، با اظهار علاقه و با اظهار طرفداری است؛ به هر کدام از آنها بگویند رئیس‌جمهور آمریکا می‌خواهد بیاید، عکسش را آتش می‌زنند و پرچمش را پاره می‌کنند! این‌طوری است. امروز در دنیا، جبهه‌ی سیاسی و جنگ اراده‌ها و عزم‌ها و تدبیرها به این شکل است؛ آرایش این جبهه این‌گونه است.

اتفاق فرماندهی این طرف این جبهه، ایران است: ایران حزب‌اللّٰهی پُر از عزم و همت، اما با دست خالی؛ به خاطر این که صد سال قبل از او، سلاطین خائن پهلوی و قاجار، هرچه توانستند ضربه زدند، غارت کردند و لطمه زدند؛ حالا از صفر شروع کرده. طرف مقابل، دویست سال است که مشغول خودسازی است - چه از درون خودش، چه با آنچه که از دنیا غارت کرده - و دست او از لحاظ علمی و از لحاظ اقتصادی پُر است. دست این طرف - از لحاظ غُده‌ی ظاهری و پشتیبانیهای ظاهری؛ یعنی پول و سلاح و اینها - خالی است؛ اما در عین حال دنیا وقتی نگاه می‌کند، این دو کفه را برابر، و در یک جاهایی کفه‌ی همین نیروی حزب‌اللّٰهی را سنگینتر می‌بیند.

چرا سنگینتر می‌بیند؟ مگر ما چه داریم؟ همان احساس حضور! حضور! ما ملتی داریم که با انقلاب اُخت است؛ گره‌خورده است؛ جوشیده است. در بین این ملت که سطوح گوناگون و مختلفی دارند، روحیه‌ی جمع‌کثیری این است که هر جا و هر زمان و هر طور که لازم باشد، سینه‌شان را سپر می‌کنند و به وسط میدان می‌آیند. این نقطه‌ی قوت ماست. این چگونه حاصل شده است؟ با موتور ایمان، با روحیه‌ی انقلاب، با انگیزه‌ی دین؛ این حقیقتی است که دنیاداران او را نفهمیدند! نفهمیدند که قدرت دین چه استحکامی به یک ملت و به یک نظام می‌دهد. جمهوری اسلامی به طور طبیعی در این راه و در این کیفیت قرار داشت و قرار گرفت؛ یعنی ایمان. حالا شما - بسیج دانشجویی - در این خیمه‌ی فرماندهی در کجا قرار دارید؟ خودتان معین کنید و فکرش را نکنید؛ البته با این محاسبه. دانشجویجماعت - بخصوص آن وقتی که انگیزه‌ی بسیجی و روح بسیجی بر او حاکم است - آن عنصر بی‌همتا است؛ بی‌همتا است. یعنی برای پیشبرد این حرکت عظیم، دیگر نمی‌توان روی او قیمت گذاشت.

من اول سال در مشهد گفتم؛ دشمن طبق نقشه‌های خود، سه هدف را دنبال می‌کند. اول: عقب نگه داشتن کشور از لحاظ اقتصادی؛ برای این که دولت را - که دولتی مکتبی و وفادار و هوادار ارزشهای اسلامی است - ناکارآمد و نالایق و بی‌کفایت جلوه بدهند؛ لذا وضع اقتصادی برای این منظور، طبق نقشه‌های دشمن باید عقب بماند. دوم: عقب نگه داشتن علمی؛ برای این که آینده‌ی کشور، جز با نردبان علم، ترقی و پیشرفت نخواهد کرد. ملت ایران چاره‌ای جز این ندارد که از لحاظ علمی بنیه‌اش را تقویت کند و در علم پیش برود؛ استعدادش را هم خدا داده است. سوم: بر هم زدن اتحاد و انسجامی که بین ملت ایران - یا بین ملت ایران و ملت‌های مسلمان - وجود دارد؛ که آن وقت شعار «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» را مطرح کردیم.

شما از لحاظ کمک به کارآمدی دولت، در همه‌ی این سه قسمت می‌توانید فعال باشید. لازم نیست من در این جا فرمولش را بگویم - که بعضی دوستان گفتند یک‌جانبه است یا دوجانبه است - بروید فرمولش را پیدا کنید. شما بسیج هستید؛ اگر سازماندهی شما، کارآمدی لازم را داشته باشد - که باید داشته باشد - و اگر وزرائی که عضو دولتند، با شما همکاری کنند - که یقیناً می‌کنند؛ چون هم آقای زاهدی، هم آقای لنکرانی خودشان بسیجیند - باید راهش را پیدا کنید. ببینید چطور می‌شود از دولت و کشور و از این خیل

عظیم جوان مؤمن و حاضر در میدان و دارای استعداد، در پیشرفتهای گوناگون کشور استفاده کنید؛ چه در پیشرفتهای و تحرکات علمی، چه در کارهای جهادی و چه در کارهای اقتصادی.

البته جوانها حواسشان باشد، من هیچ توصیه نمی‌کنم که شما اول درس خواندن بروید و عضو عالی فلان اداره - مشاور وزیر یا غیر آن - بشوید؛ نه، این طور چیزها را اصلاً من قبول ندارم؛ اسم و عنوانی که انسان را از لحاظ اعتبار بالا بیاورد، اما از لحاظ واقعیت در آن چیزی نباشد، فایده‌ای ندارد. در پیچ و خم تشکیلات عظیم فعالیت کشور - چه فعالیت اقتصادی، چه فعالیت اداری - و هر جایی ممکن شد، بشوید یک پیچ، بشوید یک مهره! در این کارخانه‌ی عظیم، هر کدام از پیچ‌ها شل باشد، محصول خراب خواهد شد. در خط تولید دیده‌اید کارگرها ردیف می‌ایستند و هر کدام کارشان عبارت است از این که این پیچ یا مهره را محکم کنند یا کارهای دیگر را انجام بدهند. دانه دانه‌ی این کارها، در مجموعه‌ی کارکرد این دستگاه تأثیر می‌گذارد. این باید تأمین بشود.

بسیج دانشجویی نیازهایی دارد؛ نیازهای اصلی و عنصری و اساسی: نیاز اولش به فکر و تحلیل و روشن‌بینی است. فکر، تفکر، اندیشه‌پردازی - یا به قول شماها کارِ تئوریک - در زمینه‌ی مسائل اسلام، در زمینه‌ی مسائل انقلاب، در زمینه‌ی مسائل بین‌المللی و در زمینه‌ی مسائل جاری؛ به طوری که دانشجوی بسیجی، در هر جمع دانشجویی، ذهن روشنتر، زبان گویاتر و ابتکار بیشتری داشته باشد. همان طوری که گفتیم و اشاره کردم، حقایق را از ورای جناح‌بندی‌های سیاسی نگاه کنید و ببینید؛ از بالا نگاه کنید و جبهه را ببینید. در یک جبهه‌ی گسترده‌ای که ممکن است طول آن صد کیلومتر باشد، واحدهای گوناگونی هستند؛ یک نفر در یک واحد، فقط خودش را می‌بیند. اما آن کسی که با هلی‌کوپتر از بالا عبور می‌کند، آرایش جنگی مجموعه‌ی این واحدها را می‌بیند. از بالا اوضاع کشور را نگاه کنید؛ آن وقت جای خودتان را درست پیدا می‌کنید که کجا باید باشید، چه کار باید بکنید، به چه چیز باید حساسیت نشان بدهید، به چه چیز باید حساسیت نشان ندهید. همان طور که گفتیم گاهی یک حرف حق را نباید زد؛ چون گفتن این حرف، پازل دشمن را تکمیل می‌کند. مواظب باشید در هیچ مرحله‌ای، شما تکمیل‌کننده‌ی پازل دشمن نباشید.

یک نیاز دیگر عبارت است از جهاد علمی. جهاد علمی برای شما لازم است. باید در میدانهای علم وارد بشوید؛ وزارتخانه‌ها هم باید کمک کنند؛ معاونتهای تحقیقاتی هم باید کمک کنند؛ معاونتهای اداری مالی دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها هم باید کمک مالی کنند؛ خود سازمان مقاومت بسیج هم در بخشهایی باید کمک و پشتیبانی کند.

یکی دیگر از نیازهای عمده‌ی شما مسأله‌ی اخلاق و معنویت است. شماها جوانهای خوبی هستید؛ این را بدون تعارف می‌گویم؛ انصافاً جوانهای بسیجی ما، جوانهای خوبی هستند. اما خوبی مراتبی دارد. هیچ وقت در خوب بودن و خوب شدن حد نشناسید؛ مرتب در حال بالاتر رفتن باشید. سعیتان این باشد که گناه نکنید. فرائض را با شوق و رغبت انجام بدهید. از یاد خدا غفلت نکنید. با قرآن انس پیدا کنید. در محیطهای گوناگون که با همدیگر هستید، سعی کنید به دینداری و معنویت یکدیگر کمک کنید. اگر رفیقی در جایی پای کج می‌گذارد، او را برادرانه و مشفقانه باز بدارید. عزیزان من! از لحاظ اخلاق خودسازی کنید. انسان با تمرین، همه‌ی کارها را، همه‌ی خلقیات و خوی‌ها را می‌تواند به خودش بدهد؛ بخصوص در فصل جوانی که شما هستید. در فصل ما - فصل پیری - محال نیست، اما خیلی سخت است. در فصل شما نه، خیلی آسان است. اگر بی‌نظمید و بخواهید به خودتان نظم بدهید، آسان است. اگر بخیلید و بخواهید به خودتان سخاوت بدهید، آسان است. اگر بداخلاق و اخم‌رو و ترش‌رو و بهانه‌گیرید و بخواهید به خودتان خوش‌اخلاقی بدهید، آسان است. اگر غیبت‌کننده و ایرادگیرنده‌ی از این و آنید و بخواهید خودتان را نگه دارید، آسان است. با تمرین! با تمرین حقیقتاً می‌توانید به سمت تعالی حرکت کنید؛ به این احتیاج دارید. این جوانهایی که اول وارد دانشگاه می‌شوند، غالباً دل‌های پاکی دارند و دلشان هم می‌خواهد که یک کانون معنوی پیدا کنند و به او بپیوندند؛ بسیج مورد نظر آنهاست و از بسیج توقع دارند. شما به یک معنا، شبیه ما طلبه‌ها هستید؛ مردم از طلبه‌ها انتظار بیشتری دارند؛ از بسیج هم انتظار بیشتری دارند. پس اخلاق و معنویت هم از نیازهای عمده‌ی شماست! درسهای اخلاقی را در بین خودتان رایج کنید. از اساتید اخلاق و موعظه‌گرها استفاده کنید. البته مواظب باشید در دام عنکبوت‌های دنیادار و دکاندار گرفتار نشوید؛ این روزها از این چیزها هم زیاد است؛ دکاندارهایی که به اسم معنویت، ادعا می‌کنند که امام دیدیم و ...! هیچ واقعیتهای هم ندارد. حواستان باشد که اسیر آنها نشوید.

از جمله‌ی نیازهای شما، یک مجموعه‌ی اندیشه‌ورز است. من دلم می‌خواهد ما گرت‌برداری از لغات خارجی را کمتر کنیم. متأسفانه کم‌کاری‌های ما موجب شده که گرت‌برداری کنیم. اتفاق فکر، درست ترجمه‌ای از انگلیسی است. من دلم نمی‌خواهد کلمه‌ی «اتاق فکر» را به کار ببرم، اما چاره‌ای نیست. یک مجموعه‌ی فکری درست کنید - همان اتاق فکر در مراکز - اینها بنشینند فکر کنند، فکرهای عالی بکنند. از افراد مطمئن، خاطر جمع و خوش فکر استفاده کنید. نشریات بسیج دانشجویی جزو پُرمایه‌ترین و غنی‌ترین نشریات باشد که هر دانشجویی یا هر استادی یا هر کسی بیرون از محیط دانشگاه آن را نگاه کرد، از آن استفاده کند؛ این جزو نیازهای شماست.

یکی از نیازها، گزینش افراد باصلاحیت در بخشهای مختلف این تشکیلات بزرگ است. امام (رضوان الله تعالی علیه) همیشه به همه - از جمله به دانشجویها - توصیه می کردند که از نفوذی ها بپرهیزید؛ واقمش هم همین بود. آن اوایل جزو مجموعه های ماهر در نفوذ، اعضای حزب توده بودند که با چاپلوسی و ظاهر فریبی و ریاکاری، خودشان را جا می زدند. بعد البته یک عده ی دیگر هم از آنها یاد گرفتند و وارد تشکیلاتهای گوناگون و بخشهای مختلف نظام شدند و کار را به جایی رساندند که حاکمیت دوگانه را هم ادعا کردند. شماها که یادتان هست؛ مال چهار پنج سال پیش است. حاکمیت دوگانه، انشقاق، انشقاق در رأس! خیلی چیز عجیبی است! به این جا هم رسیدند. حواستان باشد؛ انشعاب و انشقاق و دودسته شدن خطرناک است؛ یکی به خاطر یک فکری از مجموعه ای جدا بشود، باز یکی دیگر از آن طرف به خاطر یک فکر دیگر جدا بشود؛ در حالی که این فکرها ممکن است درست هم باشد، اما آنقدر اهمیت نداشته باشد که انسان این یکپارچگی را به خاطر آن به هم بزند. بنده که عرض کردم اتحاد ملی، خوب، اتحاد ملی برای شما دانشجویان بسیجی از همین بسیج خودتان شروع می شود: اتحاد سازمانی و تشکیلاتی. نگذارید شما را تکه تکه و پاره پاره کنند.

و یک توصیه هم که واقعاً به آن احتیاج دارید - با اینکه شماها بسیجی هستید و تحرک شما زیاد است - این است که مراقب باشید تحرک خود را از دست ندهید و از تنبلی بپرهیزید؛ این چیز مهمی است. تن آسایی نکردن، چیز مهمی است.

به نظر من بسیج دانشجویی با این توصیه هایی که عرض کردیم، با آن نکات و روشن بینی هایی که در خود شماها هست - که من نمونه اش را امروز از شما شنیدم - ان شاء الله برای آینده ی کشور، برکاتش از گذشته هم بیشتر خواهد بود. من احساس می کنم که ان شاء الله بسیج و بخصوص بسیج دانشجویی، در آینده باز به برکات بیشتر و فراوانی دست خواهد یافت.

خوب، ما حرف که با شما بیشتر از اینها داریم، شما هم حرف با ما خیلی دارید؛ اما چه کنیم که متأسفانه وقتها کم است و باید شما را به خدا بسپاریم. پروردگارا! این دل های جوان را با نور معرفت و لطف خود نورانی کن. پروردگارا! ما را هم به برکت لطافت و نورانیت این جوانها نورانیت بده. پروردگارا! ما را در میدان جهاد دشوار فی سبیل الله روزبه روز موفق تر بگردان عزم ما و نیت ما را مقاوم و پایدار بگردان. پروردگارا! دشمنان ملت ایران و دشمنان انقلاب اسلامی را نابود کن؛ ملت ایران را به آرزوهای بزرگ خود برسان؛ ارواح طیبیه ی امام عزیز و عظیم الشان ما و شهدای گرانقدر ما را با ارواح ائمه ی هدی (علیهم السلام) و شهدای صدر اسلام محشور بفرما؛ قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کن.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

برای تعجیل در فرج حضرت حجت ۳ صلوات

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اید امامنا الخامنه ای»